تصویر ابوعبدالرحمن الکردی

اسلام و صلح جهانی

سید قطب

ترجمه و توضیحات: زین‌العابدین قربانی - سیدهادی خسروشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

اسلام
و
صلح جهانی

سید قطب

ترجمه و توضیحات:

زین‌العابدین قربانی ـ سیدهادی خسروشاهی

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

چاپ اول تا ششم: ۲۴۰۰۰ نسخه

سرشناسه:	قطب، سید، ۱۹۰۶ـ ۱۹۶۶م.	Qutb, Sayyid
عنوان قراردادی:	السلام العالمی والاسلام. فارسی	
عنوان و نام پدیدآور:	اسلام و صلح جهانی / نویسنده سیدقطب ؛ ترجمه و توضیحات از زین‌العابدین قربانی، سیدهادی خسروشاهی.	
وضعیت ویراست:	ویراست ؟	
مشخصات نشر:	تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱.	
مشخصات ظاهری:	۸، ۳۱۷ ص.	
شابک:	978-964-476-292-5 ؛ ۸۱۲۵۰ ریال	
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا.	
یادداشت:	این کتاب در سال ۱۳۵۵ تحت عنوان «زیربنای صلح جهانی» منتشر شده است.	
یادداشت:	نمایه.	
عنوان دیگر:	زیربنای صلح جهانی.	
موضوع:	صلح -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام	
موضوع:	اسلام و اجتماع	
موضوع:	اسلام و سیاست جهانی	
شناسه افزوده:	قربانی لاهیجی، زین‌العابدین، ۱۳۱۲ ـ، مترجم	
شناسه افزوده:	خسروشاهی، سیدهادی، ۱۳۱۷ ـ، مترجم	
شناسه افزوده:	دفتر نشر فرهنگ اسلامی	
رده‌بندی کنگره:	BP۳۳۱/۶/ق۶س۸۰۴۱ ۱۳۹۱	
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۴۸۳	
شماره کتابشناسی ملی:	۲۹۰۹۱۳۳	



دفتر مرکزی : پاسداران، خیابان شهید ناطق نوری، شماره ۵۶ ، بوستان کتاب. تلفن: ۵ ـ ۲۲۸۵۶۱۲۴

عنوان : اسلام و صلح جهانی

نویسنده : سید قطب

ترجمه و توضیحات : زین‌العابدین قربانی ـ سیدهادی خسروشاهی

چاپ هفتم : ۱۳۹۱

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانهٔ دفتر نشر فرهنگ اسلامی لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد.

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

۹۷۸ ـ ۹۶۴ ـ ۴۷

10000

بخش :

■ فروشگاه شمارهٔ یک : تلفن: ۶۶۴۶۹۶۸۵ ■ فروشگاه شمارهٔ دو : تلفن: ۳۳۱۱۲۱۰۰ ـ ۳۳۱۱۴۲۸۸

■ فروشگاه شمارهٔ سه : تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴ ■ فروشگاه مشهد : تلفن: ۲ ـ ۲۲۱۴۸۳۱ ـ ۰۵۱۱

■ نمایندگی فروش قم : تلفن: ۷۷۳۶۵۱۶ ـ ۷۷۳۸۱۵۰ ـ ۰۲۵۱

■ نشانی الکترونیک : www.dnfpub.com ■ پست الکترونیک : print@dnfpub.com

پیامک : ۳۰۰۰۴۸۵۰

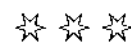
فهرست مطالب

یادداشتی بر چاپ جدید

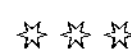
ترجمه کامل کتاب «السلام العالمی والاسلام» ـ پس از تجدید نظر کلی و اصلاحات لازم و اضافه ترجمه فصل جدیدی در آخر کتاب ـ تقدیم دوستان ارجمند می‌گردد. در اینجا ضروری است به نکته‌ای اشاره کنیم: متن عربی این کتاب دهها سال پیش منتشر شد و چندین سال بعد هم توسط ما ترجمه گردید و روی همین اصل، ارقام موجود در آن ـ مثلاً درباره امور تسلیحاتی و مخارج نظامی دنیا و آمار ازدواج و طلاق در کشورها ـ مربوط به همان سالها است و ما در این چاپ تجدید نظری در این زمینه‌ها به عمل نیاورده‌ایم، چرا که این ارقام و آمار، همه ساله در تغییر و تحول است و خوانندگان محترم هم به طور مرتب و از طریق وسایل ارتباط جمعی، در جریان این تغییرات هستند و می دانند که مثلاً افزایش جنون‌آمیز بودجه تسلیحاتی دنیا تا چه حد است و با وجود قحطی و گرسنگی روزافزون مردم آفریقا و آسیا و امریکای لاتین ـ که دهها میلیون نفر از مردم آنها در خطر مرگ و

نابودی قرار دارند ـ چگونه مخارج «صلح مسلح»! شرق و غرب ـ و جهان سوم ـ همچنان سیر صعودی را پیموده و به سر حد ارقام نجومی رسیده است...

و روی همین اصل از نقل آمار و ارقام جدید در این زمینه‌ها خودداری شد و علاقمندان می‌توانند به مطبوعات خبری مراجعه نمایند.



فصل آخر کتاب را تحت عنوان ـ «و اکنون» ـ خود استاد **سید قطب** در موقع تألیف کتاب نوشته، ولی در چاپ‌های نخستین آن، به علت فشار و اختناق موجود در نظام پیشین **مصر**، مجبور شده آن را از کتاب خود حذف کند و در چاپ‌های بعدی و قبل از آنکه به اتهام واهی و مسخره «قیام علیه امنیت داخلی» مصر!، در دوره دیکتاتوری ناصر، ناجوانمردانه اعدام شود، آن را به‌عنوان فصل آخر کتاب «صلح جهانی» منتشر نموده و ما آن را از روی آخرین چاپ عربی کتاب در **قاهره**، ترجمه نموده و برای مزید استفاده علاقمندان، برای نخستین بار در این چاپ می‌آوریم.



استقبال پر شور فضلا و طبقه تحصیل کرده، نشان دهنده اصالت و عمق بررسی‌هایی است که مؤلف شهید، در این زمینه به عمل آورده است و شاید هم به همین سبب، کتاب علاوه بر چاپ‌های متعدد و

بسم الله الرحمن الرحیم

اسلام
و
صلح جهانی

سید قطب

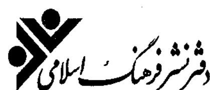
ترجمه و توضیحات:

زین‌العابدین قربانی ـ سیدهادی خسروشاهی

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

چاپ اول تا ششم: ۲۴۰۰۰ نسخه

سرشناسه:	قطب، سید، ۱۹۰۶ ـ ۱۹۶۶م.	Qutb, Sayyid
عنوان قراردادی:	السلام العالمی والاسلام. فارسی	
عنوان و نام پدیدآور:	اسلام و صلح جهانی / نویسنده سیدقطب ؛ ترجمه و توضیحات از زین‌العابدین قربانی، سیدهادی خسروشاهی.	
وضعیت ویراست:	ویراست ؟	
مشخصات نشر:	تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱.	
مشخصات ظاهری:	۸، ۳۱۷ ص.	
شابک:	978-964-476-292-5؛ ۸۱۲۵۰ ریال	
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا.	
یادداشت:	این کتاب در سال ۱۳۵۵ تحت عنوان «زیربنای صلح جهانی» منتشر شده است.	
یادداشت:	نمایه.	
عنوان دیگر:	زیربنای صلح جهانی.	
موضوع:	صلح ــ جنبه‌های مذهبی ــ اسلام	
موضوع:	اسلام و اجتماع	
موضوع:	اسلام و سیاست جهانی	
شناسه افزوده:	قربانی لاهیجی، زین‌العابدین، ۱۳۱۲ ـ، مترجم	
شناسه افزوده:	خسروشاهی، سیدهادی، ۱۳۱۷ ـ، مترجم	
شناسه افزوده:	دفتر نشر فرهنگ اسلامی	
رده‌بندی کنگره:	BP۲۳۱/۶/ق۶س۸۰۴۱۱۳۹۱	
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۴۸۳	
شماره کتابشناسی ملی:	۲۹۰۹۱۳۳	



دفتر مرکزی : پاسداران، خیابان شهید ناطق نوری، شماره ۵۶ ، بوستان کتاب. تلفن: ۵ ـ ۲۲۸۵۶۱۲۴

عنوان : اسلام و صلح جهانی

نویسنده : سید قطب

ترجمه و توضیحات : زین‌العابدین قربانی ـ سیدهادی خسروشاهی

چاپ هفتم : ۱۳۹۱

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانهٔ دفتر نشر فرهنگ اسلامی لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد.

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

۹۷۸ ـ ۹۶۴ ـ ۴۷

۱۰۰۰۰

بخش :

■ فروشگاه شمارهٔ یک : تلفن: ۶۶۴۶۹۶۸۵ ■ فروشگاه شمارهٔ دو : تلفن: ۳۳۱۱۲۱۰۰ ـ ۳۳۱۱۴۲۸۸

■ فروشگاه شمارهٔ سه : تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴ ■ فروشگاه مشهد : تلفن: ۲ ـ ۲۲۱۴۸۳۱ ـ ۰۵۱۱

■ نمایندگی فروش قم : تلفن: ۷۷۳۶۵۱۶ ـ ۷۷۳۸۱۵۰ ـ ۰۲۵۱

■ نشانی الکترونیک : www.dnfpub.com ■ پست الکترونیک : print@dnfpub.com

پیامک : ۳۰۰۰۴۸۵۰

خواهشمند است نظرات خود را درباره‌ی این کتاب با ذکر نام آن به صورت پیامک ارسال فرمایید.

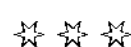
فهرست مطالب

یادداشتی بر چاپ جدید

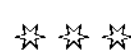
ترجمه کامل کتاب «السلام العالمی والاسلام» ـ پس از تجدید نظر کلی و اصلاحات لازم و اضافه ترجمه فصل جدیدی در آخر کتاب ـ تقدیم دوستان ارجمند می‌گردد. در اینجا ضروری است به نکته‌ای اشاره کنیم: متن عربی این کتاب دهها سال پیش منتشر شد و چندین سال بعد هم توسط ما ترجمه گردید و روی همین اصل، ارقام موجود در آن ـ مثلاً درباره امور تسلیحاتی و مخارج نظامی دنیا و آمار ازدواج و طلاق در کشورها ـ مربوط به همان سالها است و ما در این چاپ تجدید نظری در این زمینه‌ها به عمل نیاورده‌ایم، چرا که این ارقام و آمار، همه ساله در تغییر و تحول است و خوانندگان محترم هم به طور مرتب و از طریق وسایل ارتباط جمعی، در جریان این تغییرات هستند و می‌دانند که مثلاً افزایش جنون‌آمیز بودجه تسلیحاتی دنیا تا چه حد است و با وجود قحطی و گرسنگی روزافزون مردم آفریقا و آسیا و امریکای لاتین ـ که دهها میلیون نفر از مردم آنها در خطر مرگ و

نابودی قرار دارند ـ چگونه مخارج «صلح مسلح»! شرق و غرب ـ و جهان سوم ـ همچنان سیر صعودی را پیموده و به سر حد ارقام نجومی رسیده است...

و روی همین اصل از نقل آمار و ارقام جدید در این زمینه‌ها خودداری شد و علاقمندان می‌توانند به مطبوعات خبری مراجعه نمایند.



فصل آخر کتاب را تحت عنوان ـ «و اکنون» ـ خود استاد **سید قطب** در موقع تألیف کتاب نوشته، ولی در چاپ‌های نخستین آن، به علت فشار و اختناق موجود در نظام پیشین **مصر**، مجبور شده آن را از کتاب خود حذف کند و در چاپ‌های بعدی و قبل از آنکه به اتهام واهی و مسخره «قیام علیه امنیت داخلی» مصر!، در دوره دیکتاتوری ناصر، ناجوانمردانه اعدام شود، آن را به‌عنوان فصل آخر کتاب «صلح جهانی» منتشر نموده و ما آن را از روی آخرین چاپ عربی کتاب در **قاهره**، ترجمه نموده و برای مزید استفاده علاقمندان، برای نخستین بار در این چاپ می‌آوریم.



استقبال پر شور فضلا و طبقه تحصیل کرده، نشان دهنده اصالت و عمق بررسی‌هایی است که مؤلف شهید، در این زمینه به عمل آورده است و شاید هم به همین سبب، کتاب علاوه بر چاپ‌های متعدد و

مکرر عربی ـ در همه کشورهای عرب زبان ـ به چندین زبان دیگر، از جمله، انگلیسی، اردو، ترکی و فرانسه نیز ترجمه و بارها چاپ شده است.

در هر صورت امیدواریم که کتاب من حیث‌المجموع برای عموم مفید باشد و اگر نقصی در آن، دیده شود بدون شک از روی «عمد و اختیار» نبوده و روی همین اصل، ایرادی هم بر ما وارد نخواهد بود: «لایکلّف الله نفس" الاّوسعها، لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت، ربنا لاتوأخذنا ان نسینا او اخطأنا... و اغفرلنا و ارحمنا، انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین» آمین.

سید هادی خسروشاهی

مقدمه
جهان در لبه پرتگاه

شامل:

مباحث جالبی دربارهٔ صلح جهانی و پیمان‌های نظامی و مسابقات تسلیحاتی و آمار تلفات دو جنگ جهانی... و مقایسه‌ای میان هدف‌ها و نتایج جنگ‌های اسلام و جنگ‌های دیگران! و آثار یک جنگ اتمی...

و توضیحی درباره هدف‌های استعماری جنگ افروزان بین‌المللی مسیحی و امپریالیست‌های تجاوزکار غربی و شرقی... و سخنی درباره این کتاب و کیفیت ترجمه آن..

مسئله **جنگ و صلح** یکی از مسائلی است که با عمر انسان برابری دارد و چنانکه در ضرب‌المثلی آمده، این مسئله «**مانند دنیای ما کهنه است**»! ولی با این فرق که بسیاری از مسائل کهنه دنیای ما، امروز دیگر مورد گفتگو و بحث و بررسی نیست، ولی این مسئله هیچ وقت از

«**مسئله روز**» بودن خارج نشده و همیشه مورد توجه ملت‌ها و دولت‌ها بوده است.

پس از پایان جنگ بین‌المللی مردم که میلیون‌ها خسارت جانی و مالی برای بشریت به ارمغان آورد ـ و بدان اشاره خواهیم کرد ـ هر روز کنفرانس‌ها و کنگره‌هایی برای مذاکره درباره صلح جهانی!، خلع سلاح عمومی، جلوگیری از جنگ‌های محلی و.. در «**ژنو**» و «**سازمان ملل متحد**» و «**وین**» و جاهای دیگر تشکیل شده و می‌شود و طبق معمول، جلسات این مذاکرات با آب و تاب فراوان، عکس و تفصیلات، و اصطکاک جام‌های ویسکی و ودکا به خاطر صلح بین ملت‌ها! و... شروع می‌شود.. ولی پس از چندی بدون اخذ کوچکترین نتیجه مثبت و انسانی، پایان می‌پذیرد و بلکه بر شدت اختلاف و جدایی می‌افزاید و «**صلح**» را به طور جدی‌تری در خطر می‌اندازد.

مکتب‌های سیاسی و اجتماعی قرن ما، علیرغم همه داعیه‌های ترقی‌خواهانه و بشر دوستانه‌ای که دارند، پس از آنکه آتش دو جنگ جهانی را روشن کردند ـ و خود نیز در آتش آن سوختند ـ هنوز هم راهی برای نجات از این بن بست عجیب پیدا نکرده‌اند و اکنون ممکن است که با یک اشتباه سیاسی یا نظامی، یا یک بلوف و اولتیماتوم بیجا، آتش جنگ جهانی جدیدی را روشن کنند و خشک وتر را با هم بسوزانند.

رؤسای مکتب‌ها و احزابی که سرنوشت کشورها و ملت‌های بزرگی را در دست دارند هر روز سخنرانی می‌کنند، شعار می‌دهند،

میتینگ برپا می‌سازند، **کبوتر صلح هوا می‌کنند!** مردم ساده‌لوح را به عنوان مبارزه علیه جنگ، در خیابان‌ها راه می‌اندازند و دمونستراسیون ترتیب می‌دهند و... اما در مرحله عمل کوچکترین قدمی در راه صلح، صلح واقعی بین ملت‌ها، برنداشته و برنمی‌دارند و کوچکترین کوشش مثبت و حسن نیت لازم را ابراز نمی‌کنند.

تازه باید توجه داشت که نحوه صلح‌طلبی کمونیست‌ها و کاپیتالیست‌ها با صلحی که ما طرفداران آن هستیم تفاوت اصلی و اساسی دارد، برای اینکه آنان طرفدار صلح بین چند دولت بزرگ و استعماری هستند که به عنوان «**صلح**»، جهان و منابع زرخیز کشورها رابین خود تقسیم کنند و به مناطق نفوذ استعماری خود تبدیل کنند و با شکل جدید استعمار «**نئوکلنیالیسم**» به استعمار و استثمار ملت‌ها ادامه دهند.

این مسئله تحت عنوان «**پیمان صلح بین ۵ دولت بزرگ**» از طرف کمونیست‌ها پیشنهاد شد و حتی «**حزب توده ایران**» هم در شماره ۶۳ نشریه داخلی سازمان جوانان خود، در چند سال پیش رسماً چنین نوشت: «نمی‌توان آشکارا نشان داد که جوانان، مثل تمام مردم شیفته آزادی جهان، می‌خواهند که پیمان اصلی بین ۵ کشور بزرگ منعقد گردد»!!.

در صورتی که اسلام هوادار صلحی است که به طور تجزیه‌ناپذیر، بین همهٔ ملت‌های جهان، اعم از کوچک و بزرگ، ضعیف و قوی باید عملی شود و اساس آن بر پایه تساوی حقوق ملل استوار

باشد...

☆☆☆

این امور شاید علل و عوامل متعدد وگوناگونی داشته باشند، ولی علةالعلل آنها کیفیت تربیت و پرورش فکری و روحی در محیط‌های مادی غربی و شرقی است. بدون تعارف باید اعتراف کرد که اردوگاه غرب و شرق، بلوک کمونیست وکاپیتالیست، هر دو به سوی اصالت ماده و اصالت اقتصاد پیش می‌روند و در هر دو اردوگاه «**اخلاق**» و «**معنویات**» و «**مفاهیم انسانی**» از بین رفته و نابود شده‌اند و به جای همه آنها «**سود بیشتر**» و «**نفع زیادتر**» نشسته است.

با چنین طرز فکر مادی، که بر غرب و شرق، هر دو به موازات همدیگر، ولی با شکل‌ها و نحوه‌های گوناگون، حکومت می‌کند، نباید انتظار پیروزی صلح و پیشرفت ایده‌های صلح‌طلبانه انسان‌ها را داشت. ترتیب اولیه و ابتدایی رهبران شرق و غرب، با دوری از خدا و ایمان و اخلاق و معنویات شروع می‌شود، و در نتیجه وجدان انسانی به مفهوم واقعی کلمه، و درون پاک و روح و روان بشر دوستانه به طور کلی مسخ گشته و از بین می‌رود و بالمآل همه کوشش‌های ظاهری برای صلح هم بلا اثر و بدون نتیجه می‌ماند.

از همین جاست که اردوگاه کمونیسم وکاپیتالیسم، برای استعمار ملت‌ها و بهره‌برداری بیشتر از منابع زیر زمینی ملل کوچک و ضعیف در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، به هر اقدام ضد انسانی و نامشروعی دست می‌زنند، چنانکه دو جنگ جهانی گذشته نیز

محصول طرز فکر بشر دوستانه! همین گروه‌ها بود و هم‌اکنون هم که جنگ‌ها محلی در بعضی از کشورهای آفریقایی و آسیایی، ادامه دارد، از آثار فکری! همین حضرات است...

در واقع منابع و معادن طبیعی ملت‌ها، و بالخصوص «**نفت**» آز و طمع استثمارگران بین‌المللی را تحریک می‌کند و آنان در این راه به هر جنایتی دست می‌زنند، جنگ جهانی بپا می‌کنند، برادرکشی در داخله کشورها راه می‌اندازند، عوامل خود را بر ملت‌ها مسلط می‌سازند «**لومومبا**»ها را ناجوانمردانه می‌کشند و حتی در این راه از فدا کردن «**کندی**»ها و «**هامرشولد**»ها هم خودداری نمی‌نمایند.

«**پیرفونتن**» نویسنده فرانسوی، درباره عامل اصلی جنگ، چنین می‌نویسد: «..می‌توان بدون اینکه شائبه اشتباهی در بین باشد، به جرأت اطمینان حاصل کرد که حوادث ناگوار و فوق‌العاده سنوات متمادی نزدیک به عصر ما و آنچه را که در جهان به طور نامحسوس اتفاق می‌افتد، از **نفت** سرچشمه گرفته و موجبات اصلی جنگ‌های مخفی یا علنی شده است و تماماً برای تصاحب و تصرف سرچشمه‌های نفت است که در روی کره زمین پراکنده است»[1] وی سپس شرح داده و سرانجام بالصراحه اعلام می‌دارد:

«**نفت است که موجب جنگ جهانی آتیه خواهد بود**»[2]

بحران جنگ در کوبا نیز که جهان را تا لبهٔ پرتگاه جنگ سوم پیش

---

۱. جنگ سرد نفت از پیرفونتن، ترجمه فارسی، چاپ تهران، ص ۶.

۲. جنگ سرد نفت از پیرفون، ص ۲۹۴.

برد، ناشی از «**شکر**» و منافع مادی دیگر بود[۱] و اگر دور اندیشی گروهی از رجال دنیا نبود، شاید هم اکنون وضع عالم، طور دیگری بود!.

همین روحیه استعمارطلبی غربی، حتی در نزد فلاسفه و دانشمندان آنان نیز، دیده می‌شود و ما برای شما شاهدی از آقای «**برتراند راسل**» می‌آوریم تا معلوم شود که «**بشر دوستی**» حضرات تا چه موقع بوده و مرز واحد آن تا کجاست. از آقای راسل می‌پرسند:

«آیا شما معتقدید که باید برای افراد محدودیت‌های جدیدی هم ایجاد نمود؟» در جواب چنین می‌گوید:

«بلی، زیرا آزادی یک ملت ممکن است کار را به ولنگاری و بلاهت بکشاند، سوسیالیست‌ها دلایل زیادی اقامه کرده‌اند که بر طبق آنها، منابع طبیعی هر ملت باید متعلق به همان ملت باشد و ملی گردد، ولی امروزه از همان دلایل می‌توان برای **بین‌المللی کردن منابع کشورها** استفاده کرد. در این مورد، بهترین نمونه و مثال منابع نفتی است. این، احمقانه و تا اندازه‌ای غیرمعقول و بی‌معنی است که ملتی کوچک، بدان دلیل که ذخایر نفتی بزرگی در سرزمین آن مدفون است، بخواهد آن را بر طبق میل خویش در اختیار داشته باشد»![۲]

---

۱. به کتاب «جنگ شکر در کوبا» نوشته ژان پل سارتر ترجمه آقای جهانگیر افکاری مراجعه شود.

۲. از کتاب: «جهانی که من می‌شناسم» ص ۱۱۹، ترجمه فارسی و ص ۱۳۷ از متن انگلیسی: Berterand Russell Speaks his__MIND

همین آقای راسل فیلسوف! که علیه تسلیحات و آزمایشات اتمی دمونستراسیون تشکیل داده و به پیروان خود دستور می‌دهد که اعتصاب نشسته ترتیب دهند، در کتاب خود درباره «ملتی که نخواست تسلیم قدرت بین‌المللی خیالی» گردد، استعمال بمب هیدروژنی را تجویز می‌کند و صریحاً می‌گوید: «..من معتقدم اگر راه‌حل دیگری وجود نداشته باشد و استعمال بمب هیدروژنی راه‌حل منحصر به فرد به نظر آید، آن وقت باید گفت: آری...»[1]

آری! انگیزه دو جنگ جهانی گذشته نیز، قبل از هر عامل دیگری همین طرز فکرها و همین تفوق‌طلبی و برتری‌جویی کشورهای اروپایی بر یکدیگر و کسب امتیازات و بازارهای بیشتر در مستعمرات آسیایی و آفریقایی بود و متأسفانه این عامل پست و ننگین، هنوز هم باقی است و به شکل دیگری درآمده است و همه این بحران‌های داخلی و خارجی کشورهای گوناگون، نتیجه تصادم همین سیاست‌های استعماری ضد انسانی است.

دو جنگ جهانی

اکنون باید دید که محصول این دو جنگ جهانی ناشی از تضاد منافع پست مادی استعماری دول استعماری غربی و شرقی، چه بوده و چه نتایج و ارمغان‌هایی برای بشریت به بار آورده است:

جنگ جهانی اول که ۱۵۶۵ روز ادامه یافت خسارات جانی و مالی

---

۱. کتاب سابق، ص ۱۴۳، ترجمه فارسی.

فراوانی داشت. طبق یک آمار در حدود ۶۵ میلیون نفر از افراد بشر بسیج شده بودند. از این عده در حدود ۹ میلیون نفر در میدان جنگ تلف شدند، در حدود ۲۲ میلیون نفر از کار افتاده و عاجز شدند، ۷ میلیون نفر برای ابد عاجز و ناقص گشتند و بیش از ۵ میلیون نفر مفقود شدند.

البته تلفات در شهرها بیش از تلفات و زخمی‌های میدان جنگ تخمین زده شد مجموع هزینه واقعی اقتصادی جنگ تقریباً ۴۰۰ میلیارد دلار برآورد گردید. و این مبلغ طبق حساب مؤسسه «وقف کارنگی برای صلح بین‌المللی»:

Carnegie Endowment for International Peace

برای انجام کارهای زیر کافی تواند بود:

۱ ـ تهیه خانه‌ای به ارزش ۲۵۰۰ دلار، در زمینی به مساحت پنج جریب فرنگی به ارزش ۵۰۰ دلار، با اثاثیه‌ای معادل ۱۰۰۰ دلار، برای هر یک از خانواده‌های ساکن: انگلستان، ایرلند، اسکاتلند، بلژیک، روسیه، ایالت متحده، آلمان، کانادا و استرالیا.

۲ ـ تهیه کتابخانه‌ای به ارزش ۵ میلیون دلار و دانشگاهی با هزینه ۱۰ میلیون دلار در هر ناحیه‌ای از این کشورها که دارای ۲۰ هزار یا بیشتر نفوس باشد.

۳ ـ به‌وجود آوردن سرمایه‌ای که سود آن با نرخ ۵ درصد برای استخدام ۱۲۵ هزار معلم و ۱۲۵ هزار پرستار که سالانه هزار دلار حقوق بگیرند.

۴ ـ ذخیره‌ای که برای خریدن همه املاک و اراضی و تمام ثروت دو کشور فرانسه و انگلستان کافی باشد.[1]

☆☆☆

و در **جنگ جهانی دوم** مجموع نیروهای مسلح انسانی که مشغول نبرد بودند (نیروهای مسلح کشورهای بی‌طرف از قبیل افغانستان، عربستان، سوئد، سویس و همچنین کشورهایی که به آلمان اعلان جنگ دادند ولی وارد میدان نشدند از قبیل: ایران، عراق، مصر، ترکیه و... به حساب نیامده است) در حدود ۷۰ میلیون نفر بود و در آماری خواندم که از این عده در حدود ۱۷ میلیون نفر کشته شدند و مجموع تلفات انسانی به ۳۵ میلیون نفر بالغ گردید و ۲۰ میلیون نفر ناقص‌الاعضا گشتند و ۱۷ میلیون لیتر خون خالص! به زمین ریخت، و ۱۲ میلیون نفر از ضایعات سقط جنین و غیره به خانواده بشری آسیب وارد گردید و متجاوز از ۱۵ هزار دبیرستان و دانشگاه و ۸۰۰۰ لابراتوار منهدم و ویران گردید و در حدود ۴۰۰ میلیارد گلوله در هوا منفجر شد!...

بدبختی‌های ناشی از این جنگ دامنگیر همه مردم جهان، حتی مردم کشورهای بی‌طرف یا غیر وارد در جنگ نیز گردید و بدین ترتیب خسارت‌های مادی و معنوی حاصله از این جنگ بشر متمدن! را

---

۱. «جهان در قرن بیستم» از لویس ل. اسنایدر، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی ص ۴۱، انتشارات شرکت انتشار.

می‌توان حدس زد! و می‌توان حساب کرد که با مخارج سنگین این جنگ چه کارها که می‌شد در جهان به سود بشریت انجام داد..

و اکنون باید دید که آیا این بشر جنایتکار، از خواب غفلت بیدار شده؟ و از این اعمال و جنایات درس عبرتی گرفته است؟.

پیمان‌های منطقه‌ای

متأسفانه پس از جنگ جهانی دوم هم امپریالیست‌های جنگ‌افروز شرقی و غربی دست از تحریکات جنگ‌طلبانه خود برنداشته و به تشکیل پیمان‌های نظامی منطقه‌ای دست زدند که از آن جمله است:

۱ ـ سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو). این سازمان کشورهای اروپایی را با **آمریکا** مربوط می‌سازد، و آلمان، آمریکا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ترکیه و... از اعضاء آن هستند.

۲ ـ پیمان کمک مشترک اروپای شرقی (پیمان ورشو). این پیمان همه کشورهای کمونیستی و اقمار اردوگاه سوسیالیسم! و انترناسیونالیسم پرولتاریایی! را به هم می‌پیوندد و مقر فرماندهی مشترک آن مسکو می‌باشد و از جمله اعضاء آن چکسلواکی، مجارستان، لهستان، رومانی، آلمان شرقی، بلغارستان و شوروی می‌باشد.

۳ ـ پیمان بالکان. این پیمان یونان، ترکیه، یوگسلاوی را به هم می‌پیوندد.

۴ ـ پیمان بروکسل یا اتحادیه‌های کشورهای اروپای غربی که مقر

آن **لندن** است!

۵ ـ پیمان آنزوس یا پیمان امنیت پاسیفیک که هدف‌های دفاعی اقیانوس آرام را به عهده دارد، استرالیا، فنلاند جدید و **آمریکا**، اعضاء این پیمان هستند!...

البته چنانکه می‌دانید، با عضویت بعضی از اعضاء این پیمان‌ها، با پیمان‌های نظامی دیگر، همه این کشورها و این پیمان‌ها، به همدیگر می‌پیوندند و اگر آتش‌افروزان جنگ بخواهند ـ به بهانه حمله به یکی از این کشورها ـ می‌توانند آتش جنگ جهانی جدیدی را روشن کنند. علاوه بر این پیمان‌ها، پیمان‌های دیگری از قبیل اتحادیهٔ عرب! یا تعهد و ضمانت نگهداری اسرائیل ـ حکومت ظالمانه و غاصبانه صهیونیسم در فلسطین ـ از طرف آمریکا و انگلیس یا پیمان شوروی با کوبا ـ در آمریکای لاتین ـ وجود دارد که هر کدام به نوبه خود، برای تشدید وخامت اوضاع جهانی و ایجاد بحران‌های منطقه‌ای کافی است!.

البته باید در نظر داشت که در صورت لزوم!، یعنی در صورت اقتضای منافع استعماری، پیمان و تعهد!، افسانه‌ای بیش نخواهد بود، چنانکه در زمان **هیتلر** این پیمان‌ها و تعهدات **«ورق پاره»** خوانده شد و هیچ دردی را دوا نکرد و چند سال قبل پس از مصالحه زیر پرده‌ای، مسئله **«کوبا»** مثلاً حل شد! و شوروی تعهدات خود را نادیده گرفت و به بهانه حفظ صلح، موشک‌ها و حتی هواپیماهای بمب‌افکن را هم از «کوبا» پس گرفت و...

اما اسلام...

حالا بی‌مناسبت نیست که ببینیم راه و روش اسلام در این مسئله چیست؟ و هدف نهایی آن از جهاد چه بوده و تعداد کشته‌شدگان جنگ‌های آن چه مقدار است و رفتار سپاهیان اسلامی با توده‌های سرزمین‌های فتح شده از چه قرار بوده است.

با بررسی این مسأله، کاملاً می‌توانیم حقیقت و باطن مکتب‌های سیاسی و اجتماعی عصر ما و روش واقعی اسلام را عمیقاً درک کنیم و اگر انسان منصفی باشیم، حق را بشناسیم و بپذیریم.

جنگ‌هایی که در تاریخ اسلام دیده می‌شود، هیچکدام جنگ و به اصطلاح عرب‌ها «**حرب**» نبوده، بلکه همه آنها «**جهاد**» بوده‌اند... جهاد **فی سبیل الله**... خوب است که تعریف جهاد را از زبان یک مسیحی بشنویم:

«.. معنی فقاهتی و قضایی جهاد عبارت است از بذل جهد و صرف کوشش فرد در راه خدا یعنی **تبلیغ ایمان و نشر فکر خداپرستی و اعلاء کلمه حق در جهاد** و چون جهاد راه مستقیم خدایی است به طرف بهشت، در این صورت پاداش فرد، نجات است و فلاح. این تعریف بر اساس حکم قرآن است...»[1]

مقصود اساسی از جهاد در راه خدا علاوه بر نشر طرز فکر خداپرستی، اجرای کامل اصول عدالت اجتماعی و اقتصادی بود. و این مسئله در این کتاب به خوبی روشن شده و مؤلف محترم نشان

---

۱. جنگ و صلح در اسلام از دکتر مجید خدوری ترجمه آقای سید غلامرضا سعیدی، ص ۸۵

داده است که چگونه و چرا توده‌های مسلمان باید به حکم قرآن در راه توده‌های محروم و ستم‌دیده و... جهاد کنند.

دکتر مجید خدوری در کتاب خود در این باره چنین می‌نویسد:

«باید متذکر بود که جهاد در اسلام به منزله ابزاری در نظر گرفته شده است که بدین وسیله «**دارالحرب**» را به «**دارالاسلام**» مبدل سازند و اگر روزی این منظور حاصل می‌شد، دارالحرب و غایت وجودی جهاد جز در مورد مبارزه و سرکوبی دشمنان داخلی اسلام، منتفی می‌گردید و جنگ‌های داخلی نیز بالاخره از بین می‌رفت.

بنابراین می‌توان گفت که در تئوری قانونگذاری اسلام جنگ بذاته هدف نبوده است، بلکه برای تأسیس و **تأمین صلح** وسیله نهایی شناخته شده است.»[1]

متأسفانه گروهی مغرض، پیشرفت سریع اسلام در شبه جزیرةالعرب و سپس در سراسر جهان آن روز را مرهون جنگ و خونریزی می‌دانند و این موضوع را مستشرقین اردوگاههای استعماری غربی به رخ ما می‌کشند در صورتی که تاریخ به ما نشان می‌دهد که مثلاً در مجموع جنگ‌های پیامبر اسلام که شاید در حدود ۸۰ جنگ بود، مجموع تلفات انسانی از طرفین ـ مسلمانان و مشرکین و کفار ـ فقط در حدود ۱۴۰۰ نفر بوده است.

استاد «**ابوالاعلی مودودی**» می‌نویسد: «.. در تمام این جنگ‌ها عده

مقتولین از طرفین، در حدود هزار و چند نفر بود و بس..»[۱]

و استاد «**سید ابوالحسن ندوی**» در کتاب «ماذا خسرالعالم بانحطاط المسلمین»[۲] به نقل از تحقیقات دانشمند متتبعی که از روی متون تواریخ اسلامی آمار صحیح و دقیقی از کشته‌شدگان دوره پیامبر اسلام را تهیه کرده می‌گوید: «مجموع تلفات نفوس انسانی در جنگ‌های عصر رسول اکرم (ص) از طرفین هزار و هیجده نفر بوده است.»[۳]

و پروفسور «**دکتر محمد حمیدالله**» استاد دانشگاه پاریس هم در کتاب خود می‌گوید: «محمد صلی الله علیه و آله بر بیشتر از یک میلیون میل مربع حکومت می‌کرد، این مساحت خاک معادل تمام خاک اروپا ـ منهای روسیه ـ بود و به طور قطع در آن روزها این محوطه مسکن میلیون‌ها جمعیت بود. در ضمن تسخیر این منطقه وسیع، **یک‌صد و پنجاه نفر** از افراد مخالف در میدان‌های جنگ از بین رفته بودند. **تلفات مسلمین روی هم رفته برای مدت ده سال، در هر ماه یک نفر شهید بود** این اندازه احترام به خون بشر در داستان‌های بشری، امری است بی‌نظیر...»[۴]

در صورتی که پیامبر اسلام پیامبر رژیم اشرافی جنایت باری را از بین برد، عقیده و طرز فکر نوینی را جانشین عقاید پوسیده قبلی کرد،

---

۱. برنامه انقلاب اسلامی از مودودی ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ط ۲، ص ۴۳.

ورژیم و حکومت جدیدی را تشکیل داد... که اگر در عصر ما فقط بخواهند با کودتایی حکومتی را ساقط کنند، ده‌ها هزار نفر قربانی هوس‌های رجال کودتا می‌شوند چنانچه اخیراً در «**عراق**» و «**یمن**» و «**آلمان شرقی**» و «**شیلی**» و «**پاکستان شرقی**» و... چنین شد![1]

اسلام پیش از پیشرفت خود، برای توده‌های محروم، با ایجاد نظم نوینی، عدالت اجتماعی و اقتصادی، مساوات و برابری آورد، و در سرزمین‌هایی که فتح می‌کرد جز خیر و برکت، نیکی و علم و فضیلت اثر دیگری باقی نمی‌گذاشت، ولی متأسفانه استعمارگران و عمال آنها با اسلام و مسلمانان رفتارهای ناجوانمردانه داشته و دارند. به گوشه‌ای از تاریخ گذشته توجه بفرمایید. (تاریخ قرن ما را خودتان بهتر می‌دانید):

«... با وجود ارفاق و تساهلی که مسلمین در اسپانیا و بعضی از ممالک مفتوحه روا می‌داشتند، پس از چند قرن، در اثر عناد و تعصب کشیش‌ها و تحریک افکار ملی و نژادی، جنجال و مخالفت شدیدی علیه مسلمین در اسپانیا به وقوع پیوست و **پیشوایان دین، به قتل پیر و جوان، مرد و زن مسلمان فتوی دادند** تا اینکه فیلیپ دوم به فرمان پاپ، به وضعی ناهنجار فرمان اخراج مسلمین را از سرزمین اسپانیا صادر

---

۱. چند سال قبل امپریالیزم آمریکا و بلژیک در کنگو، طبق گزارش خبرگزاری‌های خودشان متجاوز از ۵ هزار نفر را در استانلی ویل ـ مرکز هواداران لومومبا ـ با مسلسل درو کردند و زیر بمب‌های آتش‌زا منازل مردم را آتش زدند و کوچک و بزرگ را قتل عام نمودند تا عامل کثیفی به نام چومبه را به قدرت برسانند!!

نمود.

لیکن قبل از آنکه مسلمین موفق به فرار شوند سه‌چهارم آنها به **حکم کلیسا** در خاک و خون غلطیدند و کسانی که جان خود را با هول و هراس از خطر مرگ نجات دادند بعدها به دستور محکمه تفتیش عقاید جملگی محکوم به اعدام شدند.

بعد از فیلیپ در دوران زمامداری فردیناند شارل پنجم فردیناند مسلمین در فشار و محدودیت فراوان زیست می‌کردند. در طول این مدت قریب **۳ میلیون مسلمان** از دم تیغ تعصب و جاهلیت گذشتند..».[۱]

آری، چنان بود هدف اسلام و راه و روش انسانی آن.. و چنین است نمونه‌ای از عکس‌العمل مسیحیان در قبال آنان!...

مقدمات جنگ جهانی سوم

در طول بیست سال و اندی که از ختم جنگ دوم جهانی می‌گذرد اردوگاه شرق و غرب با تمام قوا مشغول تقویت تجهیزات جنگی خود و ساختن بمب‌های با قدرت تخریبی هرچه بیشتر و کامل‌تر بوده‌اند و اکنون هر یک از این اردوگاهها به پایه‌ای از قدرت نظامی رسیده‌اند[۲] که آقای «**کندی**» در موقع بحران اخیر «**کوبا**» صریحاً درباره

---

۱. به تاریخ تحولات اجتماعی ج ۲، از مرتضی راوندی و کتاب نهایة الاندلس ط ۲ قاهره، تألیف محمد عبدالله عنان، صفحه ۲۹۲ ـ ۲۶۰ مراجعه شود.

۲. در مجله اخبار هفته نشریه سفارت آمریکا در ایران شماره ۶، دوره ۷، مقاله‌ای در مقایسه

نتایج اعمال این قدرت‌ها، چنین بیان داشت:

«اگر وقتی برسد که خروشچف موشک‌های خود را پرتاب کند کار جهان کلاً به پایان رسیده است ما هم به هر حال وسایلی داریم که با ضربات شکننده، شوروی را ویران کنیم، ولی اگر چنان روزی فرا رسد، فاتحه جهان را باید خواند، یعنی در ظرف یک روز، و فقط یک روز، در اروپا و شوروی و آمریکا ۱۵۰ میلیون نفر به قتل خواهند رسید. مسئله دفاع احتمالی در برابر موشک‌ها، درست بدان می‌ماند که با رولوری به گلوله رولوری دیگر شلیک کرده باشیم. البته این کاری بس مشکل است، ولی اگر هزار گلوله به طرف شما شلیک شود، دفاع ممکن نیست نه ما و نه آنها وسیله چنین دفاعی را در دست نداریم.»[۱]

متأسفانه منافع پست مادی امپریالیسم شرق و غرب، باعث شده که مسایلی از قبیل مسئله: کره، فرمز، کنگو، لائوس، ویتنام جنوبی، کوبا و شاید مشکل‌تر از همه، «**مسئله برلین**» از بهانه‌های امکان وقوع یک جنگ جهانی وحشتناک بشود، و در این میان اگر شوروی و آمریکا گاهی به صلح و زندگی مسالمت‌آمیز، متمایل می‌شوند، تازه «**چین**» **به خاطر حفظ اصول مارکسیسم ـ لنینیسم!** خواستار جنگ برضد امپریالیسم غربی، و در واقع شروع یک جنگ اتمی است! رهبران چین می‌خواهند ولو با نابودی صدها میلیون نفر از نفوس بشری و خاکستر شدن شهرها و مملکت‌ها، دشمن را از بین ببرند تا خود بدون معارض

بین قدرت نظامی غرب و شرق درج شده که مطالعه آن مفید است.

۱. کیهان، هفته شماره ۶۵.

و رقیب، ثروت‌های ملی توده‌های آسیایی و آفریقایی را به غارت ببرند و **نژاد زرد** را حاکم جهان کنند چنانکه روزگاری رهبران نازی می‌خواستند نژاد آریایی را بر جهان برتری بخشند!!..

☆☆☆

و علاوه، درست است که امروز قرارداد منع آزمایشات اتمی بین غرب و شرق به امضاء رسیده، ولی مسایلی از قبیل مسئله برلین و کوبا گاهی سبب می‌شود که همین رهبران صلح‌جو! قدرت نظامی خود را به رخ یکدیگر بکشند تا بلکه با تهدید ارعاب و بلوف‌های سیاسی رقیب را از میدان بدر کنند.

مثلاً" در غوغای چند سال پیش مسئله برلین، **خروشچف** لباس ژنرالی پوشید و در مجلس ضیافتی اعلام داشت: «شوروی انبار عظیمی از موشک‌های قاره‌پیما و سلاح‌های اتمی در اختیار دارد که در صورت لزوم! از آن استفاده خواهد کرد.» وی افزود: «دانشمندان شوروی هم اکنون قادر به ساختن بمب وحشتناکی هستند که قدرت تخریبی آن برابر صد میلیون تن ماده تی ـ ان ـ تی T.N.T است.»

و اکنون شوروی آن چنان بمب هسته‌ای در اختیار دارد که ۵ هزار بار قوی‌تر از بمبی است که بر روی شهرهای «**ناکازاکی**» و «**هیروشیما**» از طرف **آمریکا** پرتاب شد و پس از ویرانی کامل شهر صدها هزار مقتول و صدها هزار مجروح و زخمی از خود به یادگار گذاشت. ولی باید توجه کنید که قدرت این بمب‌ها فقط ۲۰ هزار تن ماده تی ـ ان ـ تی بود

و حالا خود، نتیجه انفجار بمبی را که ۵ هزاربار قوی‌تر از این بمب‌ها است می‌توانید حساب کنید!.

البته مشاور پرزیدنت کندی هم همان وقت در جواب آقای خروشچف اعلام داشت که: «دانشمندان آمریکایی نیز از مدت‌ها قبل می‌توانستند چنین بمبی را بسازند ولی آزمایش آن را در کره زمین عملی نمی‌دانند و اسم این بمب را «**بمب رستاخیز**» گذاشته‌اند!.»

آری رستاخیز! ملی برای نابودی بشریت نه برای نجات میلیون‌ها انسانی که در سراسر روی زمین هنوز از وسایل ابتدایی زندگی ساده محروم و بی‌بهره‌اند. و روزانه هزاران نفر از آنان از گرسنگی می‌میرند تا منابع ملی آنها را استعمارگران ببرند و از آن استفاده کنند و از مازاد آن بمبی بسازند که هر یکی از آنها برای نابودی کامل شهر یا مملکتی کافی باشد!.

تازه روزنامه «**نیویورک هرالدتریبون**» اخیراً پرده از امکان وجود بمب دیگری به نام «**بمب نوترونی**» برداشت و نوشت که بمب نوترونی فقط موجودات زنده را در میدان عمل خود از بین می‌برد و کوچکترین آسیبی: «**به اشیاء بی‌جان و با ارزش** مانند کارخانه‌ها و خانه‌ها و غیره نخواهد رساند و بمب نوترونی را می‌توان به عنوان چاشنی! بمب هیدروژنی به کار برد»!.

ملاحظه می‌فرمایید که «**اشیاء بی‌جان و با ارزش**» از جان صدها میلیون انسان که در جنگ آینده حتماً کشته خواهند شد، بیشتر ارزش دارد که برای حفظ آنها نقشه‌ها کشیده‌اند ولی از حفظ جان بشر بی‌گناه

هیچ‌گونه صحبتی در کار نیست.. و غافل آنکه در جنگ سوم دیگر «**پیروزی**» معنی نخواهد داشت و آثار انفجارهای اتمی بشریت را نابود خواهد ساخت و تمدنی نخواهد ماند تا از کارخانه استفاده ببرند.

☆☆☆

چنین است وضع جهانی که ما در آن به سر می‌بریم و چنین است اجمالی از کیفیت جنگ سومی که تجهیزات کامل برای شروع آن آماده و مهیا است!. در مورد بودجه‌های نظامی شرق و غرب و مخارجی که برای تسلیحات جنگی می‌کنند، اشاره به یکی دو آمار بی‌مناسبت نیست. مثلاً در مجلهٔ «**تحقیقات اقتصادی**» آقای «مجید راهنما» می‌نویسد:

«طبق حسابی که شده است در نیمه اول قرن بیستم دنیا بیش از **چهار هزار میلیارد دلار** خرج تسلیحات و جنگ کرده است که با همین پول امکان داشت طی همان پنجاه سال به تمامی افراد روی زمین مجاناً غذا داد و برای پانصد میلیون خانوار یعنی دو ثلث جمعیت جهان خانه‌های راحت ساخت.».

«در دنیای ما دو ثلث مردم هنوز با مشکل گرسنگی یا کم غذایی روبه‌رو هستند[1] و هنوز بی‌سوادند[2] در چنین دنیایی سالیانه صد و

---

۱. آقای کندی در «کنگره جهانی غذا» در واشینگتن اعلام می‌دارد که جنگ علیه گرسنگی در حقیقت جنگ آزادی انسان است. در فضا و زمین هیچ جنگی بهتر از این جنگ نیست زیرا صلح و پیشرفت را نمی‌توان در دنیایی که نیمی از مردمش سیر و نیمی گرسنه‌اند تأمین کرد،

ادامه در صفحه بعد

بیست میلیارد دلار خرج مصارف نظامی می‌شود یعنی هر شبانه روزی در حدود سیصد و پنجاه میلیون دلار و به پول ایران در حدود دو هزار و هشتصد میلیون تومان (۲/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰) خرج مصارف جنگی و تخریبی می‌شود. این رقم معادل دو ثلث عایدی ملی کشورهای در حال رشد است»!.

در همچون شرایطی است که مردم آفریقا و حتی آسیا زندگی نکبت‌باری دارند. توجه بفرمایید خود آقای کندی می‌نویسد[۳]:

«بسیاری از ساکنین بومی آفریقایی، زندگی نکبت‌باری دارند، هیچ یک از ملت‌های آفریقایی از منابع آفریقا بهره‌مند و سعادتمند

ولی...

ولی هفته نامه «نیوزویک» بلافاصله اعلام می‌دارد که «هر روز از این هفته ۱۰۰۰۰ نفر از کم‌غذایی یا بدغذایی در سراسر جهان به هلاکت می‌رسند و در هندوستان به تنهایی تا ده سال دیگر ۱۰ میلیون کودک از بدغذایی خواهند مرد و اکنون بیش از یک‌سوم از ۳ میلیارد جمعیت جهان پیوسته از گرسنگی رنج می‌برند.

و از طرفی طبق محاسبه بعضی از کارشناسان مقدار غذایی که روزانه در آمریکا دور ریخته می‌شود کافی است که جمعیت ۶۵۰ میلیونی چین را تا چند روز سیر کند (کیهان شماره ۵۹۶۶، مورخه ۲۳ خرداد ۴۲).

۲. به عقیده کارشناس یونسکو با خرج هزار و هشتصد میلیون دلار می‌توان حداقل پنجاه درصد از بی‌سوادان دنیا را با سواد آشنا ساخت (از سالمندان هفتصد میلیون نفر از خواندن و نوشتن اطلاعی ندارند).

قیمت یک هواپیما «اف ـ ۱۰۴» جنگنده ساخت آمریکا ۱/۴۰۰/۰۰۰ دلار است و بدین ترتیب با بهای ۱۳۰ هواپیما از نوع «اف ـ ۱۰۴» می‌توان دنیا را باسوادکرد باید پرسید که آقای کندی یا خروشچف واقعاً حاضرند که از بهای ۱۳۰ هواپیما صرف‌نظر کنند؟

۳. استراتژی صلح نوشته جان کندی، چاپ اول، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۵.

نگردیده و عشیره‌ها به کلی مستمند و محتاج باقی مانده‌اند، و درآمد نسبی سالانه هر آفریقایی با وجود هکتارها معادن الماس، مرغزارهای سرسبز و معادن سرشار اورانیوم، معمولاً کمتر از پنجاه دلار است. در مناطق استوایی آفریقایی از هر ده طفل متولد شده هفت نفر آنها به اولین سالروز تولد خود نمی‌رسند، عمر نسبی که امروز مورد انتظار آمریکایی‌هاست هفتاد سال است و حال آنکه در برخی از نواحی آفریقا بیست و هشت سال است»!.

باید از سردمداران ابرقدرت‌های شرق و غرب علت را پرسید و عملاً در راه حل این مشکل اقدامی کرد...

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید که جواب بدان ضروری است و آن اینکه با شرایط مساعدی که اخیراً بین دو بلوک غرب و شرق پیش آمده و حتی مذاکراتی برای صلح به عمل می‌آید و قراردادی نیز به منظور منع آزمایش‌های اتمی به امضاء رسید، آیا خلع سلاح عمومی عملی است یا نه؟.

جواب این سؤال را رئیس یکی از مهمترین تشکیلات اقتصادی و صنعتی آمریکا چنین می‌گوید: «اگر انسان بخواهد واقع‌بین باشد باید گفت که خلع سلاح هیچ‌گونه مزیتی برای آمریکا در بر نخواهد داشت، زیرا از سال ۱۹۴۲ به بعد بزرگترین عامل رونق اقتصادی و تنظیم کننده وضع اقتصادی آمریکا اولاً برنامه‌های بزرگ تسلیحاتی بوده و ثانیاً همین امر در برابر پیشرفت اقتصادی شوروی ترمز مؤثری است چه آنها را وادار می‌کند که به سهم خود ولی به میزانی به مراتب

بیشتر به مصارف تسلیحاتی بپردازند»[1].

آری! مادامی که بر دنیای ما چنین طرز فکرهای غیر عاقلانه‌ای حکومت کند، امکان خلع سلاح را هم نباید تصور کرد، مگر آنکه دستی از غیب برون آید و طرز فکرها را عوض نماید!

☆☆☆

در یک چنین دنیایی باید دید که نظریه اسلام درباره صلح جهانی چیست؟ همه این کتاب در جواب این سؤال است و امیدواریم که پس از مطالعه کامل و دقیق آن، جواب این پرسش را یافته باشید.

این کتاب که ترجمه «**السلام العالمی و الاسلام**» می‌باشد یکی دیگر از تألیفات ارج‌دار استاد سید قطب نویسنده و دانشمند بزرگ اسلامی است[2] و ما وعده ترجمه آن را در مقدمه ترجمه کتاب دیگر ایشان به نام «**عدالت اجتماعی در اسلام**» داده بودیم و اینک به یاری خدا و به همکاری یکی از دوستان و برادران دانشمندم، نویسنده و خطیب ارجمند جناب آقای «**زین‌العابدین قربانی**» این وعده جامه عمل به خود پوشید و این کتاب پُر ارزش به اضافه پاورقی‌های مفید در دسترس شما قرارگرفت.[3]

---

۱. خواندنیها، شماره ۸۸، سال ۲۳، ص ۸ (مرداد ۴۲).

۲. شرح حال مؤلف محترم را در مقدمه کتاب «ما چه می‌گوییم» آورده‌ایم، رجوع شود.

۳. فاضل ارجمند و برادر دانشمند آن دوران، هم اکنون یکی از علماء برجسته معاصر در خطه گیلان بشمار می‌رود و بعنوان نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه «رشت»، به

ادامه در صفحه بعد

البته اگر خوانندگان محترم، نشر این قبیل کتاب‌ها راکه نشان‌دهنده یک مکتب فکری عمیق و ارج‌داری برای نجات بشریت است، (برای اصلاح اجتماع و آگاهی نسل جوان از حقایق و اصول طرز فکری که گشایش عقده‌ها و ابهام‌های عصر جدید، فقط و فقط به وسیلهٔ آن مقدور است) مفید و لازم می‌دانند، با نشر آنها بین دوستان و آشنایان خود با ما تشریک مساعی و همکاری کنند.

از خداوند بزرگ مسئلت داریم که ما را در این راه مدد بخشد و نیت ما را خالص گرداند و دل‌های ما را با نور حق روشن سازد.

قم: حوزه علمیه ـ **سید هادی خسروشاهی**

تابستان ۱۳۴۲ ش. ـ ۱۳۸۳ هـ

فعالیت‌ها و خدمات اجتماعی و فرهنگی، خود ادامه می‌دهد و دارای تألیفات و آثار ارزشمند بسیاری در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی، از جمله تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه می‌باشد که از آنجمله است:

۱. تفسیر جامع آیات الاحکام در ۱۲ جلد

۲.اسلام و حقوق بشر

۳. منشور مملکت داری

۴.بسوی جهان ابدی

۵. نقش دین در زندگی ...

...آیةالله قربانی بموازات خدمات عام‌المنفعه، به تأسیس و ایجاد یکی از بزرگترین مراکز علمی ایران: «در حوزه علمیه گیلان» پرداخته است که اثری جاودانه خواهد بود. انشاالله

صلح جهانی و نظریه‌ی اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

«ان شّر الدوّاب عندالله الذیّن کفروا فهم لایؤمنون﴿۵۵﴾ الذین عاهدت منهم ثمَّ ینقضون عهدهم فی کل مرّة و هم لایتّقون﴿۵۶﴾ فامّا تثقفنهم فی‌الحرب فشرّدبهم من خلفهم لعلّهم یذکّرون﴿۵۷﴾ و امّا تخافنّ من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سوآءٍ انَّالله لایحّب الخائنین﴿۵۸﴾ ولا یحسبّن الذیّن کفروا سبقوا انّهم لایعجزون﴿۵۹﴾ و اعدّوالهم ما استطعتم من قوّة و من رباط‌الخیل ترهبون به عدوالله و عدّوکم و آخرین من دونهم لاتعلمونهم الله یعلمهم و ما تنفقوا من شییء فی سبیل‌الله یوفَّ الیکم و أنتم لاتظلمون﴿۶۰﴾ و ان جنحواللسلّم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السمیع العلیم»﴿۶۱﴾

(سوره انفال ۵۵ـ ۶۱)

ترجمه آیات:

«بدترین جانوران در نظر خدا آن کسانند که به کفر خو کرده‌اند، آنها ایمان بیار نیستند، همان کسان که از آنها پیمان گرفته‌ای و هر دفعه پیمان خویش را می شکنند و از خدا نمی ترسند.

اگر در جنگی با آنها روبه‌رو شدی، به وسیله ایشان کسانی را که در پی آنها هستند، پراکنده ساز، شاید عبرت گیرند. اگر از گروهی ترس خیانتی داری، منصفانه به آنها اعلام کن که خدا خیانتکاران را دوست نمی دارد.

آنها کفر ورزیده‌اند، مبادا گمان کنند که جلوند. آنها هیچ‌گاه نمی توانند عاجز سازند. هر چه توانستید، نیرو و اسبان بسته برای ایشان آماده کنید که با آنها، دشمن خدا و دشمن خودتان را و دیگران را که شما نمی‌شناسید ولی خدا می شناسد، بترسانید.

هر چه در راه خدا خرج کنید به شما برگشت می‌کند و ستم نخواهید دید. اگر به صلح مایل شدند، تو نیز بدان مایل باش و به خدا توکل کن که او شنوا و دانا است».

(سوره انفال، آیه ۵۵ ـ ۶۱)

عقیده و زندگی

عمر هر فردی محدود و روزگار اقامت وی در روی زمین کوتاه است!. او نسبت به این جهان عظیمی که در آن زندگی می‌کند، مانند ذره سرگردانی است که دارای هیچ‌گونه قرار و ثبات و ارزشی نیست!. عمر او نسبت به طول بی‌پایان زمان که از ازل تا به ابد امتداد دارد، مانند یک چشم بر هم زدن یا به مثابه یک جرقه برق است!.

ولی همین فرد فانی، همین ذره سرگردان بی‌مقدار، همین موجود مهمل!... می‌تواند در عرض یک لحظه خود را به نیروی ازلی و ابدی به پیوندد، این جهان پهناور و عظیم را با همه عرض و طولی که دارد، تسخیر نماید، و به وسیله روابط ناگسستنی که بین او و اعماق جهان وجود دارد، خود را با آن مربوط سازد.

آری او می‌تواند این معنی را درک کند که از همین نیروهای عظیم سرچشمه گرفته و به سوی آنها باز خواهد گشت. او قادر است کارهای بسیاری بکند، حوادث مهمی پدید آورد، در هر چیزی تأثیر کرده یا

تحت تأثیر هر چیزی قرار گیرد... او می‌تواند، هستی را در گذشته، استقرار را در حاضر، امتداد را در آینده، حس کند!، او می‌تواند از این نیروی عظیمی که هیچ‌گاه سکون و کندی و ضعف در آن راه ندارد، مدد گرفته و کسب نیرو کند.

بنابراین، او حتماً قادر خواهد بود که با مشکلات و حوادث زندگی و کارها، به مقدار توانایی خود بلکه بیشتر، روبه‌رو شود، زیرا او دیگر موجودی مهمل و یا فردی ناتوان نیست، بلکه وجودی وابسته به قدرت بی‌پایان و نیروی همیشگی و جهان آفرینش است.

ایجاد این احساس همین وظیفه عقیده دینی بوده و از همان آثاری است که طرز فکر دینی در روح و هستی انسان به جا می‌گذارد.

راز توانایی عقیده در روح، و توانایی روح به وسیله عقیده و همچنین سر اینهمه کارهای خارق‌العاده و حیرت‌آوری که، «**عقیده**» در زمین پدید آورده و همواره نیز پدید خواهد آورد ـ کارهای خارق‌العاده‌ای که چهره تاریخ و زندگی را هر روز عوض ساخته و می‌سازد ـ همین است!.

همین عقیده است که افراد و جماعات را وامی‌دارد که عمر فانی محدود خود را در راه زندگی بزرگ همیشگی، زندگی فناناپذیر، قربانی کنند، و افراد به ظاهر ناتوان، **در مقابل قدرت‌های: زور و ثروت و مال، و نیروهای: آهن و آتش**، ایستادگی کرده و تمام آنها را شکست داده و نابود سازند.

البته چنین کار بزرگ و مهمی هرگز از چنین فرد به ظاهر حقیر و

ناتوان ساخته نبوده و نیست، بلکه آن نیروی بزرگی که هرگز سکون و ضعف و ناتوانی در آن راه ندارد و سرچشمه تمام ارواح و انفس است، او را مدد کرده که دست به چنین اقدامات حیرت‌آوری بزند.

هیچ عقیده دیگری غیر از عقیده دینی، نمی‌تواند یک فرد ناتوان و فناپذیر را این چنین به نیروی ازلی و ابدی به پیوندد، و یا چنین قوت قلبی عنایت کند که همه چیز را، از جاه و مال گرفته تا قوای درهم فشرده زورگویان و نیروی آهن و آتش، در مقابل دیدگانش حقیر و ناچیز جلوه دهد و او را وادار سازد که در مقابل محرومیت‌ها، آزار و اذیت‌ها، شکنجه‌ها و ناراحتی‌ها صبر کرده، با دشمنان فکر و عقیده مبارزه نماید و به طرف مرگی که حیات‌آفرین است و فنایی که هستی جاوید بخش است و قربانی شدنی که موفقیت و پیروزی در پیش دارد، گام بردارد.

از اینجا اهمیت و ارزش عقیده دینی در زندگی افراد و جماعات به طور مساوی معلوم می‌شود. و از اینجا است که ما برای روبه‌رو شدن با مشکلات اجتماعی، ملی و جهانی خود، اصرار می‌ورزیم که از راه‌حل‌هایی که از طرف فکر دینی ما سرچشمه می‌گیرد، بهره‌برداری کنیم.

این عقیده یک نیروی شگفت‌آوری است که در اختیار ما است و یک قوه ریشه‌دار و عمیقی است که در کیان و استقلال ما اثر بسزایی دارد.

آری هیچ‌گاه در نبردهای مهم زندگی، کسی جز احمق و نادان، خود را از تحت سلطه و نفوذ این نیرو خارج

نمی سازد.

☆☆☆

ما همواره، چه در داخل و چه در خارج، مواجه با نیروهای خونین و دامنه دار و همچنین قدرت‌های هولناک و فشرده‌ای هستیم که اگر ما باشیم و ما!، مقابله با آنها مقدور نبوده و از میدان توانایی ما خارج است. پس وقتی که عقیده ما، به کمک قوای حقیقی و واقعی و همچنین با نشان دادن راه‌حل‌های اساسی و اصیل، ما را در این نبردهای بزرگ یاری کرده و وارد کارزار سازد، کدام وجدان و عقل سالم است که بتواند از این نیرو چشم‌پوشی کرده و از زیر بارش! شانه خالی کند، و تنها دلیل و بهانه‌اش این باشد که این نیرو از عقیده دینی سرچشمه گرفته است؟! گر چه بعضی اجتماعات، نسبت به رفع بعضی از مشکلات، در پاره‌ای از زمان‌ها، از ما جلو افتاده‌اند، لیکن ارزش عقیده‌ای که ما مردم را به آن دعوت می‌کنیم، تنها برای گشودن گره از روی بعضی مشکلات زودگذر نیست، بلکه ارزش آن به این است که صرف‌نظر از این جهت، نیرویی را که ضامن به وقوع پیوستن و تحقق خارجی آن باشد در انسان ایجاد می‌نماید، نیروی فطری عمیق و ریشه داری که انسان را به طرف هدف پیش می‌برد.

این نیرو، آن چنان با اهمیت است که هیچ کدام از افکار فلسفی، روش‌های اجتماعی و نظریه‌های اقتصادی، نخواهند توانست جای آن را اشغال کنند زیرا این عقیده دینی به مراتب از افکار فلسفی و روش‌های اجتماعی و نظریه‌های اقتصادی در روح بشریت عمیق‌تر و

ریشه‌دارتر است. برای اینکه آن یک نوع گرسنگی فطری و طبیعی ـ مانند گرسنگی و تشنگی و ضروریات دیگر ـ است که هیچ چیز جز ایمان نمی‌تواند جلو آن را گرفته و سیرش بنماید!.

چقدر اشتباه می‌کنند، کسانی که از خمودی این نیرو که به شکل ضعف و اختفاء درمی‌آید، گول می‌خورند و خیال می‌کنند که به طور کلی مرده و از بین رفته است!! و می‌پندارند که می‌توانند جای خالی او را در نفوس افراد و جماعات، با مذاهب فلسفی یا نظریه‌های اقتصادی یا افکار اجتماعی پُر کنند؟!

و چه زود است که خطا و اشتباه آنان برای خود آنها روشن می‌شود.. آن هنگامی که همین عقیده به ظاهر خمود و ساکت از جایی که هیچ گمان نمی‌کردند، سر در آورد و منشأ و مبدأ کارهای حیرت‌آور و خارق‌العاده‌ای در زندگی فرد یا جامعه بشود..؟

همین عقیده‌ای که چند لحظه پیش، ساکت و خاموش به نظر می‌رسید که هیچ‌گونه امید و انتظاری از آن نمی‌رفت، جز یک حالت فترت و سستی توداری نبود که مردم جاهل آن را مرده می‌پنداشتند، اما مردم دانا و دورانديش می‌دانستند که آن حالت تنها یکی از اطوار و جلوه‌های نفس انسانی است که از این‌گونه نشیب و فرازها، زیاد دارد!

اینهمه کارهای خارق‌العاده‌ای را که عقیده دینی در زندگی افراد و اجتماعات پدید آورده و می‌آورد، هرگز نمی‌توان گفت که بر مبنای خرافات و افسانه‌های بغرنجی استوار است و یا متکی بر بافته‌ها و رنگ‌های گوناگون خیال است، بلکه به طور مسلم باید معتقد بود که

عقیده دینی متکی و قائم بر قواعد ثابت و سبب‌های خلل‌ناپذیر است.

عقیده دینی یک طرز فکر کلی و وسیعی است که انسان را به نیروی آشکار و نهان جهان می‌پیوندد و به روح انسان اطمینان و آرامش می‌دهد، و قدرتی به او اعطاء می‌کند که می‌تواند با نیروهای باطل و بی‌اساس روبه‌رو شده، با نیروی یقین به پیروزی و اطمینان به خدا شروع به مبارزه نماید.

عقیده دینی نحوه ارتباط انسان را نسبت به محیط زیست او تفسیر کرده، و هدف و راه و روش زندگی را برایش توضیح داده و روشن می‌سازد، و تمام نیروها و قدرت‌های وی را جمع کرده و در راه معینی با برنامه منظمی به کار می‌اندازد.

بنابراین، نیروی عقیده دینی، نیرویی است که تمام نیروها و قدرت‌ها را در مدار یک محور، متمرکز ساخته و همه آنها را در مسیر واحد و هدف روشنی با تمام نیرو و اطمینان و یقین، به کار می‌اندازد.

شخصیت انسانیت که در همه یکسان است، یک وحدت به هم پیوسته‌ای بوده و نیازمند به یک عقیده است که هر کاری از آن سرچشمه گرفته، در ادراکات و روش‌های زندگی الهام بخش او باشد، و در روبه‌رو شدن با جهان و زندگی راهنمای او بوده، تمام نیازمندی‌های کوچک و بزرگ، به سوی آن بازگشت نماید!.

اهمیت این عقیده در زندگی هر فردی، در این است که تمام راه‌های زندگی و فعالیت‌های آن، به این نقطه مرکزی پیوسته است، در

این صورت نه شخصیتش از بین رفته و هدر می‌رود، و نه اضطراب و حیرت و سرگردانی به او دست می‌دهد. و هر قدر این نقطه مرکزی قوی‌تر و پیوستگی روابط آن که درگوشه وکنار زندگی فرد و فعالیتش، پراکنده است، محکم‌تر گردید، شخصیتش بیشتر و قوی‌تر خواهد شد، زیرا در این صورت قوایش متمرکز و گامهایش راه برتر است، چون طریق و هدفش واحد است.

بدون شک عقیده‌ای که تمام مسائل و موضوعات زندگی و فعالیت‌های انسانی را فراگرفته باشد، از طرز فکری که بعضی از فعالیت‌های زندگی را شامل و از بعضی دیگر قاصر باشد، بهتر و کاملتر خواهد بود.

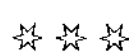
هر چه فعالیت‌های انسانی، مستند به عقیده واحدی باشد، بهتر و شایسته‌تر از این است که در رنگ‌های مختلف فعالیت‌های زندگی، به عقاید گوناگونی رجوع کرده و عقاید پراکنده‌ای بر او حکومت کند، زیرا وحدت عقیده موجب وحدت شخصیت است، بدون آنکه بر رنگ‌های مختلف فعالیت‌های متعدد زندگیش ظلمی روا شده یا آنکه دایره فعالیت زندگیش تنگ یا محدود گشته و یا آنکه موجب از بین رفتن و تجزیه شدن شخصیت و اضطراب ابدی گردد!.

البته آن عقیده معنوی روحی که به هیچ وجه ربطی به امور اجتماعی و روابط اقتصادی و نظام جهانی ندارد، از نظر نتیجه، مانند همان نظریه اجتماعی است که هیچ گونه توجهی به امور روحی و روابط بین‌المللی ندارد. و یا مانند آن افکار علمی و فنی است که هیچ

گونه علاقه و ارتباطی به امور اجتماعی یا اعتقادی یا نظام جهانی و بین‌المللی ندارد. تمام این عقیده‌ها و مکتب‌ها امور متغیر و ناقصی هستند که به هیچ وجه نمی‌توانند برای انسان و زندگی، برنامه کاملی را تنظیم دهند، و نه جوانب مختلف شخصیت انسانی را آن طور که شایسته است به هم پیوند داده و متصل سازند.

فرد مانند جماعت، نیازمندی شدیدی به طرز فکر زنده‌ای دارد که تمام رنگ‌های فعالیت زندگی را فراگرفته باشد، و در آن، **عقیده**، بر تمام چیزهایی که شخص با آنها برخورد دارد، مسلط باشد، تا او را وادار کند که از تمام آنها در راه ایجاد و بنا وگرفتن نتیجه استفاده نماید.

در دوران‌هایی که فرد یا جماعت به اینگونه عقیده‌ها راه می‌یابد و به آن جواب مثبت کاملی داده و در واقعیت زندگی آن را به مرحله عمل در می‌آورد، فطرت هایی است که افراد بشر در آن فطرت‌ها، کارهایی نظیر معجزه انجام می‌دهند و تفسیر آن، جز در پرتو وحدتی که نیروها را در یک جا متمرکز ساخته و از پراکندگی و پارگی مصون داشته، همه را در راه یک هدف، مانند موج‌های سهمگین و سیل‌های بنیان‌کن وادار به پیشروی ساخته، مشکل بلکه غیر ممکن است.



طرز فکر جامع‌الاطراف اسلامی، تنها نمونه‌ای است که بشریت آن را در طول تاریخ خود در این باره سراغ دارد. این عقیده، طرز فکر جامعی است که شامل تمام کوشش‌های انسان، در تمام دوران زندگی

وی می‌باشد و در هیچ یک از مهمات زندگی قصوری نداشته و راه‌حل مشکلات و برآوردن نیازمندی‌های وی را، در بردارد.

این عقیده، هیچ‌گاه آنچه را که مربوط به «**قیصر**» است[۱] برای او وا نگذاشته و آنچه را که مربوط به «**خدا**» است به او اختصاص نداده، بلکه «**قیصر**» و آنچه که مربوط به اوست در عقیده اسلامی از آن «**خدا**» به حساب آمده و برای «**قیصر**» حقی قرار داده نشده، که برای افراد ملت و رعیتش! چنان حقی قرار داده نشده باشد!

طرز فکر اسلامی اینطور نیست که تنها روح انسان را در نظر گرفته و عقل و جسدش را مهمل بگذارد. یا آنکه امور مادی مردم را مورد نظر قرار داده، نیازمندی‌های معنوی و دینی آنها را نادیده بگیرد[۲]. و یا آنکه تولیت اندرون و وجدان وی را به عهده گرفته، از روش‌های عملی زندگی او صرف‌نظر نماید، و یا آنکه نیازمندی‌های افراد را در

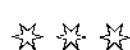
---

۱. اشاره به آیه‌ای است که در کتاب مقدس مسیحیان آمده و صریحاً می‌گوید کار قیصر (پادشاه) را به قیصر و کار خدا را به خدا وا گذارید!

۲. دشمنان اسلام و گروهی از مستشرقین مغرض، در اروپا و آمریکا در شرایط و محیط‌های مختلفی: گاهی اسلام را «دین مادی محض» و گاهی یک «سیستم قانونی غیر واجد روش‌های اخلاقی و روحی» معرفی می‌کنند!!. (رجوع شود به کتاب: «روح‌الدین الاسلامی» تألیف: «عفیف عبدالفتاح طباره»، ط ۱، صفحه ۱۱۲ و کتاب: «التبشیروالاستعمار» تألیف: «دکتر فروخ و دکتر خالدی»، ط ۲، بیروت، صفحه ۴۲).

ولی آنهایی که مختصر آشنایی با «اسلام» دارند می‌دانند که «اسلام» دارای جامع‌الاطراف‌ترین مکتب‌های ارشادی و معنوی موجود جهان، و عالی‌ترین رژیم حکومتی و سیستم اقتصادی می‌باشد که اگر اصول آن اجرا شود بدون شک زندگی مادی و معنوی، دنیوی و اخروی همه مردم تأمین می‌شود. برای مزید توضیح به کتاب: «عدالت اجتماعی در اسلام» مراجعه شود.

نظر گرفته، از نیازمندی‌های جامعه چشم‌پوشی نماید، و یا آنکه زندگی شخصی مردم را مورد توجه قرار داده، جنبه‌های اجتماعی و اداره امور مربوط به اجتماع و روابط کشوری و حکومتی آنها را نادیده گرفته باشد، هرگز، این عقیده، یک طرز فکر به تمام معنی کامل و جامع‌الاطرافی است که رشته‌های آن در زندگی انسانیت مانند شرائین و اعصاب در پیکر وجود افراد بشر زنده، امتداد یافته است.



ما در بلاد خود و در سراسر جهان اسلام، با مشکلات و موانع زیادی بر می‌خوریم که در داخله مملکت اسلامی به شکل مشکلات اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی، و در خارج، به شکل مشکلات نژادی و ناسیونالیستی یا بین‌المللی می‌باشد.

آری! ما با این مشکلات روبه‌رو می‌شویم در حالی که خود را باخته، قدرت و نیروی ذخیره‌ای خود را نشناخته، هیچ‌گونه هدف و راهی برای خود نمی‌دانیم[۱].

---

۱. در اینکه ما شرقی‌ها و مسلمان‌ها، خودباخته غربیم، شکی نیست و در این باره کتابی به نام: «غرب زدگی» از: «جلال آل احمد» چاپ شده که سطوری از آن را به‌عنوان نمونه نقل نموده و مطالعه همهٔ آن کتاب را توصیه می‌نماییم:

«... شیخ شهید، نوری، نه به‌عنوان مخالف «مشروطه» که خود در اوایل امر مدافع آن بود، بلکه به‌عنوان مدافع «مشروعه» باید بالای دار برود... آن هم در زمانی که پیشوای روشنفکران غرب‌زدهٔ ما، ملکم خان مسیحی و طالب اوف قفقازی! بودند، و به هر صورت از آن روز بود که نقش غرب زدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند.

ادامه در صفحه بعد

ما، در چنین موقعیتی بیش از همه چیز نیازمند به یک عقیده و طرز فکری هستیم که قوای پراکنده ما را جمع کند، و نیازمند به یک پرچمی می‌باشیم که در زیر سایه آن، در صفوف متشکلی بایستیم، و محتاج به یک طرز فکری هستیم که زندگی و مشکلات خود را با آن تطبیق و توجیه کنیم، و استحقاق نیرویی را داریم که بتوانیم به وسیله آن با دشمنان داخلی و خارجی خود مبارزه نماییم.

و من نعش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلای غرب زدگی، پس از دویست سال کشمکش، بر بام سرای این مملکت افراشته شد.

و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه‌ایم، در لباس و خانه‌مان، در خوراکمان، در ادبمان، در مطبوعاتمان، و خطرناک‌تر از همه، در فرهنگمان. فرنگی ماب می‌پروریم و فرنگی ماب فکر می‌کنیم و راه‌حل مشکل را فرنگی مأبانه می‌جوییم...

این است معنی آنچه دنباله‌روی در سیاست و اجتماع و اقتصاد می‌نامیم. دنباله‌روی از غرب و از کمپانی‌ها و از دولت‌های غربی. این است حد اعلای تظاهر غرب‌زدگی در زمانهٔ ما. به این طریق است که صنعت غرب ما را غارت می‌کند و به ما حکم می‌راند و سرنوشت ما را در دست دارد. و پیدا است که وقتی اختیار اقتصاد و سیاست مملکت را به دست کمپانی‌های خارجی دادی، او می‌داند که به تو چه بفروشد، و دست کم این را می‌داند که چه چیز را نفروشد. و البته برای او که می‌خواهد فروشنده دایمی کالاهای ساخته خود باشد. بهتر این است که تو هرگز نتوانی از وی بی‌نیاز باشی. این داد و ستد یک‌طرفه حتی در مسائل فرهنگی نیز جاری است، حتی در ادب و سخن. بردارید و صفحات انگشت شمار مطبوعات سنگین و ادبی را ورق بزنید... همه خبر از «نوبل» است و از «فرانسوازساگان» و جایزه‌های فرنگ و آخرین نمایشنامه «برادوی» و تازه‌ترین فیلم «هالیود». «رنگین‌نامه‌ها» هم که حسابشان روشن است.

اکنون ماییم و تشبه به قومی بیگانه و به سنتی ناشناس و به فرهنگی که نه در آب و هوای زمین ما ریشه دارد و نه به طریق اولی شاخ و برگی می‌کند... در زندگی روزانه، و در سیاست و در فرهنگ...» (غرب‌زدگی صفحات ۴۳ ـ ۳۵).

خیانتی که ما بر عقیده مهم اسلامی خود کرده و گمان بدی که ـ یا از روی جهالت و یا از روی غرض ـ نسبت به آن پیدا نموده‌ایم، این است که: عقیده اسلامی نمی‌تواند ما را برای زندگی کردن در این عصر آماده سازد! و قادر نیست! مشکلات عمومی زندگی، مخصوصاً مشکلات اجتماعی و بین‌المللی ما را رفع نماید!...

اما راجع به مشکلات اجتماعی، کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده و کاملاً این معنی در آنها روشن گردیده که: چگونه اسلام قادر است زندگی اجتماعی مردم را تأمین نماید؟ و در آن کتاب‌ها مهمترین اشکالاتی که طرفداران عدالت اجتماعی، نسبت به اسلام کرده‌اند، پاسخ گفته شده و به خوبی به آنها نشان داده شده که: اسلام قادر است عدالتی کامل‌تر و جامع‌الاطراف‌تر از سایر عدالت‌های مرام‌ها و مکتب‌های اجتماعی به‌وجود آورد[1].

و اما راجع به مشکل جهانی و بین‌المللی، به طور کافی درباره‌اش مطالعه نشده و آن طوری که لازم بود این مسأله توضیح داده نشده است.

امروز در مقابل ما مسأله بسیار مشکلی که همه بشریت با آن روبه‌رو هستند، قرار دارد، و ما نیز ضمناً با آن روبه‌رو هستیم، و آن مسأله «**صلح جهانی**» است.

---

۱. در این باره کتاب‌های زیادی به عربی نوشته شده که جامع‌ترین و کامل‌ترین آنها: «العدالة الاجتماعیة فی الاسلام» (عدالت اجتماعی در اسلام) تألیف خود «استاد سید قطب» است. و خوشبختانه ترجمه فارسی این کتاب در ۵۱۲ صفحه از طرف ما چاپ و منتشر شده است.

آیا اسلام درباره آن نظری دارد؟ آیا راه‌حلی برای آن پیش‌بینی کرده است؟... تمام این کتاب پاسخ تفصیلی از این سؤال است!...

ماهیت صلح در اسلام

مسئله صلح در اسلام، مسئله اصیل و ریشه‌داری است که ارتباط و پیوند ناگسستنی و محکمی با طبیعت اسلام و نظریه عمومی و کلی آن، درباره جهان و زندگی و انسان، دارد.

همین طرز فکری که تمام نظام‌های اسلام، به آن بر می‌گردد و تمام تشریعات و خطاباتش با آن تماس دارد، و جمیع قوانین و سنن و مراسمش متوجه آن قسمت است، و آنچنان دقیق است که حتی به ذهن افرادی که عمر خود را برای بحث و تحقیق این دین، صرف کرده‌اند، خطور نمی‌نماید!، جز آنکه از راه تجزیه و تحلیل، در یک بیداری و صبر و احاطه کامل، به ریشه‌های دور و عمیق آن رسیده، و وسعت و شعب آن را بررسی نمایند.

اکنون موضوع بحث ما در این کتاب، مسأله طرز فکر کلی اسلام، درباره جهان و زندگی و انسان نیست، هم چنانکه در کتاب: **عدالت اجتماعی در اسلام**، هم موضوع بحث ما نبوده است. ولی گفتگو درباره

هر موضوعی از موضوعات مهم اسلام، بی‌نیاز از اشاره به این طرز فکر کلی و وسیع نیست، زیرا یک رابطه محکم و همبستگی کاملی، بین اجزاء و نظریات اسلام وجود دارد که رشته اتصالش را با تمام افکار جزیی و مسائل فرعی می‌پیوندد.

بنابراین، این دین، هیچ‌گاه مشکلات زندگی انسان را به نحو پراکنده و جدا از هم علاج نمی‌کند، و اینطور هم نیست که هر موضوعی را بدون در نظر گرفتن ارتباط با اصول دیگر، مورد توجه قرار دهد، بلکه روش این دین، این است که همه مشکلات و موضوعات را برگشت به یک نقطه مرکزی داده، با روابط آشکار و یا بسیار کوچک؟ تمام آنها را با یک محور جامع و خاصی متصل کرده و در اطراف آن محور به گردش در می‌آورد، و از همین جاست که از مسائل و موضوعات این دین، یک وحدت کلی و جامعی درست می‌شود که بازگشت همه آن مسائل و موضوعات، به آن وحدت خواهد بود. و آن مرجع واحد عبارت از طرز فکر کلی اسلام، راجع به جهان و زندگی و انسان است.

طبیعت صلح در اسلام، نحوه خاصی است که بی‌نیاز از اشاره به این فکر کلی نیست، زیرا این مسئله مستقیماً از این طرز فکر کلی سرچشمه می‌گیرد، و به سوی آن نیز برمی‌گردد.

پس ما، در اینجا قبل از بحث از طبیعت صلح در اسلام، اجمالاً درباره آن بحث می‌کنیم؟ چنانکه در کتاب «عدالت اجتماعی در

اسلام»[1] قبل از گفتار از «طبیعت عدالت اجتماعی در اسلام» به آن طرز فکر کلی اسلام اشاره کرده‌ایم.

☆☆☆

اسلام عبارت از: دین همبستگی و وحدت و یگانگی بزرگ در این جهان عظیم و پهناور است: وحدت بین تمام جزئیات عالم از اتم گرفته تا بالاترین مراحل زندگی مرکب و به هم آمیخته، وحدت بین جمیع مفردات و انواع آن، از جمادات بی‌جان گرفته، تا نباتات نامی و حیوانات جنبنده! و انسان ناطق، وحدت بین جنبش‌ها و فعالیت‌هایش، ازگردش دوری افلاک وکواکب گرفته، تا جنبش افکار و ارواح، وحدت بین توجهات و قصدهایش استجابت افلاک مرناموس طبیعی عالم، تا پذیرش ارواح مرمعارف و دانش را!، وحدت بین تمام نیروهایش، از نیازمندی حسد به ضروریات و لوازم حیاتی، تا نداهای روی به شوق‌ها و علاقه‌ها و تمایلاتش...!

و سپس اسلام، بین تمام جانداران و تمام نژادها و جمیع نسل‌ها و بین ابتدا و انتها، و بین زمین و آسمان، و بین آخرت و دنیای ما، وحدت و همبستگی قائل است، وگام نخست را از **توحید و یگانگی خدا** که مبدأ حیات و زندگی است و جمیع موجودات به سوی او متوجه‌اند، برداشته است:

---

۱. در آن کتاب استاد سید قطب تحت عنوان «طبیعت عدالت اجتماعی در اسلام» درباره نظریه اسلام، راجع به جهان و زندگی و انسان، بحث جالبی دارد.

اخلاص ۲: بگو خدا یکی است، او بی‌نیاز است، نمی‌زاید و زاییده هم نیست، و همسر و همتا هم ندارد.

اسلام از این راه تمام اسباب و عوامل تفرقه و اختلاف را از مبدأ جهان آفرینش قطع کرده، و جمیع عوامل فساد و تصادم را از برنامه ذات عالم و ناموس جهان رفع نموده است.

وحدت و یکتایی آفریدگار جهان، تعدد تصمیم و نظام را از ناموس عالم نفی می‌کند و به تبع آن، عوامل نزاع و تصادم، نیز از بین خواهد رفت.

و این معنی درست مصداق همان چیزی است که قرآن می‌فرماید:

انبیاء ۲۲:اگر در زمین و آسمان، خدایانی غیر از خدا بودند، هر آینه آنها فاسد می‌شدند.

مؤمنون ۹۱: نیز مصداق این عبارت است که می‌فرماید: خداوند برای خود کسی را فرزند، اتخاذ نکرده و خدای دیگری هم با او شریک نیست وگرنه هر خدایی میل به مخلوقات خود کرده، برخی بر دیگری علو می‌ورزیدند.

از اراده همین خدای یگانه، جهان به طریق واحدی، هستی گرفت و انتظام پذیرفت:

یس ۸۲: امر خدا طوری است که اگر چیزی را اراده کند و بگوید: باش، خواهد شد.

هیچ‌گونه واسطه‌ای بین اراده او که پدید آورنده جهان است و عالم آفرینش، و همچنین هیچ‌گونه تعدد جهت و طریق در هستی‌پذیری

تمام این جهان از خدای یگانه، وجود نداشته و ندارد.

تنها راهی که موجودات از آن راه، از جانب خدا، هستی گرفته‌اند، عبارت از اراده‌ای است که قرآن از آن به کلمه «**کن. باش**» تعبیر می‌نماید. و توجه همین اراده تنها کافی است که موجودات این عالم از ناحیه خدا، هستی پذیرند: «**کن فیکون**» و از همین راه، هرگونه واسطه، دوئیت و یا تعدد علت در پیدایش جهان، نفی گردیده و از همان لحظه نخست، هرگونه عامل و سبب تصادم، تأخیر و تفاوت، نیز از عالم سلب شده، و جریان عالم در طریق هستی و وجود، به آسانی و سادگی و پیوستگی مقرر گردیده است.

این پیوستگی و نظم که در ظاهر این جهان، ملحوظ شده، در باطن نظام این عالم و زندگی و جانداران نیز ملحوظ شده است:

تبارک ۳ ـ ۴: خدایی که هفت آسمان را به طور طبقه‌بندی خلق کرده، و هیچ‌گونه تفاوتی در آفرینش آفریدگار نمی‌بینی، پس نگاه کن و ببین که آیا فطور و ضعف و سستی در آفرینش می‌بینی؟ بار دیگر نگاه کن، آخرالامر دیده شما خسته شده و حسرت‌زده باز می‌گردد.

و اختیار همه چیز در دست همین خدای یکتا است. و تمام جهان آفرینش به طور کلی از وحدتش گرفته تا افرادش، در دنیا و آخرت، در کارها و پیوندها، در حیات و مرگ، همه به سوی او متوجه‌اند. هم چنانکه پیدایش همه از ناحیه او بوده، بازگشت‌شان نیز به سوی او می‌باشد:

تبارک ۱ ـ ۲: مبارک است خدایی که قدرت مطلقه در دست اوست

و او بر همه چیز توانا است، خدایی که موت و حیات را برای آن آفرید که شما را امتحان کند، که کدام یک شما، از نظر عمل نیکوتر و شایسته‌ترید.

اسراء ۴۴: آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و آنچه که در آنها است خدای را تسبیح می‌کنند، چیزی نیست که تسبیح او نکند، لیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.

ذاریات ۵۶: هیچ جن و انسی را نیافریدم، مگر آنکه عبادتم کنند، از آنها رزقی نمی‌خواهم و از آنها اراده آنکه اطعامم کنند ندارم.

اسلام از این راه، فکر گم بودن هدف و غایت، یا تعدد نظر، یا تصادم اغراض را از عالم آفرینش و حیات و زندگی جانداران نفی کرده همه آنها را از یک طریق روشن و به هم پیوسته، وادار به پیشروی می‌کند، تا از آن راه، همه، خود را به غایت خویش که در عین حال غایت و هدف نهایی همه موجودات است، برسانند.

این جهانی که اجزایش از هم پراکنده و دور، اشکالش متنوع و گوناگون، حجم‌هایش مختلف است، برگشت همه آن به اصل واحد و طبیعت واحدی است، گر چه در ابتداء امر هم، با هم مجتمع بوده و سپس از هم جدا شده ابعاد مختلفی پذیرفته‌اند:

انبیاء ۳۰: مگر آنهایی که کافرند، نمی دانند آسمان‌ها و زمین، با هم پیوسته بودند، ما آنها را از هم باز کردیم؟ بالاخره تمام این جهان و موجودات در برابر ناموس واحدی که حرکات آنها را منظم می‌کند و از تصادم و نابودی بازشان می دارد، و کاملاً بر اجرام و افلاک آنها مسلط

است، و مجاری حرکات و سیر و گردش آنها را منظم ساخته است، خاضع و مطیع هستند.

یس ۳۸ - ۴۰: خورشید به طرف قرارگاهش، در گردش است، این کار از ناحیه خدای نیرومند توانا است، برای ماه منزل‌هایی تعیین کرده‌ایم، تا بار دیگر چون شاخه لاغر خشک شده خرما گردد، نه خورشید می‌تواند به ماه برسد و نه شب بر روز مقدم شود، و همه در فلک شناورند.

اسلام از این راه، صفت از هم جدایی و پراکندگی را از اجزاء آفرینش نفی کرده، صفت یگانگی و به هم پیوستگی را در طبیعت تکوین و در نهاد ناموس خلقت و در نظام حرکت و سیر، به نحو تساوی، ثابت می‌نماید.

تصادف؟...

پیدایش حیات در این جهان، از روی تصادف نیست، بلکه روی نقشه و هدفی است. و در نحوه آفرینش و ناموس خلقت این جهان، لوازم پیدایش حیات و زندگی و بر آوردن احتیاجات و نیازمندی‌های آن و موجودات زنده و هم چنین حفظ و حراست آنها از نیستی و هلاکت، کاملاً رعایت شده است.

به این زمین بنگرید:

فصلت ۱۰: روی زمین لنگرها قرار داد و در آن برکت نهاد و خوردنی ها در آن مقرر فرمود.

نحل ۱۵:لنگرها در زمین افکند تا شما را نلرزاند.

الرحمن ۱۰ ـ ۱۲: زمین را برای آدمیان قرار داد که در آن نخل‌های غلاف‌دار و دانه‌های کاهدار و ریحان هست.

تبارک ۱۵: اوست که برای شما زمین را رام کرد تا در اطراف آن راه روید و از روزی او بخورید.

در آفرینش این آسمان هم، مقتضیات حیات و زندگی رعایت شده است:

فصلت ۱۲: ما آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت داده، و آن را محفوظ نگه داشته‌ایم.

حج ۶۵: و آسمان را نگه می‌دارد که به اذن وی به زمین نیافتد. و این بادها که بین زمین و آسمان جریان دارند برای خدمت حیات و جانداران آفریده شده‌اند.

روم ۴۸: خدا است که بادها را می‌فرستد که ابرها را برانگیزد، و آن طور که می‌خواهد آن را در آسمان می‌گستراند، آنگاه از خلال آنها باران را می‌بینی که می‌بارد و هنگامی که آن را به هر کسی از بندگان خود که خواست، بارانید آنها خوشحال می‌شوند.[1]

و بدین وسیله تعاون و هم بستگی را در سراسر طبیعت عالم و حیات مقرر ساخته، و نظریه تصادم و اصطکاک و تعارض را از جهان

---

۱. مفاد این آیهٔ شریفه قابل توجه است، متأسفیم که در پاورقی نمی‌توان مسائلی را مطرح ساخت که علم امروز، تازه توانسته است در این باره کشف نماید... مطالعهٔ این آیات برای کسانی که هنوز معتقدند باران از خلال ابرها نمی‌بارد و در این باره افسانه‌هایی می‌بافند، جالب است! لو کانوا یفقهون.

دور کرده است. و هم چنین پیدایش جهان را، روی نقشه و هدفی ثابت کرده. و فرضیهٔ پیدایش عالم را روی تصادف کورکورانه، که بر هیچ‌گونه نظامی استوار نیست، غیرعاقلانه شمرده است.

و زندگی پُر حرکت که در سراسر این زمین وجود دارد، همه از اصل واحدی سرچشمه گرفته و این عنصر واحد را همه دارا هستند. و آن عنصر واحد عبارت است از «آب» که اساس زندگی و زندگان است:

انبیاء ۳۰: و قرار دادیم از آب همه چیز را زنده.

موجودات زنده‌ای که دارای مرتبه عالی‌تری هستند، نیز در خاصیت دیگری که عبارت از خاصیت به هم پیوستگی و ازدواج است، با هم شریکند.

یس ۳۶: منزه است خدایی که همه جفت‌ها را از آن چیزهایی که از زمین می‌رویند و از خود آنها و از چیزهایی که نمی‌دانند آفریده است.

شوری ۱۱: آفریننده آسمان‌ها و زمین که قرارداد از خود شما جفت‌ها و هم چنین از چهارپایان.

و هم چنین در همبستگی اجتماعی واحدی با هم شریکند.

انعام ۳۸: هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با بال‌هایش پرواز می‌کند، نیست مگر مانند شما گروه‌هایی.

وحدت بزرگ

و از این راه در روی زمین، بین تمام جانداران همبستگی برقرار خواهد بود، و همه آنها خانواده واحدی که از اصل واحدی سرچشمه

گرفته‌اند به شمار خواهند رفت، و قرابت و خویشاوندی میان موجودات عالی‌رتبه‌ای که در خصیصه واحدی با همدیگر شریکند، برقرار خواهد گردید.

انسان که بالاترین نمونه‌های زندگی است، وجود و هستی‌اش از **«ماده اولیه جهان»** تشکیل گردیده، و ارتباطش با این ماده بسیار عمیق و ریشه‌دار است:

مؤمنون ۱۲: به راستی که انسان را از مایه‌ای از گل آفریدیم.

و افراد این انسان، بعد از این مرتبه، در اصل واحد دیگری نیز با هم مشترک و نسبت به آن نیز با هم مساوی هستند: **«انتم بنو آدم و آدم من تراب** ـ همه شما فرزند آدمید و آدم از خاک است».[1]

تمام افراد بشر از فرد واحدی که از همان نیز همسرش خلق شده، آفریده شدند، و از این دو همه مردم به‌وجود آمدند:

نساء ۱: ای مردم از پروردگارتان که شما را از یک تن آفریده و همسرش را نیز از او آفریده است، و از آن دو، مردان بسیار و زنان پدید آورده است بپرهیزید.

و همه آنها برای این آفریده شدند که با همدیگر آشنا شده و با هم الفت داشته باشند، نه آنکه از هم جدا شده و دور شوند:

حجرات ۱۳: ای مردم ما شما را از نر و ماده آفریدیم و برای آنکه با هم آشنا شوید، شما را ملت‌ها و قبیله‌های مختلف قرار دادیم.

و از این راه تمام عوامل نزاع مادی و نژادی را با تثبیت وحدت

---

۱. روایت نبوی.

انسانیت در حقیقت و ریشه و پیدایشش، و بیان هدف از تفرق گروه‌ها و قبیله‌ها و تصریح به اینکه برای آشنایی و همزیستی است، نه برای دشمنی و دوری از همدیگر، از بین برده است.

خداوند یکتا برای همین مردمی که از هر جهت متحدند، رسالت واحدی فرستاده، تا معتقدین به آن، امت واحدی باشند:

شوری ۱۳: از امور دین آنچه را که به نوح سفارش کرده بودیم و آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم، برای شما نیز قرار داده شد که این دین را بپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.

بقره ۱۳۶: بگویید: به خدا و آنچه به سوی ما و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرستاده شده، و همچنین آنچه که به موسی و عیسی و پیمبران دیگر از ناحیه خدا نشان داده شده، ایمان آورده‌ایم و میان هیچ‌کدام آنها فرق نگذاشته و تسلیم او هستیم.

مؤمنون ۵۱ ـ ۵۲: ای پیامبران از چیزهای پاکیزه بخورید، وکارهای شایسته انجام دهید، که من به آنچه شما انجام دهید دانا هستم این آیین شما است، آیین یگانه، و من پروردگار شما هستم پس از من بترسید.

و بدین وسیله تمام عواملی راکه موجب نزاع‌های دینی می‌شوند از بین می‌برد، و روشن می‌کند که تمام دین‌ها از ناحیه خدا است، و دینی که از ناحیه خدا است یکی است که مردم را دعوت به تسلیم برای خدای یگانه بی‌شریک می‌نماید، و این دین مردم را دعوت

می‌کند که نسبت به این خدای واحد طوری باور داشته باشند که آثار باور آنها، نسبت به او، در جمیع امور مربوط به دنیا و آخرتشان آشکار و هویدا باشد.

☆☆☆

سپس اسلام گام‌های دیگری در برقراری طرز فکر «وحدت بزرگ» بر می‌دارد و آن را به تمام سراسر ذات و خواسته‌های جسمی و فعالیت و انگیزه‌های روحی می‌پیوندد. بلکه آن را در تمام زوایای حیات انسان و به هر جانبی از جوانب زندگیش وارد می‌سازد.

ولی اینها مباحثی است که ما در اینجا نیازی نداریم که همه آنها را به طور مشروح مورد بررسی قرار دهیم. همین مقدار، به‌عنوان مقدمه برای بیان «طبیعت صلح در اسلام» کافی است.

☆☆☆

از این همبستگی که در طبیعت جهان آفرینش و در ناموس زندگی و در اصل انسان... وجود دارد، طبیعت صلح در اسلام، نیرو می‌گیرد، و بنابراین، طبیعت صلح در اسلام به یک اصل ریشه‌دار و عمیقی مستند می‌گردد، و مسئلهٔ صلح در اسلام یک قاعده همیشگی و موضوع جنگ یک حالت استثنایی می‌شود که فقط بیرون رفتن از این همبستگی، از راه تجاوز و ستم، یا فساد و هرج و مرج، لزوم آن را اقتضا می‌کند.

بنابراین، در مواردی هم که جنگ به طور موقت و استثنایی پیش

می‌آید، فقط به منظور بازگرداندن مردم به حالت وحدت و اعاده همبستگی اجتماعی است.

برای توضیح مطلب باید گفت: اسلام در نخستین گامی که بر می‌دارد، بزرگترین علل و اسبابی را که موجب پدید آمدن جنگ در روی کره زمین می‌شود، نفی می‌کند، و جنگ‌هایی راکه روی مبانی و هدف‌های ثابتی پایه‌ریزی نشده است کاملاً طرد می‌نماید.

اسلام جنگ‌هایی را که از راه تعصب نژادی پدید می‌آید، محکوم می‌کند، زیرا عصبیت نژادی در اسلام، هرگز معنی ندارد.

و از نظر اسلام، تمام مردم از اصل واحدی هستند. و همه آنها از یک پدر و مادر آفریده شده و این نژادها و قبیله‌ها که قرار داده شده، تنها به منظور شناسایی یکدیگر است.

اسلام جنگ‌هایی راکه از راه تعصبات خشک دینی ـ به آن معنای تنگی که «صلیبی‌ها» و غیر صلیبی‌ها از آن فهمیده‌اند! ـ **به‌وجود می‌آید، دور از راه حقیقت می‌شناسد.** زیرا در اسلام جایی برای تعصب دینی خشک به معنی دشمن داشتن و منکر شدن اصالت ادیان دیگر، بدون آنکه از مبادی و حقایق آنها جستجو و تحقیق به عمل آید، وجود ندارد.

اسلام می‌گوید: دین خدا یکی است و تمام مؤمنین امت واحدی هستند که همه آنان متدین به اسلام ـ یعنی تسلیم کلی برای خدا و در برابر خدا ـ هستند، و بندگی تنها برای او است. و در عین حال صریحاً اعلام می‌کند:

بقره ۲۵۶: «اکراه و جبری در دین نیست»

و به پیامبر خود دستور صریح می دهد که هنگامی که می خواهد صاحبان عقاید دیگر را دعوت کند، از حقگویی و تنویر افکار آنان پا فراتر ننهد:

آل عمران ۲۰: «به اهل کتاب و بی‌کتابان بگو: آیا اسلام آورده‌اید؟ اگر اسلام آورده‌اند پس هدایت یافته‌اند و اگر پشت کرده‌اند پس اقلاً از ناحیه تو حجت بر آنها تمام شده باشد».

البته مادامی که به خدا کافر نباشد و حرام خدا را حلال نشمارد.

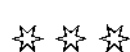
توبه ۲۹: «با آن جماعت از اهل کتابی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، و حرام خدا و پیغمبرش را حرام نمی شمارند و پیرو دین حق نیستند، کارزار کنید تا با دست خود در حالی که حقیر شمرده می شوند، جزیه دهند».

اسلام جنگ‌هایی را که طمع‌ها و منافع مادی پدید می‌آورد، از قبیل جنگ‌هایی که صرفاً برای استعمار و استثمار و پیدا کردن بازار! و مواد خام و به چنگ آوردن زمین‌ها و مکان‌ها و برده ساختن مردم، به‌وجود می‌آید، **به هیچ‌وجه صحیح نمی‌داند**. و در اسلام از این‌گونه جنگ‌ها خبری نیست. زیرا همان طوری که قبلاً گفته شد اسلام تمام مردم را یک وحدت به هم پیوسته یاور هم می داند، بلکه حیات و زندگی را به طور کلی از یک خانواده که پیوند خویشاوندی آنها به هم نزدیک است. به حساب می‌آورد. بلکه اسلام در این حکم از مرحله جانداران تجاوز می‌کند، و تمام جهان آفرینش را یک وحدت به هم پیوسته‌ای که هیچ‌گونه تنازعی در هدف‌هایش نیست، به شمار می‌آورد.

اسلام دستور تعاون به نیکی و پرهیزکاری می‌دهد و از گناه و دشمنی نهی می‌کند، اسلام هرگونه غارتگری و چپاول و غصب را حرام می‌شمارد، و چرخ زندگی افراد بشر را بر مبنای عدالت مطلقه می‌گرداند، و هیچ‌گونه امتیاز نژادی و دینی را در بهره‌مندی کامل از عدالت همه جانبهٔ خدا، صحیح و مجاز نمی‌داند.

هم چنین جنگ‌هایی که از راه جاه و شهرت‌طلبی پادشاهان و قهرمانان، یا علاقه به تحصیل غنایم و فرآورده‌های جنگی، پدید می‌آید، از نظر اسلام قابل قبول و پذیرش نیست.

مردی خدمت پیغمبر(ص) مشرف شد و عرض کرد: «میان کسانی که بعضی از آنها برای به دست آوردن غنایم، بعضی برای شهرت، بعضی برای ریا می‌جنگند، کدام یک در راه خدا می‌جنگند؟ پیغمبر فرمود: **«آنکه می‌جنگد که نام خدا از همه چیز برتر و بالاتر باشد، اوست که در راه خدا مبارزه می‌کند»**.[1]



جنگ در راه خدا، برای عدالت اجتماعی:

در اینجا لازم است تنها جنگی را که اسلام مشروع دانسته و به آن اعتراف می‌کند و لازم می‌داند، مورد گفتگو و بیان قرار دهیم:

پیامبر فرمود: «آنکه برای اعلای کلمه خدا مبارزه می‌کند، در طریق خدا است» آن کلمه خدایی که اگر کسی در راه آن مبارزه کند مبارزه‌اش

---

۱. حدیث نبوی.

در راه خدا به شمار می‌آید، کدام است؟

مقصود از «**کلمه خدا**» که از آن تعبیر به اراده خدا می‌شود و برای ما افراد بشر آشکار است، عبارت از آن حقیقتی است که با ناموس و سنت خلل ناپذیری که برای جهان آفرینش و انسان قرار داده شده، موافقت دارد.

سابقاً گفتیم: همبستگی در طبیعت جهان آفرینش، و همکاري در زندگی افراد بشر، دو قانونی هستند که خداوند آنها را برای ادامه زندگی می‌خواهد. آن نظم متناسبی که در ساختمان جهان آفرینش به کار برده شده و مانع از فساد و از هم گسیختگی عالم است، و به زندگی نیرویی بخشیده که همواره به طرف ترقی و تکامل پیش می‌رود، و تعاون و همکاری را که موجب برقراری خیر عمومی برای جمیع افراد بشر در طول تاریخ است، برقرار می‌سازد:

مائده ۲: نسبت به نیکوکاری و پرهیزکاری معاونت داشته باشید و هیچ‌گاه نسبت به گناه و دشمنی یار و همکار نباشید.

اسلام برای هدایت تمام این مردم آمده است، بنابراین از آثار واقعیت «**کلمه خدا**» و اراده خدا، این است که این خیر عمومی را که اسلام آورده، به جمیع مردم برساند و از هرگونه عواملی که بین مردم و آن، حائل شود، جلوگیری نماید.

از این جهت، چنانچه کسی بخواهد سنگ راه وصول این خیر عمومی نسبت به مردم شود، و با نیرو و قدرت بین آن و مردم حائل گردد، چنین کسی دشمن خدا و متجاوز به کلمه خدا و اراده عمومی

اوست، و بایستی از راه دعوت و تبلیغ این خار سر راه را برداشت و دوباره **«کلمه خدا»** را تحقق بخشد.

البته منظور این نیست که اسلام را به زور به آنها بقبولانیم و بر آنها واجب کنیم، بلکه منظور این است که به آنها آزادی فکر و وسعت اطلاعات که موجب هدایت و رسیدن به خیر عمومی است، داده شود، تا در نتیجه آنها هم هدایت شوند، وگرنه اسلام هیچ‌کس را مجبور نمی‌کند که در مقابل او سر تسلیم فرود آورد و جبراً به آن معتقد شود، بلکه کسانی را که در سر راهش قرار دارند و مردم را از طریق حق منحرف می‌کنند، مانند خار از سر راه دور می‌کند:

انفال ۳۹: با آنها کارزار کنید تا فتنه نماند و دین یکسره خاص خدا شود.

این همان جنگی است که اسلام آن را جایز شمرده و مردم را به آن ترغیب کرده است، و خداوند پیغمبرش را امر کرده که مؤمنین را نسبت به آن ترغیب و تحریص کند، و خود نیز مردان رزمنده‌ای را که در معرکه‌های این چنین جنگی، جان‌فشانی می‌کنند دوست می‌دارد و به آنها وعده درجات عالیه بهشت را داده است.

اسلام برای این آمده که عدالت را در سراسر روی زمین بگستراند، و عدالت به معنی واقعی کلمه را به تمام معنی و جهات: عدالت اجتماعی، عدالت قانونگذاری و عدالت بین‌المللی، در میان جامعه بشریت بر پا دارد.

بنابراین، هرگاه کسی راه ظلم و ستم را پیش گیرد و از دادگری و

عدالت دوری گزینند، او با «**کلمه خدا**» و اراده او مخالف است، و بر مسلمان‌ها لازم است که با چنین شخصی برای اعلای کلمه توحید، بجنگند، و آنهایی راکه علیه دیانت سر ستیز برداشته‌اند به سوی حق بازگردانند. و این حکم حتی شامل حال مسلمان‌هایی می‌شود که راه جنایت و جور را پیش گرفته‌اند، یعنی بر دیگر مسلمان‌ها واجب است که علیه آنها شمشیر بکشند تا بار دیگر آنها را تحت لوای عدالت مطلقه اسلام درآورند.

پس، عدالت مطلقه و جلوگیری از ظلم و بیدادگری، همان «**کلمه خدا**» است که لازم است در هر حال و در هر جا، از همه چیز برتر و بالاتر باشد:

حجرات ۹: اگر دو دسته از مؤمنان کارزار کنند، میانشان را صلح دهید **اگر یکیشان بر دیگری تجاوز کند، با آنکه تجاوز می‌کند، جنگ کنید تا به فرمان خدا باز آید،** اگر به طرف خدا بازگشت، میانشان را به عدالت اصلاح دهید، و انصاف کنید که خدا انصاف‌گران را دوست می‌دارد.

وقتی که اسلام مسلمان‌ها را امر کند که با مسلمان‌های دیگری که راه ظلم و ستم را پیش گرفته‌اند، برای از بین بردن ظلم و برقراری عدالت، مبارزه کنند، بی‌شک به آنها امر خواهد کرد که برای دفع هرگونه ظلم: ظلم بر خودشان، ظلم بر هر مظلومی که قادر نیست ستم را از خود دفع کند، مبارزه کنند، به شرط اینکه خودشان به هیچ‌وجه مرتکب بیدادگری نشوند. ولو نسبت به بیدادگرانی که می‌خواهند آنها را از ستمگری بازدارند:

بقره ۱۹: در راه خدا با کسانی که با شما مبارزه می‌کنند، نبرد کنید، ولی راه ستم و جور را پیش نگیرید که خدا ستمگران را دوست نمی دارد.

نساء ۷۵: چرا در راه خدا برای نجات آن بیچارگان، از مردان و زنان و کودکان که گویند: پروردگارا ما را از این دهکده ستمگران بیرون ببر، و برای ما از نزد خویش دوستی بیاور و برای ما از نزد خویش یاوری بیاور، کارزار نمی‌کنید؟

تنها برای این نوع هدف‌های انسانی بزرگ است که اسلام شمشیر کشیدن را جایز می داند، و امر جهاد را بزرگ می شمرد، و به سربازان مجاهد، عالی‌ترین درجات شهادت و پاداش را نوید می دهد:

توبه ۱۱۱: خداوند از مؤمنین جان‌ها و مال‌هایشان را در عوض این که برایشان بهشت است، خریده، تا در راه خدا مبارزه کنند، بکشند و کشته شوند، وعده خدا است که در تورات و انجیل و قرآن فرموده.

آل عمران ۱۶۹ ـ ۱۷۱: کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه آنها زندگانند و نزد پروردگار خویش روزی می برند، به آنچه خدا به آنها از کرم خود داده خوش دلند، و از سرنوشت کسانی که از پی می‌رسند، و هنوز به ایشان نپیوسته‌اند شادمانند که نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند. به نعمت وکرم خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند شادمانند.

تنها برای همین هدف‌های عالی است که اسلام به مسلمان‌ها دستور می دهد که گروه‌های نظامی را فراهم سازند، و برای نبرد با

دشمن نیرو تهیه کنند، و هیچ‌وقت سست نشوند که آنها را به صلح بی‌قید و شرط دعوت نکنند:

انفال ۶۰: هر چه توانستید، قوه و اسبان بسته، برای جنگ با آنها آماده کنید، که بدان‌وسیله دشمن خودتان و دشمن خدا را بترسانید.

محمد ۳۵: سست مشوید و کافران را به صلح مخوانید که شما برترید و خدا با شما است و هرگز خدا اعمالتان را کتمان نکند.

تجهیز قوا

علاوه بر این، فراهم کردن عده، افزایش نیرو و سلاح‌های جنگی، خود مقصود بالذات نیز هست و از نظر منطق اسلام، یکی از ضروریات و لوازم زندگی اجتماعی به شمار می‌رود...

به طور مسلم، اسلام آخرین رسالت آسمانی است که به زمین آمده، و جامع هر نوع عقیده لازمی است که خدا برای بشر خواسته است. و اسلام همان دینی است که تمام قواعد اساسی را که پیغمبران دیگر آورده بودند، دارا است:

آل عمران ۱۹: دین نزد خدا تنها اسلام است.

بنابراین، هر پیغمبری، برای این آمده که مردم را به بندگی و تسلیم برای خدای واحد بی‌همتا، دعوت کند. و بعد از همه آنها محمد(ص) این دین (اسلام) را آورد:

مائده ۴۸: در حالی که تصدیق کننده و نگهبان مطالبی است که در کتاب‌های گذشته بوده است.

بنابراین، این آخرین رسالت به منزله وصی رسالت‌های گذشته،

نسبت به روح و حیات تمام جامعه انسانیت است، و بایستی برای وصی، نیرو و قدرتی باشد که تا بتواند وصایتش را عملی سازد. البته منظور این نیست که به جبر و ایجاد هراس متوسل شود، بلکه از راه احترام و هیبت لازم است برای این مقصود بکوشد. اینکه ما می‌گوییم بایستی اسلام دارای نیرو و قدرت باشد، برای این است که اگر برای حفظ مردم حدود و مرزی وجود نداشته باشد، خواه ناخواه از طریق حق منحرف خواهند شد و راه ضلالت را پیش خواهند گرفت. از این جهت، برای تأمین عدالت اجتماعی، لازم است یک منبع نیرو و قدرتی وجود داشته باشد. تا دقیقاً حساب کارهای مردم را داشته باشد، ولو آنکه هرگز قدرت خود را درباره آنها اعمال نکند، زیرا مکتب هدایتی گوشه‌نشین، وجودش مهمل، و چیز خوب ناتوان، دور افتاده و بی‌ثمر خواهد بود.

روی این جهات، فراهم ساختن نیرو لازم است، تا در روی کره زمین قدرتی وجود داشته باشد و هرگاه مردمی از طریق حق منحرف شدند آنها را به راه راست بازگرداند و از ستم ستمگرانی که در طریق جور و دشمنی طغیان می‌کنند، جلوگیری نماید. امنیت و صلح و آرامش را برای مردم حفظ کند و نام خدا را از استخفاف و سستی، دور بدارد.

ولی، هنگامی که آزادی به معنی واقعی کلمه، تحقق پذیرفت، و کسی با زور از توسعه و نفوذ کلمه خدا جلوگیری نکرد، و مردمی راکه دین صحیحی برای خود اتخاذ نموده‌اند، مورد اهانت و اذیت قرار

نداد، هنگامی که عدالت مطلقه در جامعه حکمروا گردید، هیچ‌کس بر دیگری ظلم نکرد، و کسی حق استثمار نداشت، زمانی که امنیت اجتماعی برای ضعفاء و ناتوانانی که قادر نیستند از حقوق خود دفاع کنند، برقرارگردید، و از ستمگری ستمکار جلوگیری به عمل آمد، و او هم به صلح و همزیستی متمایل گردید، و بالاخره وقتی که چنین زمانی پیش آمد و همهٔ این مطلب تحقق پیدا کرد، در این صورت، اسلامی که دارای نیروی احتیاطی است ـ و در صورت بروز عوارض ناگوار آماده نبرد است ـ جنگ را تحریم می‌کند و مردم را بی‌درنگ به طرف صلح می‌خواند:

انفال ۶۱: اگر آنها میل به صلح پیدا کردند، شما نیز به آن متمایل شوید و به خدا توکل کنید.

نساء ۹۰: اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و پیشنهاد صلح به شما دادند، خدا برای شما نسبت به آنان راهی قرار نداده است.

عواملی که مجوز جنگ هستند!

این بود اجمالی از طرز فکر اسلام، راجع به صلح. و از آنچه که تاکنون گفته شد، این معنی به خوبی روشن گردید که اسلام، صلح را به‌عنوان یک قاعده و اصل همیشگی می‌داند، و جنگ را یک مسأله استثنایی، که به منظور برقراری سعادت تمام افراد بشر، نه یک امت و یک نژاد و یک فرد، تجویز می‌نماید.

موجبات کلی و عمومی که باعث می‌شود اسلام به طور استثناء جنگ را تجویز کند عبارت است از:

۱ـ تحقق بخشیدن به رستگاری و خیر بشریت... نه خیر یک ملت، یک نژاد، یک فرد!

۲ ـ واقعیت بخشیدن به نمونه‌های عالی اخلاقی انسانیت که منظور غایی از خلقت حیات و زندگی است.

۳ـ امنیت برای مردم و نجات بخشیدن آنها از: فشار، ترس، ستم و زیان.

۴ ـ **برقرار ساختن عدالت مطلقه در سراسر روی زمین.** و تنها در این وقت است که نام خدا از همه چیز برتر و بالاتر می‌شود.

واقعیت تاریخ اسلام و رویدادهای تاریخی، این مبادی نظری را به خوبی روشن می‌کند.

محمد(ص) برگزیده خدا، مأمور گردید که رسالت خود را به تمام مردم برساند:

سبا ۲۸: ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و ترساننده برای جمیع مردم، گسیل نداشته‌ایم.

و دعوت مردم را به سوی خدا علنی سازد، و در این کار هیچ‌گونه منتی روی کسی، نگذاشته و از کسی درخواست اجر و مزد ننماید.

مدثر ۱ ـ ۷: ای جامه به خویش پیچیده، برخیز و بترسان، و پروردگارت را بزرگ شمر و لباس خویش را پاکیزه دار و از گناهان دوری کن. و منت منه که فزونی یابی، به خاطر پروردگارت صبور باش.

و به او امر کرده، که هنگام دعوت و تبلیغ، راه مجادله به نحو نیکوتر، اقناع با حجت و برهان را پیش گیرد. و بدون هیچ‌گونه خشونت و سخت‌دلی، در امر به معروف و نهی از منکر کوشا باشد:

نحل ۱۲۵: با فرزانگی و پند دادن نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با مخالفان به طریقی که نیکوتر است مجادله نما.

ق ۴۵: و تو بر آنها مسلط نیستی، پس هر که را، از اعلام خطر ما می‌ترسد، به این قرآن پند ده.

و همواره دعوت اسلامی بر این اساس استوار بوده، و هیچ‌گاه محمد(ص) نسبت به مردم، راه بغی و ظلم را نمی‌پیمود، تنها خواسته‌اش از مردم این بود که گفتارش را بشنوند، که اگر دلهایشان نرم و متمایل به خدا گردید، ایمان بیاورند. و چنانچه دلهایشان را قساوت فراگرفت وگمراهی بر آن چیره گردید، کارشان موکول به خدا باشد.

اما مردم، آن طوری که محمد(ص) با آنها سازش می‌کرد، با وی سازش نداشتند و راه دعوت صلح‌جویانه‌اش را باز و آزاد نمی‌گذاشتند، و آزادی پیروانش را محترم نمی‌شمردند، به آنها اذیت‌ها می‌کردند و آنها را از خانه و وطنشان بیرون می‌نمودند و هر جا که آنها را می‌یافتند، به قتل می‌رسانیدند. بدون داشتن هیچ‌گونه منطق قانع‌کننده‌ای مانع دعوت و تبلیغ آنها می‌شدند و نمی‌گذاشتند منطق آنها به گوش همگان برسد. در این وقت بود که اسلام توسل به قوه قهریه را برای دفاع از مبدأ اساسی پیشرفتش، که عبارت از آزادی دعوت و عقیده است، جایز شمرد:

حج ۴۰:کسانی که کارزار می‌کنند چون که به اینها ستم شده، اجازه کارزار دارند، و خدا به نصرت دادنشان توانا است، **همان کسان که از دیارشان بدون سبب جز اینکه می‌گفتند پروردگار ما خدای یکتا است، بیرون شدند،** اگر خدا بعضی مردم را به بعضی دیگر دفع نمی‌کرد دیرها وکلیساها و کنشت‌ها و مسجدها که نام خدا در آن بسیار یاد می‌شود، ویران می‌شد، خدا کسانی را که یاری او کنند، یاری می‌کند که وی توانا و نیرومند است.

پیمان صلح

پیغمبر اسلام، با هر کسی که به او پیشنهاد صلح می‌داد، پیمان صلح برقرار می‌کرد. و هر کسی با او پیمانی می‌بست با او نمی‌جنگید، جز آنان که عهدشان را می‌شکستند، و علیه مسلمین با دشمنان آنها همکاری می‌کردند.

از این قبیل است جنگ با «**بنی‌قریظه**». یهود بنی قریظه بعد از آنکه با احزاب مختلف کفار، در جنگ «**خندق**» علیه مسلمین وارد کارزار شدند و با آنها همکاری کردند، پیغمبر اسلام برای تنفیذ امر خدا مأمور گردید که با این عهدشکنان بجنگد:

انفال ۵۵ ـ ۵۷: بدترین جانوران در نظر خدا آن کسانند که به کفر خو کرده‌اند، آنها ایمان بیار نیستند، همان کسان که از آنها پیمان گرفته‌ای و باز هر دفعه پیمان خویش می‌شکنند و نمی‌ترسند، اگر در کارزاری با آنها روبه‌رو شدی، به وسیله ایشان کسانی را که در پی آنها هستند

پراکنده ساز، شاید عبرت گیرند.

پیمان صلحی که پیغمبر اسلام در «**حدیبیه**» با کفار قریش برقرار ساخت، شرط چهارمش این بود: «کسی که داخل پیمان قریش گردید، از قریش، و آنکه داخل پیمان محمد(ص) شد، از محمد است».

روی همین جهت بود که قبیله «**بنی‌بکر**» با قریش، و قبیله «**خزاعه**» با محمد(ص)، هم‌قسم و هم‌پیمان شدند.

قبیله خزاعه نظر به اینکه در زمان جاهلیت، هم‌سوگند با «**عبدالمطلب**» جد پیغمبر(ص) بودند، تصمیم گرفتند پیمان خود را با آن حضرت تجدید کنند. عهد و میثاقی که آنها با عبدالمطلب داشتند متضمن موارد زیر بود: «عبدالمطلب و فرزندانش و مردان خزاعه یار و یاور همدیگرند». «بر عبدالمطلب لازم است که آنها را یاری کنند، و بر خزاعه نیز لازم است که نسبت به عبدالمطلب و فرزندانش، علیه جمیع عرب‌ها و در هر نقطه‌ای که هستند: خواه در شرق یا در غرب، زمین هموار یا ناهموار، یار و مددکار باشند».

پیغمبر اسلام نیز عین همین معاهده را قبول کرد، ولی دو شرط به آن افزود، که این یاری و نصرت در کجا و در چه مواردی باید باشد، تا با مبادی اساسی اسلام مخالفت نداشته و قابل سازش باشد!.

و آن دو شرط این است: «**چنانچه خزاعه مرتکب ظلم و ستم شدند یاریشان نکند**» و «چنانچه مظلوم و ستمدیده شدند حتماً آنها را یاری و مدد کند».

البته این پیمان در وقتی بسته شد که قبیله خزاعه هنوز اسلام

نیاورده بود، ولی محمد(ص) به نام اسلام با آنها پیمان بست که چنانچه مظلوم و ستمدیده شدند، از یاری و کمک او بهره‌مند شوند زیرا همان طوری که سابقاً گفته شد، اسلام ظلم و ستم را به هر نحوی که **باشد، دشمن می‌دارد و می‌کوشد آن را خواه از ملت خود و خواه از معتقدین به ادیان دیگر، دفع کند.**

پیغمبر درباره «**حلف‌الفضول**» که در زمان جاهلیت مرسوم بود این طور فرموده: «در خانه **عبدالله بن جدعان** شاهد و ناظر سوگندی بودم که هیچ وقت حاضر نیستم آن را با شترهای سرخ‌مو معاوضه کنم چنانچه کسی در اسلام مرا به آن بخواند، اجابتش خواهم کرد».[1]

مگر در این سوگندی که محمد(ص) دوست ندارد در عوضش حتی شترهای خوب و با نشان را بگیرد و آن را نقض کند، چیست؟ آن سوگندی است که «**بنی‌هاشم**» و فرزندان «**عبدالمطلب**» و «**اسدبن عبدالعزی**» و «**زهرةبن‌کلاب**» و «**تیم‌بن‌مرة**»، گرد هم جمع شده و با هم سوگند یاد کردند که: «**ستم‌ها را از سر مردم دور کنند، حق مظلوم را از ظالم بستانند**». پیغمبر در آن وقت ۱۵ ساله بود یعنی ۲۵ سال قبل از نبوت آن حضرت این سوگند واقع شده بود.

اسلام و شمشیر!

هیچ‌گاه منظور اسلام از جنگ این نبوده که مردم را به طور جبر و اکراه به دستوراتش معتقد و عامل سازد، و این معنی حقیقتی است که نه از

۱. ابن هشام در سیره خودش این روایت را از ابن اسحاق نقل کرده است.

نظر مبادی علمی و نه از لحاظ حقیقت تاریخی، نمی‌توان منکر آن شد، ولی متأسفانه از بعضی از افرادی که حقیقت دعوت اسلامی را نفهمیده‌اند، اشتباهات و لغزش‌هایی سر زده و چیزهایی را به اسلام نسبت داده‌اند که روح اسلام به کلی از آنها بیزار و برکنار است.

این عده پنداشته‌اند که اسلام، با زور شمشیر پیشرفت کرده! و جنگ به‌عنوان یک حربه قوی و یک وسیله نیرومند برای پیشرفت اسلام به کار رفته و مسأله جنگ و کشتار در طبیعت دعوت اسلامی خوابیده است! و حال آنکه با مختصر دقت و مطالعه‌ای، در آیین اسلام، کذب و بی‌اساس بودن این نسبت‌ها و افتراها، معلوم خواهد گردید.

«سر. ت. و. ارنولد» در کتابش: «**الدعوة الی الاسلام**» ترجمه: «دکتر حسن ابراهیم حسن» و همکارانش [۱] در صفحهٔ ۵۱، این طور می‌نویسد: «از این نمونه‌هایی که تاکنون ذکر کردیم که همه ازگذشت و سهل‌گیری مسلمان‌هایی که در قرن اول هجری بر عرب‌های مسیحی پیروز شده و تسلط داشتند، حکایت می‌کرد و همچنان در نسل‌های بعدی جریان داشته است، می‌توانیم به طور قطع و اخلاص این معنی را ادعا کنیم: **این قبایل مسیحی که در مقابل اسلام گردن نهاده و معتقد به آن شده‌اند، این کار را روی اختیار و اراده آزاد انجام داده‌اند، هیچ‌گونه جبر و اکراهی در میان نبوده است.** و عرب‌های مسیحی مذهب که هم اکنون در

---

۱. همکاران وی دکتر عبدالمجید عابدین و اسماعیل نحراوی است، و این کتاب که در «قاهره» چاپ دوم هم خورده است، از بهترین کتاب‌ها در موضوع خود می‌باشد.

میان مسلمین زندگی می‌کنند، شاهد این تسامح و سهل‌گیری هستند».

و در صفحهٔ ۴۸ همین کتاب نیز این طور می‌نویسد: «از پیوندهای دوستی که همواره میان عرب‌های مسلمان و مسیحی برقرار بوده و هست، ممکن است قضاوت کنیم که **زور و نیرو، هیچ‌گاه در گرویدن مردم به اسلام مؤثر نبوده است.**

محمد(ص) شخصاً پیمان‌هایی با بعضی از قبایل مسیحی بست و به عهده گرفت که از آنها حمایت کند، و به آنها در اقامه شعائر دینی آزادی بخشید، حتی حقوق و احترامی را که رجال کلیساها داشته‌اند محترم شمرد.

و همچنین، پیمان‌هایی نظیر این، بین پیروان و جانشینان پیغمبر(ص) با بعضی از هموطنانشان که طبق آیین قدیمی خود بت می‌پرستیدند، موجود بوده است».

از گفتار این نویسنده و امثالش[1] نادرستی این تهمت و افترا روشن می‌گردد، و این معنی به دست می‌آید که اسلام جنگ را به‌عنوان مجبور ساختن مردم به اینکه تنها به او بگروند جایز نمی‌شمرد، یا برای استعمار و استثمار و ذلیل ساختن دیگران، بکار نمی‌برد، بلکه منظور از جنگ در اسلام، تنها برای اعلای کلمه خدا در روی زمین، به خاطر رساندن خیری است که اسلام از طریق رضا و قانع ساختن

---

۱. برای نمونه رجوع شود به کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»، تألیف جان دیون. و کتاب: «پیشرفت اسلام» که هر دو توسط آقای سعیدی ترجمه و از طرف شرکت انتشار، منتشر شده است.

مردم، برای آنها آورده است... و هم چنین به منظور تأمین عدالت و امنیت و صلح بوده است.

صلح از نظر اسلام

گفتار ما درباره طبیعت صلح در اسلام، تمام نخواهد بود مگر اینکه اشاره‌ای هم به قلمرویی را که اسلام در آن قلمرو به فعالیت می‌پردازد، بنماییم.

اسلام، با نظر وسیع و جامع‌الاطرافی که نسبت به حیات و زندگی دارد، صلح و سازش را در دایره محدودی از شئون زندگی محدود نمی‌سازد، بلکه صلح به تمام معنی و همه‌جانبه‌ای را در جمیع شئون زندگی تحقق می‌بخشد، و یک پیوند ناگسستنی بین آن و ایدئولوژی کلی و مخصوصی که نسبت به جهان و زندگی و انسان دارد، برقرار می‌سازد.

بنابراین «صلحی» که اسلام می‌خواهد، نسبت به آن معنایی که اکنون در میان دولت‌ها متعارف است، فرق داشته و صلح اسلامی دارای معنی عمیق‌تر و وسیع‌تری خواهد بود. و آن معنی عبارت است از: همزیستی و صلح و سازشی که «**نام خدا**» را که عبارت از **عدالت اجتماعی و امنیت عمومی برای مردم** است، روی کره زمین برقرار سازد، نه صرف خودداری از جنگ، به هر قیمتی که تمام شود... حتی، در حالی که اهریمن ظلم و فساد، بال و پرش را روی مردم گسترده باشد!!..

البته هنگامی که اسلام می‌خواهد صلح عمومی و همه جانبه‌ای را طبق مبادی عالیه خود، از راه برقرار ساختن نام خدا در جهان، تحقق بخشد، هیچ‌گاه آن را در دایره صلح بین‌المللی محدود نکرده و از آنجا آغاز نمی‌نماید، بلکه می‌توان گفت که این مرحله، آخرین مراحله صلح اسلامی است، نه مرحله ابتدایی آن، و صلح بین‌المللی، آخرین حلقه‌ای است که حلقات زیادی به آن سبقت دارد.

اسلام پیش از همه چیز، صلح و آرامش را از ضمیر و باطن انسان شروع می‌کند، سپس در محیط خانواده و بعد در محیط اجتماع و بعد از همه اینها در میدان بین‌المللی، میان ملت‌ها...

اسلام صلح و آرامش را در ارتباط شخص به پروردگارش، شخص نسبت به خودش، فرد نسبت به اجتماع، طایفه‌ای نسبت به طوایف دیگر، مردم نسبت به حکومت، برقرار می سازد. و بعد از اینهمه گام‌ها که در راه صلح برداشته، آن وقت به‌عنوان برقراری آخرین مراحل صلح، قواعد و اصول صلح بین‌المللی و جهانی را وضع و تحکیم می نماید.

اسلام برای تحقق‌بخشیدن به این هدف نهایی، از راه طولانی و دور و درازی شروع می‌کند: از آرامش درون و صلح باطن عبورکرده به سوی سازش و آرامش خانه، صلح اجتماع و صلح جهانی، پیش می رود...

بنابراین ما هم در بحث‌های آینده، ازگام‌هایی که اسلام، در راه صلح همه جانبه برداشته است، پیروی می‌نماییم و قدم به قدم پیش می‌رویم.

آرامش درون و وجدان!

در آن جهانی که وجدان افراد، از آرامش و صلح بهره‌مند نباشد، هرگز آرامش برقرار نخواهد گردید... این است طرز تفکر و منطق اسلام.

یعنی هنگامی که اسلام تصمیم گرفت که صلح جهانی و آرامش بین‌المللی را، روی اساس محکمی استوار سازد، آن را از آرامش وجدان و درون افراد شروع می‌کند.

فرد از نظر اسلامی، دارای ارزش اساسی خاصی است، در حقیقت او نخستین آجری است که در بنای جامعه به کار رفته است. و نخستین بذری که در دلش می‌روید، بذر «**عقیده**» است، و کم‌کم این عقیده مکنون، در رفتار و کردار او به شکل حقیقت بارزی تجلی می‌کند، بلکه یکباره او ترجمه زنده این عقیده و مجسمه آن خواهد گردید.

اسلام در وجدان افراد، بذر صلح و آرامش را می‌پاشد، آرامش و صلح مثبتی که زندگی را روی به سعادت می‌برد، نه صلح منفی و ضد

انسانی را که به هر چیزی و به هر ظلمی راضی می‌شود، و مبادی عالی را در راه عافیت و سلامت ظاهری زیر پاها لگدکوب می‌نماید!.

اسلام خواستار چنان صلحی است که از همبستگی و اتحاد سرچشمه می‌گیرد، و از آزادی و نظام مخصوصی ترکیب یافته، و از آزادی نیرو و قدرت ریشه‌دار و صالحی ناشی شده، و بر پایه تهذیب و کنترل جهش‌ها و انگیزه‌ها، نه اختناق و خمود و نادیده گرفتن آنها، استوارگردیده است. اسلام طرفدار آن صلحی است که شخصیت فرد و انگیزه‌ها و خواسته‌هایش را محترم شمارد، و در همان حال شخصیت و واقعیت اجتماع و مصالح و هدف‌های آن و همچنین ارزش انسانی و نیازمندی‌ها و خواسته‌های بشری و واقعیت دین و اخلاق... و بالاخره تمام آنچه را که گفته شد، در یک نظام و همبستگی خاصی محترم بداند.

منطق و عقیده

اسلام از نخستین گام خود، میان منطق انسانی و عقیده دینی، صلح و سازش برقرار می‌سازد.

اسلام عقیده ساده و روشنی است که هیچ‌گونه پیچیدگی و اشکال در آن راه ندارد.

خدا.. چیزی مانند او نیست، او آفریدگار همه چیز است، و **محمد** انسانی مانند دیگر انسان‌ها است، مگر آنکه به او وحی شده، مردم را به سوی بندگی این خدای یکتای بی‌شریک، هدایت نماید.

خدا در عین یکتایی، سه و در عین سه‌تایی یکی نیست![1] نه فرزند دارد و نه فرزند کسی است... و چنین نیست که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بشر و هم خدا، در زمین پیمبر و در آسمان خدا باشد.

اسلام دین لغز و معما نیست که از روشنایی فرار کند و منطق انسانی را در حیرت، و وجدان فرد را در اضطراب و پریشانی قرار دهد، زیرا اگر چنین باشد، فرد یا بایستی مؤمن باشد و از منطق خود دست بردارد، و یا پای‌بند منطق باشد، در نتیجه کارش به کفر و الحاد گراید، و یا آنکه بین منطق و ایمان سرگردان بوده، در حال اضطراب و پریشانی به سر برد و عقیده و ایمانش روی بنیاد اساسی استوار نباشد.

از نظر اسلام، این تصور مشکل نیست که بشری خود را به نیروی

---

۱. مسیحیان، در این باره افسانه‌هایی دارند. کتاب: «خدای مسیحیان» نوشتهٔ «اسقف ستیفن نیلز» ترجمه مسعود رجب‌نیا، در فصل ششم، ص ۹۹ چنین می‌نویسد: «وحدت در تثلیث و بالعکس... این اصل ایمانی را هیچ جا با بیانی بهتر و ساده‌تر از آنچه که در کتاب سئوال و جواب فرقه انگلیکان، آمده است نمی‌توان یافت. بیان آن چنین است: اولاً ایمان به خدای پدر را که مرا و همه جهان را ساخت، فرا می‌گیرم. ثانیاً، ایمان به خدای پسر را که مرا و همه جهانیان را نجات داد، فرا می‌گیرم. ثالثاً، ایمان به خدای روح‌القدس را که مرا و همه مردم برگزیده خدا را متبرک و مقدس ساخت، فرا می‌گیرم..»

اسقف بزرگوار در همان صفحه کتاب صریحاً می گوید: «خدا سه شخصیت است در یک خدای واحد که عبارت باشند از: پدر و پسر و روح‌القدس!» یعنی، یک به اضافه یک به اضافه یک، مساوی است با سه... و یک!! یعنی تضاد و تناقض!... در این‌باره، شاید همین اشاره برای خوانندگان روشن‌بین ما کافی باشد (به کتاب: «توضیح درباره انجیل و مسیح» رجوع شود).

بزرگ آفرینش بپیوندد.

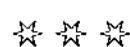
در روح آدمی قدرتی که او را به این نیروی بزرگ بپیوندد وجود دارد، و چه بسا افراد عادی و معمولی در تجارب روزمره خود این حالت را درک می‌کنند ولی ارواح آنها نمی‌تواند این حالت را جز در لحظاتِ کوتاهی حفظ نماید، اما ارواحی مانند: روح **محمد(ص)** و **عیسی** و **ابراهیم** و... مانعی ندارد که در اثر پیوند و اتصال با این نیروی بزرگ، حقایق را دریابند و از آن استمداد نمایند.

وقتی که اشکال تصور وحی با این کیفیتی که بیان شد، با اشکالات تصور لاهوتیت و ناسوتیت در اقانیم، و تصور سه خدا در یکی، و تصور پایین آمدن خدا از آسمان به زمین، و به شکل پسر در آمدن او، برای آنکه رنج‌ها و گرفتاری‌ها را تحمل کند تا بشریت را از خطاهایی که آدم مرتکب شده نجات دهد!!... ـ و اوهام و افسانه‌های دیگری که کلیسا و مجامع دینی مسیحی آنها را ساخته است ـ و بالاخره وقتی که اشکال وحی با اینهمه اشکالات زیادی که در مسیحیت فعلی موجود است، مقایسه گردد، معلوم می‌شود که این اشکال بسیار ناچیز است.

از اینگونه افسانه‌ها و اساطیر در دین مسیحیت وارد گردید، در حالی که روح مسیحیت واقعی از آن بیزار بوده است. مسیحیت اولی، همان دین واحد حقیقی است که خداوند تمام پیمبرانش را با آن دین فرستاد، و آن همان دین توحیدی است که برای خدا شریک قرار نمی‌دهد و انسانیت را از قید بندگی غیر خدا نجات می‌بخشد.

ولی هنگامی که رومیان در دین مسیحیت وارد شدند، نظر به آنکه خدایان و بت‌های متعددی را می‌پرستیدند، نتوانستند از عادت‌های نکوهیده خود دست کشیده، به خدای واحد بی‌شریک، مؤمن شوند. و از اینجا بود که اینگونه افسانه‌ها پدید آمد و کم‌کم این افسانه‌ها جای واقعی دین مسیح را گرفت و کلیسا نیز آنها را به رسمیت شناخت. و هر کسی هم که نسبت به مسیحیت کذایی رسمی، معتقد نگردید، مطرود و منفور شناخته شد و پاداش او محرومیت مطلق، و اعدام گردید!

وقتی که مسیحیت گرفتار چنین وضعی شد، دانشمندان و فرهنگیان مسیحی، در یک اضطراب فکری و روحی دائمی گرفتار شدند، زیرا آنها یا می‌بایست پیرو منطق و دانش باشند، در نتیجه، دانش و علم، آنها را از زمره مؤمنین خارج، و در تیپ کفار و ملحدین داخل سازد، و یا باید عقل‌های خود را کنار بگذارند، تا بتوانند اینگونه عقیده‌های افسانه‌ای را که کلیسا از آنها حمایت می‌کرد، حفظ نمایند، و یا می‌بایست خود را همیشه به دست ناراحتی روحی، بسپارند و دائماً میان این دو چیز: نیازمندی شدید نسبت به عقیده، و پیروی از منطق خرد، که دشمن اینگونه افسانه‌ها است، سرگردان مانده و در حال حیرت به سر برند.



... در اسلام نیز انتظار می‌رفت آنچه که در مسیحیت پیدا شده،

پدید آید، زیرا علاقه بشر به افسانه و خرافات، از عواملی بود که امکان داشت، پرده‌ای از خرافات و موهومات، روی سادگی و روشنی اسلام بکشد و در آن پدید آرد و روی حقیقی آن را بپوشاند. مثلاً نزدیک بود که دربارهٔ محمدبن‌عبدالله(ص) و برگزیدگان از اهل بیتش، افسانه‌هایی ساخته شود[1] و بالاخره انتظار آن می‌رفت که به انحاء مختلف، خرافات و موهومات عجیبی در دین اسلام که طبعاً با آنها مخالف است، پدید آید و عامه مردم نیز آنها را تلقی به قبول کنند و آن وقت اثری از حقایق ساده دین باقی نماند!

---

۱. مثلاً می‌گویند در صدر اسلام، «ابن‌سبا» پیدا شد و گفت: «علی کشته نشده و همیشه زنده است و در ابرها سکونت دارد، و رعد، صدای او، و برق، تازیانه اوست و یک جزء الهی در اوست»! و همچنین گفت: «علی خدا است! علی نمرده و به شهادت نرسیده و ابن‌ملجم شیطانی را به صورت علی تصورکرده و کشته!، و برق نور او است. و سبئی‌ها وقتی صدای رعد را می‌شنوند می‌گویند: «علیک السلام یا امیرالمؤمنین»! (رجوع شود به «تاریخ طبری»، ج ۳، ص ۳۷۸ و «دایرةالمعارف» تألیف فرید وجدی، ج ۶، ط مصر، ص ۱۶۳ و «مقالات الاسلامیین» مقدمه ج ۱، ص ۱۱ و «پرتو اسلام» تألیف احمد امین ج ۱، صفحه ۳۱۰ و «الانوار النعمانیة» ج ۲، ط جدید، صفحه ۲۳۴).

و البته این عقاید، کوچکترین ربطی با اسلام و شیعه ندارد و علاوه بر این، کسانی که درباره پیشوایان دینی «غلو» کرده‌اند از نظر شیعه و فقهای شیعه کافر و مرتد شناخته می‌شوند.

مرحوم «شیخ مفید» که از بزرگترین علماء شیعه بود، در کتاب خود «غلات» را چنین تعریف می‌کند: «غلات از متظاهرین به اسلام آنهایی هستند که به امیرالمؤمنین و ائمه اطهار، نسبت الوهیت و نبوت داده و در فضایل دین و دنیا، آنها را طوری وصف کردند که از حد تجاوز نموده‌اند... و ائمه علیهم‌السلام حکم کفر و ارتداد آنها را صادر کردند.» (شرح عقایدالصدوق‌او تصحیح‌الاعتقاد ط ۲، تبریز، ص ۶۳). برای مزید توضیح در این مسئله، به توضیحات ما درباره «عبدالله‌بن‌سبا» در سالانه دوم «مکتب تشیع» صفحه ۲۲۶ ـ ۱۹۴ مراجعه شود.

ولی بنای واقعی و اصول محکم اسلام به هر صورت که بود سالم مانده، و چون طبیعتاً اسلام ساده و روشن بوده، اینگونه خرافات و افسانه‌ها به هیچ وجه نتوانسته در متن اسلام داخل گردد، بلکه اگر هم در اسلام افسانه‌ای پدید آمده تنها در حاشیه آن قرارگرفته است!.

در مسیحیت، کلیسا رهبری این افسانه‌ها را به عهده گرفت، و آنها را پرورش داد، زیرا این افسانه‌ها نفوذ و قدرت کلیسا را نسبت به مردم، زیادتر می‌کرد، پیچیدگی عقیده و اشتمال آن به مطالب غامض و مشکل، تنها برای این بود که کلیسا بتواند در زندگی مردم نقش بهتری را بازی کند وگرنه چنانچه عقیده مسیحیت، آن طوری که شایسته است روشن و همه کس فهم بود، دیگر رجال کلیسا چه کاره بودند؟ و مردم وقتی که می‌توانستند دینشان را به تنهایی بفهمند و شعائر مذهبی خود را خودشان انجام دهند و بدون واسطه با خدایشان رابطه بندگی برقرار سازند، دیگر چه احتیاجی به آنها داشتند؟

آری! بایستی این پیچیدگی و رؤیاها و افسانه‌ها در مسیحیت وجود داشته باشد، تا مردم برای حل رموز و مشکلات مذهبی خود به کلیسا پناه ببرند، وکلیسا هم به قول خودش، اسرار و رموز عقیده را برای آنان بیان نماید و در نتیجه قدرت و سلطنت کلیسا کاملاً باقی بماند و مردم نتوانند در زندگی دینی و حیات معنوی خود، گامی بدون کاهن و کشیش بردارند!.

اما در اسلام، نه کلیسا است و نه هیئت: «**اکلیروس**»!که مردم بدون

آن نتوانند شعائر دینی خود را انجام دهند، و فرد نتواند پیوند بندگی خود را با خدا جز از این راه برقرار سازد.

اسلام نه تنها خودش را آماده کرده است که فکر بشر را از افسانه و اوهام نجات بخشد، بلکه هم چنین می‌کوشد که افکار را از فشار معجزات خارق عادت و طبیعت نیز خلاص کند. روی همین جهت است که اسلام هیچ‌گاه نخواسته فکر بشر را مجبور کند که نسبت به اعمال خارق طبیعت اذعان نماید[1]. بلکه تنها راهی را که برای

۱. معجزه و کارهای غیرطبیعی از نظر قرآن و اسلام، مسئله قابل تحققی بوده، و از پیامبر اسلام هم کارهای اعجازآمیز زیادی، همانند انبیاء دیگر، دیده شده که تاریخ آنها را برای ما نقل می‌کند.

اینکه استاد سید قطب، می‌گوید تکیه‌گاه اسلام کارهای غیرعادی نبود، مطلب درستی است، ولی مفهوم آن انکار معجزه نیست.

اصولاً، با صرف‌نظر از همه روایات و رویدادهای تاریخی که در این باره در تاریخ اسلام ضبط شده است، خود قرآن مجید ضمن نقل سرگذشت‌های گذشتگان و انبیاء دیگر، مانند: نوح، هود، صالح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم‌السلام، صحبت از حوادث و اعمالی را به میان می‌آورد که برخلاف جریان عادی طبیعت بوده و به اصطلاح ما، خارق عادت بوده و معجزه به شمار می‌آید.

استاد علامه آقای طباطبایی در جلد اول تفسیر «المیزان» بحث مفصلی در این باره دارد و در ضمن آن می‌نویسد: «.. علم نمی‌تواند خارق عادت را انکار یا پرده‌پوشی کند، چون این موضوع از منطق نفوذ علم، یعنی ظواهر محسوسه علت و معلول طبیعی، بیرون است...

هم اکنون مرتاضان دست به امور عجیب و خارق عادت‌هایی می‌زنند که علل طبیعی معمولی از تعلیل آن عاجزند. این امور به اندازه‌ای فراوان است که افراد زیادی با چشم خود دیده‌اند. بر اثر همین امور است که دانشمندان فرضیه‌ای به‌وجود آورده‌اند که: «ریاضت‌های مشکل، یک نوع قدرت روحی در انسان ایجاد می‌کند که با آن می‌تواند امواج مرموز

ادامه در صفحه بعد

ادراک دینی مردم قرار داده، روشنی و سادگی و حقانیت این دین است.

هنگامی که به طور تصادف، در وفات ابراهیم فرزند محمد(ص) خورشید منکسف وگرفته شد، مردم در حالی که برای این حادثه، ناله و شیون سر داده بودند، می‌گفتند: «خورشید برای مرگ ابراهیم گرفته شده...» محمد(ص) فوراً جلوی این افسانه راگرفت تا روی این عقیده روشن را پرده ضخیمی از افسانه نپوشاند، و اعلان فرمود که: خورشید برای مرگ انسانی گرفته نمی‌شود. و با این احتیاج قطعی و صداقت خالص، مردم را از تسلیم شدن به خواسته‌هایی که در دل‌هایشان نسبت به افسانه‌های به ظاهر پیچیده دارند، باز داشته است. و به هیچ‌وجه از آن برای پیشرفت دین خود استفاده نفرمود، زیرا افسانه‌پرستی و خرافات با واقعیت دین اسلام سازگار نیست، و با این حقانیت و روشنی که در اسلام وجود دارد، اسلام صلح و سازش را در بین منطق و عقیده او برقرار می‌سازد، و دیگر شخص مسلمان آنگونه اضطراب و ناراحتی‌های فکری را که، مسیحیت تحریف شده و

الکتریسیته نیرومندی راکه در اختیار دارد، در جهات مختلفی به کار اندازد و بالنتیجه خارق عاداتی را به‌وجود آورد.»

«این فرضیه چنانچه صحت و عمومیت داشته باشد، باعث می‌شودکه فرضیه تازه‌ای برای تعلیل تمام حوادث گوناگونی که سابقاً به وسیله فرضیه «قوه و حرکت» تعلیل می‌شدند، به‌وجود آوریم و کلیه حوادث مادی را به آن بازگردانیم..». (توضیح بیشتر را در جلد اول ترجمه فارسی تفسیرالمیزان صفحه ۹۴ مطالعه فرمایید. در آخر همین کتاب، استاد علامه رساله خاصی درباره «توضیح بحث اعجاز» نوشته‌اند. مطالعه آن برای کسانی که در این مسئله شبهاتی دارند لازم است).

ساخته کلیسا، برای افراد به‌وجود می‌آورد، نخواهد داشت، و آنگونه عقایدی که حقیقت را با افسانه، حق را با باطل مخلوط و ممزوج کرده و نورانیت و روشنی در آن دیده نمی‌شود، در اسلام موجود نخواهد بود، و آن مسیحیت و نظایر آن است که بایستی در یک فضای آلوده از **بخور و دود و اذکار و اوراد** دیده شود، زیرا آنها هستند که از روشنایی و نور فرار می‌کنند... و اسلام هرگز چنین نیست.

آری طوایف مختلف بشری هنگامی که خود را در برابر جهان پهناور و طبیعت شگرف می‌بینند، یک احساس شدید و اسرارآمیزی ـ در اینکه خدای خود را نزدیک خود بیابند و در آن گرفتاری‌ها و آرزوهایی که دارند، او را مؤثر و ذی‌نظر بدانند ـ در خود می‌یابند.

در اینجا است که افسانه‌های ساخته کلیسا برای اینکه به این‌گونه غرایز و خواسته‌ها پاسخ گوید، وارد میدان می‌شود. خدا را از مقام عالی و رفیع خدایی تنزل می‌دهد تا برای آمرزش و جبران خطای آدم، تحمل آلام و شکنجه‌ها نماید!، و یا آنکه یکتا فرزند خود (عیسی) را می‌فرستد تا از راه تحمل آلام و شکنجه‌ها، مظهر رحمت برای بشر باشد!... و همین طور بقیه معماهایی که عقل و منطق صحیح انسانی را متحیر، و وجدان آدمی را مضطرب و ناراحت می‌سازد!.

اما اسلام این تمایل غریزی را پاسخ می‌گوید، لیکن در حدودی که با شئون پروردگاری خدا و یکتایی او، سازگار باشد.

اسلام می‌گوید: خدا نسبت به بنده‌اش نزدیک است و دعایش را

مستجاب می‌کند، هیچ‌گاه از رعایت حال او غافل نبوده، او را فراموش نمی‌کند:

بقره ۱۸۶: و اگر بندگانم مرا از تو پرسند، من نزدیک هستم و چون صاحب دعا مرا بخواند، دعای او را اجابت می‌کنم، مرا اجابت کنند و به من مؤمن باشند، شاید به کمال هدایت رسند.

غافر ۶۰: پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

مجادله ۷: رازگویی سه نفری نیست مگر اینکه خدا چهارمین آنها است و نه پنج‌نفری، جز آنکه وی ششمین آنها است و نه کمتر از این و نه بیشتری هست، جز اینکه هر کجا باشند خدا نزد آنها و با آنها است.

ق ۶۱: و ما نسبت به او از رگ گردن نزدیکتریم.

انسان پیوند محکم خود را با خدا، و احساس رحمت و رعایت و استجابت در خواست‌های خود را از خدا، این چنین می‌یابد و دیگر به هیچ وجه نیازی به افسانه‌های حیرت‌آور و غیر قابل قبول ندارد.

تمایلات و نیازمندی‌ها

اسلام، همچنین بین نیازمندی‌های همیشگی فرد، و تمایلات روحی محرک، صلح و سازش برقرار می‌کند، ولی برقراری این سازش، هیچ‌گاه تنها به منظور خواسته‌ها و انگیزه‌های ضروری، و یا روی حساب تمایلات روحی به طور جداگانه نیست، زیرا طرز فکر اسلام که عبارت از وحدت و همبستگی تمام موجودات عالم است، شامل افراد انسان و عوامل پیشرفت زندگی او نیز می‌باشد.

در این همبستگی و نظام مخصوص، رعایت تعادل این نیازمندی‌ها و تمایلات، لازم است، و در حقیقت تعادل این دو قسمت را نیز از مصادیق همبستگی کلی جهان، می‌توان به شمار آورد.

بنابراین، اسلام هیچ‌گاه، هیچ‌کدام از این دو نیرویی را که انسان را به طرف هدف و زندگی پیش می‌برند، ضایع نمی‌کند، جز آنکه با این همبستگی عمومی معارض بوده، جلو پیشرفت کامل زندگی را بگیرند.

از اینجا است که اسلام از آن لحظه اول، به ضرورت نیازمندی‌های اصیل ریشه‌دار زندگی که در طبیعت انسان وجود دارد، اعتراف می‌کند، و آن را با میل به ترقی و پیشرفت (البته در صورتی که اعتدال در آنها رعایت شود) که این میل نیز در طبیعت آدمی اصیل و ریشه‌دار است، معارض نمی‌دانند.

در آن وقتی که اسلام مردم را به پاکیزگی روح و آزادی از قیود شهوات، دعوت می‌کند منظورش این نیست که از انگیزه‌های زندگی او جلوگیری کند و نیروهای زنده او را از بین ببرد، بلکه می‌خواهد آدمی را طوری تربیت کند که مالک نفس خود گردد و به هیچ وجه بنده شهوات خود نشده و مانند حیوان تابع امیال خود نباشد.

تنها اراده است که راه انسان را از حیوان در پیروی از لذات جدا می‌سازد:

محمد ۱۲: آنهایی که کافرند لذت می‌برند و می‌خورند، همچنان که چهارپایان می‌خورند.

وقتی که آدمی زمام نفس خود را در دست گرفت، بر او لازم است که حقوق جسمانی خود را نیز بشناسد، و از پاکیزگی‌های زندگی بهره‌مند شود، و آنچه را که خدا برایش حلال کرده بر خود حرام نسازد. و حلال‌های خدا شامل تمام لذات و مظاهر زندگی است که مزاج انسان سالم و معتدل، طالب آنها است.

تمام مظاهر طبیعی زندگی از نظر اسلام زشت و ناپسند نیست، و چنین نیست که گام گذاشتن در این مسیر با سقوط قطعی مساوی بوده و پاکان، از آن به کلی برکنار باشند، بلکه می‌توان گفت که تمایل و رغبت به این امور که با مسیر حیات و زندگی وفق می‌دهد، مطابق با مشیت خدا در آفرینش زندگی است، و هر چه را که اراده خدا به آن تعلق گیرد برای این است که به کمال مطلوب خود نایل آید، نه آنکه تنها در راه تکامل وارد شود و به مقصود نرسد. و این خط سیر تکاملی تنها وسیله پیشرفت است و با اندیشه پیشرفت، کوچکترین تضادی ندارد.

روی این جهت است که اسلام، عوامل محرکه زندگی را که در مزاج انسانیت موجود است، با تمایلات روحی ریشه‌دار فطری، در یک نظم خاصی در می‌آورد و از این دو، وحدتی را که افراط و تفریط و جنگ و تصادم داخلی در آن راه نداشته باشد به‌وجود می‌آورد.

در اسلام، دعوت به کامیابی از زندگی، دوشادوش با ترقی و تعالی سیر می‌کند، و از میان آنها یک صورت معتدلی که از فحشاء و زشتی و محرومیت دور باشد به‌وجود می‌آید.

اعراف ۳۱ ـ ۳۳: ای پسران آدم، در هر عبادتگاهی جامه خویش به تن کنید، بخورید و بنوشید و اسراف مکنید که خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد. بگو چه کسی جامه‌ای را که خدا برای بندگان خویش پدید آورده با روزی‌های پاکیزه، حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در زندگی دنیا متعلق به کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت خاص ایشان. بدین‌سان آیه‌ها را برای مردمی که دانا هستند شرح می‌دهیم. بگو پروردگار من همه کارهای زشت را ـ آنچه عیان است و آنچه نهان است ـ حرام کرده. و گناه و سرکشی به ناحق را و اینکه چیزهایی را که دلیلی درباره آن نازل نشده شریک خدا پندارید و اینکه راجع به خدا چیزهایی که نمی‌دانید گویید، همه را حرام کرده است.

فواحش از «**فحش**» گرفته شده و فحش به معنی تجاوز از حد اعتدال است و آن به مثابه تجاوز و ظلم بدون حق و به مثابه شرک به خدا است... همه اینها مفسد فطرت و منافی با عدالت و مخالف با ناموس زندگی منظم و همبسته است.

روی این حساب، نیروهای بشری، در حدود مخصوص به خود، در بنای زندگی و پیشرفت حیاتی، به فعالیت می‌پردازند، و همواره افراد بشر، نیمی از نیروی خود را در برقراری زندگی، و نیم دیگر آن را در جواب‌گویی تمایلات روحی و معنوی خود، که دائماً او را به جانب خویش می‌خواند، به کار خواهد برد.

و همچنین روی این حساب است که پیوستگی میان محافظت بر اصل زندگی و ترقی و پیشرفت آن پایه‌ریزی می‌شود... و این

همبستگی به اعتبار عقیده و روش فعالیت افراد، شامل وجدان و محیط اجتماع نیز خواهد شد. و در این صورت است که فرد، در خود، یک صلح و آرامش داخلی نسبت به وجدانش، و یک صلح و سازش خارجی، نسبت به همنوعانش، احساس می‌کند.

و باز روی همین حساب است که اسلام، عوامل و اسباب «عقده‌های روانی» را که «**فروید**»[1] و اتباع او، مذهب خود را روی آن استوار کرده‌اند، علاج می‌کند. همان عقده‌هایی که فروید و پیروان او پنداشته‌اند، بزرگترین ضربت کشنده‌ای است که جامعه در اثر قیدها و تعالیم مخصوص خویش، بر فرد وارد ساخته و در صورت رقابت با محیط و جامعه، وجدان اخلاقی و خداشناسی برای فرد پدید می‌آید!

ولی این‌گونه عقده‌های روانی در قلمرو عقیده اسلامی وجود نخواهد داشت، زیرا اسلام از همان گام نخست، میل‌ها و نیازمندی‌های افراد را محترم می‌شمارد، و هیچ‌گونه ناپاکی و پستی در آن نمی‌بیند، و راه‌های مشروع برای مصرف ساختن آن قرار داده تا هر فردی با داشتن امنیت و آرامش و اعتقاد به پاکی و نظافت (که مهم همین است) در صورتی که منجر به انحلال شخصیت او نشده و نمونه عمل حیوانی در محیط اجتماع به حساب نیاید، از آن

---

۱. بحث درباره عقاید «فروید» نیازمند کتاب مستقلی است. برای کسانی که می‌خواهند در این‌باره اطلاعاتی داشته باشند، به جلد اول و دوم کتاب: «گفتار فلسفی» درباره «کودک از نظر وراثت و تربیت» و نشریه دوم ما از سری انتشارات: «در راه انقلاب فکری اسلامی» تحت عنوان: «فروید و فرویدیسم» از استاد «محمد قطب» مراجعه نمایند.

بهره‌مند گردد.

اسلام این تمایلات طبیعی را به طور دقیق مورد دقت قرار داده و دیده که زن در بعضی از موارد، میل‌های مخصوصی نسبت به مظاهر زندگی و زینت دارد و غیر از امیال مردها است، از این جهت گاهی بعضی چیزها را برای زنان حلال کرده که همان چیزها را برای مردان حرام کرده است، مثلاً برای خاطر رعایت فطرت زنانگی او که میل به تجمل و زینت دارد، انگشتر طلا و لباس حریر را برای او حلال قرار داد، ولی همین‌ها را برای مرد حرام و اسراف زیانبار اعلام فرموده است.

و همین امور در صورتی **که عنوان خودآرایی و جلب مردان اجنبی به خود بگیرد، برای زنان نیز حرام خواهد بود، زیرا در این صورت مسأله از دایره مظاهر زندگی خوب خارج و داخل در دایره زندگی حیوانی خواهدگردید و این تنها نقطه‌ای است که راه انسان از حیوان جدا می‌شود.**

بنابراین در قلمرویی که قوانین اسلام حاکم باشد، عواملی که منجر به عقده‌های روانی گردد، منحصر به موارد استثنایی و افراد مریض خواهد بود، و در افراد سالم و مزاج‌های معتدل به هیچ‌وجه اثری از آن دیده نخواهد شد، بلکه در آنها توازن و همبستگی هویدا و عوامل اضطراب و نگرانی ناپیدا است و بالنتیجه یک فرد مسلمان، از نعمت آرامش و صلح حقیقی برخوردار است.

گناه و توبه

اسلام تنها در این حد که فرد، نیازمندی‌ها و تمایلاتی دارد و در حدود

و میزان معینی می‌تواند از آنها بهره‌مند شود، توقف نمی‌کند.. بلکه علاوه بر اینها گام‌های دیگری نیز، با بصیرت تمام، به جلو بر می دارد...

اسلام معتقد است که افراد بشر دارای انگیزه‌ها و عوامل تحریک‌کننده‌ای برای خطا و گناه هستند، ولی خطا و نسیان، از نظر اسلام، از مؤاخذه و بازخواست بخشیده شده‌اند: «خطا و نسیان از امت من برداشته شده»[1] ولی در قبال گناه و کج‌روی، راه توبه و بازگشت همیشه بر روی بندگان باز است، هر کس بخواهد می تواند از آن راه برود و برای پاکیزه‌گی خود، طلب بخشش بنماید. و هیچ کسی او را از رحمت خدا دور نمی‌سازد و میان او و خدا، بنده و پروردگارش، هیچ در بسته و هیچ پرده و مانعی نیست.

اگر کسی راه خطا رفت و مرتکب گناهی شد، درها و راه‌ها به روی وی بسته نمی‌شود، و وی یک فرد از بین رفته و مطرود و ملعون! نیست و تاریکی محض دو روی را نمی‌پوشاند!... آنجا نور است و اینجا راه؟ و در پشت سر آن هم دست مهربان و حمایت کننده‌ای: دست توبه و بازگشت جدی، که پاکی و بخشش و رحمت به او می‌بخشد و در روح و رحمت او را غوطه‌ور می سازد:

---

۱. این روایت از طریق اهل سنت نقل شده. در شیعه نیز روایت کامل‌تری در این زمینه آمده و در «خصال صدوق» نقل شده که: «عن رسول‌الله رفع عن امتی تسعة اشیاء، الخطاء و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لایطیقون و ما لایعلمون و ما اضطروا الیه و...» این خبر در مسئله «اصالة البرائة» مورد استناد و اتکاء علمای «علم اصول»است.

زمر ۵۳: بگو «ای بندگان من که بر خود زیاده‌روی کرده‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید که خدا گناهان را یکسره می‌بخشد، او آمرزگار و رحیم است».

در اسلام، خدا گناهکار را برای ابد طرد نمی‌کند، به طوری که گناه او جز با خودکشی، شکنجه خود، یا زندگی روح وی در جسدهای ناپاک نسل‌های آینده!، قابل گذشت و بخشش نباشد. و همچنین کفاره گناه او، این نیست که خداوند ـ پاکیزه و منزه باد ـ از آسمان نازل شود تا شکنجه ببیند، و به‌عنوان کفاره گناه بشر، مصلوب گردد.[1] در صورتی که او خدای همه افراد بشر است و می‌تواند بدون مصلوب شدن و شکنجه دیدن، آنان را پاک گرداند.

و همچنین پذیرش توبه، نیازمند قسیس و کاهن و کرسی اعتراف نیست، و چنین هم نیست که گناه برای ابد در بالای سر انسان بچرخد و راه فرار و چاره‌ای هم نباشد!

هر انسانی می‌تواند مستقیماً متوجه خدا شود و به سوی او بازگردد به شرط آنکه در گناه خود اصرار نورزد و از انجام آن پشیمان باشد، در این صورت خداوند در رحمت را می‌گشاید. و او را در زمره بندگان خود می‌پذیرد و رحمت و بخشش او، شامل حال وی می‌شود.

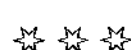
راه توبه و بازگشت به سوی خدا، همیشه و در همه حالات باز است و از رحمت و گشایش خدا، یأس و ناامیدی نیست، هر کس که

---

۱. اینها همه از افسانه‌های یهودیت و مسیحیت تحریف شده است و هرگز واقعیت ندارد.

خواست می‌تواند در خانه او را بزند و بدون اجازه به سوی او برود:

یوسف ۸۷: «از رحمت و گشایش خداوند مأیوس نشوید که جز گروه کافران از گشایش خدا نومید نمی‌شوند».



اسلام در این موضوع تا آنجا پیش می‌رود که انسان در نظر ابتدایی و سطحی، خیال می‌کند که اصول اسلام می‌خواهد مردم نخست گناه کنند و پس از آن توبه کنند!.. در حدیث است که «هر بشری خطاکار است و بهترین خطاکاران، توبه کنندگان» و باز آمده است که: «سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نکنید خداوند شما را می‌برد! و به جای شما کسانی را می‌آورد که گناه و سپس استغفار نموده و طلب بخشش نمایند و خدا آنان را ببخشد!»[1]

ولی اگر نیک بنگریم می‌بینیم که اسلام گناه را نیکو جلوه نمی‌دهد، بلکه راه توبه و بازگشت را ساده و آسان می‌داند. و جان و دل خطاکاران را به نور امید و عفو روشن می‌سازد و روح‌های گناهکاران را بدین وسیله از نگرانی و ناراحتی درونی نجات می‌دهد و بحران و کشمکش داخلی را از بین می‌برد.

البته این امر را هنگامی انجام می‌دهد که روان افراد را بیدار می‌کند و از آنان بیداری و مراقبت را می‌خواهد و تعلیم می‌دهد که مواظب نفس خود باشند و آنان را از شهوات و لذات حرام و غیرمشروع، و

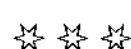
۱. حدیثی است که «مسلم» آن را نقل کرده است.

امتحان زن و ثروت و مال و اولاد می‌ترساند، و شر و بدی را به صورت شیطانی تصویر می‌کند که همت آنان را به وسوسه می‌اندازد و در کمین آنان است:

آل عمران ۱۴ ـ ۱۷: دوست داشتن خواستنی‌ها از زنان و فرزندان و بسته‌های فراهم شده طلا و نقره و اسبان داغدار و رمه و کشت، برای مردم آرایش یافته، این کالای زندگی دنیاست و بازگشتگاه نیک پیش خداست. بگو آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که پرهیزکار بوده‌اند، نزد پروردگارشان بهشت‌هاست که جوی‌ها در آن روان است و در آن جاودانند با همسران پاکیزه و خشنودی خدا، و خدا بینای بندگان است. کسانی که می‌گویند: پروردگارا، ما ایمان داریم گناهان ما را بیامرز و از عذاب جهنم مصونمان دار: صابران و راستگویان و فرمانبران و انفاقگران و آمرزش طلبان در سحرگاهان!.

اعراف ۱۹ ـ ۲۴: و ای آدم! تو و همسرت در این بهشت آرام‌گیرید و از هر جا خواستید بخورید، و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمگران می‌شوید. شیطان وسوسه‌شان کرد، تا عورتهایشان را که پنهان بود بر آنها نمودار کند و گفت: پروردگارتان از این درخت منع نکرد، مگر از بیم اینکه دو فرشته شوید یا از زندگان جاوید باشید. و برای آنها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. به فریبی سقوطشان داد و چون از آن درخت بخوردند عورتشان در نظرشان نمودار شد و بنا کردند از برگ‌های بهشت به خود بچسبانند و پروردگارشان به آنها بانگ زد: مگر من از این درخت منعتان نکردم به

شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟. گفتند پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحممان نکنی از زیانکاران خواهیم بود. گفت چنین که دشمن همدیگرید پایین روید و شما را در زمین، تا زمانی، قرارگاه و برخورداری است.



ولی اسلام، مبارزه بین انسان و شیطان را طوری جلوه نمی دهد که مردم همیشه در یک ناراحتی باطنی بمانند یا بدین وسیله شخصیت و نیرو و فکر آنان نابود شده و از بین برود، بلکه می خواهد بدین واسطه آن را به بیداری دعوت کند و می‌خواهد که عوامل و انگیزه‌های شیطانی گناه و فساد را نشان دهد تا بشر، و اولاً آدم، تسلیم شهوت‌ها وگمراهی ها نشود:

اعراف ۲۷: ای پسران آدم! شیطان شما را فریب ندهد، چنانکه پدر و مادرتان را که لباسشان را از تنشان کنده بود تا عورتشان را در نظرشان نمودار کند، از بهشت بیرون کرد او با سپاهش از آنجا که شما نمی‌بینید شما را می‌بیند، ما شیطان را دوستان کسانی که ایمان ندارند قرار داده‌ایم.

و در عین حال، روشن می‌کند که گناه بشر، چیزی به مثابه شمشیر برهنه آویزان شده در بالای سر افراد نیست و کفاره‌های عجیب و غریبی هم از آنان نمی‌خواهد که خدا را از صورت خدایی بیرون آورده و به شکل «پسر خدا» درآورد! بلکه مسئله، ساده‌تر از این

چیزها است:

بقره ۲۷: و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت و خدا او را ببخشید که وی بخشنده و رحیم است.

البته همه این سهل شماری‌ها و آسان‌گیری‌ها، و همه این درهای باز توبه و رحمت برای کسانی است که در گناه اصرار نورزند، وگرنه درهای رحمت نیز بسته خواهد شد.

بقره ۸۱: آری! هر که کار بدی کند وگناهش بر او چیره شود آنها از مردمان جهنمی هستند که در آن جاودانند.

برای اینکه گناه زیاد و بی‌باکی و بی‌مبالاتی، قلب را می‌کشد و روشنایی روان را خاموش می‌سازد و از اینجاست که درها بسته می‌شود و مسئله عذاب وکیفر دردناک به میان می‌آید، و در واقع این فرصت‌ها و امکانات، از دست کسی خارج می‌شود که استحقاق رحمت حق را با اصرار درگناه از دست می‌دهد و در واقع خود آن را نمی‌خواهد و در پی آن نمی‌رود.

☆☆☆

اما گناهکاران توبه کار... اسلام به روح آنان نیرو می‌بخشد و دل و جان آنان را آرامش و اطمینان می‌دهد و بیش از بیداری و برگشت به سوی حق و عدم تکرار گناه،چیزی هم از آنان نمی‌خواهد و البته بیداری و برگشت هم هرگز شخصیت انسان را از بین نمی‌برد و موجب تشویش و نگرانی درونی هم نمی‌شود.

اسلام در رویدادها و واقعیت‌های تاریخی خود، مردانی را دیده و شناخته است که بیداری درونی آنان به حد نهایت دقت و مواظبت رسیده ولی روح‌های آنان همچنان در راه تکامل و ترقی بوده است و آنان همه از مردان عمل، پراتیک، سازنده و امیدوار بوده‌اند ـ چنانکه یک مرد پراتیک و سازنده و امیدوار به زندگی، می‌تواند بوده باشد ـ و در رأس اینها گروهی از اصحاب نخستین پیامبر، قرار دارند که اسلام آنان را از بت‌پرستی وکفر نجات داد و زنده کرد، و سپس همه آنان از یاران پیامبر شدند. اینان نمونه‌های کاملی از بیداری درونی و وجدانی و اطمینان و آرامش امیدوار کننده در ادراک و احساس و تجمع و وحدت شخصیت و راه و روش در متن زندگی، هستند.

تکلیف و نیرو

به طورکلی اسلام می‌خواهد که فرد را به بیش از آنچه در نیروی خود دارد، در کارها و اعمال و رفتارش مکلف نسازد. برای اینکه تکلیف مافوق نیرو و قدرت، اعم از مثبت و منفی، جز سه واکنش زیر، نتیجه دیگری نمی‌تواند داشته باشد:

۱ ـ **فشار و ناراحتی**، محرومیت و عقده درونی، کوبیده شدن شخصیت انسانی در زیر فشار روحی، باز داشتن زندگی از پیشرفت و ترقی و تکامل لازم.

۲ ـ **نفرت و انزجار**، و قیام بر ضد اوامر و نواهی و فرمان نبردن از دستورات، و دشمنی ریشه‌داری که واکنش حتمی فشار زیاده از حد

است و منجر به زیاده‌روی و بی‌مبالاتی در گناه و اباحه در کارها، می‌شود.

۳ـ **اضطراب و تشویش**، و نگرانی دائمی، و احساس ابدی بر گناهکاری و کوتاهی در کار، حتی در کارهایی که گناه و قصور و تقصیری در بین نبوده باشد. و این یک شکنجه دائمی غیرقابل تحملی است.

و از اینجاست که اسلام می‌خواهد همه تعالیم و تکالیف وی، در چهارچوبه قدرت و نیروی هر فردی باشد، و در هنگامی که چیزی را نفیاً یا اثباتاً تشریح می‌کند، طبیعت بشری را با تمام امکانات و شرایطی که دارد در نظر می‌گیرد و سپس به او اجازه می‌دهد که اگر خواست و توانست ـ بدون تحمیل کوچکترین زحمت و فشار و مشقتی ـ بیش از مقدار لازم و ضروری را هم به جا بیاورد و بدین وسیله او را از شکست و سقوط باز می‌دارد و از چموشی و سرکشی نیز نگه می‌دارد و از نگرانی و تشویش هم در می‌آورد.

قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

بقره ۲۸۶: خدا هیچ‌کس را، جز به اندازه قدرت و توانش مکلف نمی‌سازد.

حج ۷۸: «در این دین برای شما سختی ننهاد».

و پیامبر بزرگ می‌فرماید: «**این دین سهل و آسان بوده سخت و مشکل نیست...**»

و همچنین پیامبر اکرم از سخت‌گیری و فشار در تفسیر و توجیه

دین و در قیام به تکالیف و دستورات آن، نهی می‌کند و می‌فرماید: «بر خود سخت‌گیری نکنید که بر شما سخت تمام می‌شود». و یا می‌فرماید: «این دین محکم و استوار است، در آن با مدارا رفتار کنید». و سخت‌گیری بر خود را به مسافری که توشه خود را تمام می‌کند و به مقصد هم نمی‌رسد، تشبیه می‌کند: «کسی که تُند روی کند!، نه راهی طی می‌کند و نه مرکب سالمی بر خود باقی می‌گذارد».

در آنچه گذشت مثالهایی بر این میانه‌روی و حفظ اعتدال و مراعات نیرو و قدرت، و بالخصوص در موضوع ترتیب و تنظیم تمایلات و نیازمندی‌ها و اعتراف به انگیزه‌های گناه و خطا، گفته شد که بی‌مناسبت نیست که گوشه دیگری را نیز مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

بنا به عللی، انگیزه‌های خشم و غضب و عوامل پیدایش آنها، چیزی نیست که بتوان آنها را با وسایلی از بین برد و نفس بشر را راحت ساخت!، خشم و غضب گاهی از احساس شخصیت!، گاهی از تضاد و تصادم منافع، وگاهی از اختلاف عقیده و ادراک به‌وجود می‌آید.

البته اسلام همیشه به گذشت و بخشش و مدارا و خوش‌رویی دعوت می‌کند، ولی هرگز از نظر دور نمی‌دارد که احساس غضب و خشم هم از احساسات طبیعت بشری است، و از اینجاست که از بشر نمی‌خواهد که آن را از خود براند و نابود کند! و همچنین آن را به خودی خود جرم وگناهی نمی‌شمارد، بلکه همیشه به کظم غیظ و فرو بردن خشم می‌خواند...

البته نه برای اینکه در دلها بماند و عقده‌هایی شود و یا به صورت کینه‌ای در قلب‌ها جایگزین گردد، بلکه برای اینکه این خودداری، راهی برای تکامل و ترقی عقل و جان انسانی شود و برای این منظور، روح بشر را تشویق و ترغیب و تحسین ـ نه با امر و تکلیف جبری ـ تربیت و پرورش می دهد.

شوری ۴۳: هر که صبر کند و درگذرد، این از کارهای نیکو و مطلوب است.

آل عمران ۱۳۴: نگهداران و فرو برندگان خشم و بخشندگان مردم.

و این چنین میان «صبر» و «**بخشش**» و بین «**کظم**» و «**عفو**» را با همدیگر جمع می‌کند، برای اینکه اگر «**صبر و کظم**» توأم با «**بخشش و عفو**» نباشند، منجر به کینه و حقد و عقده درونی می شود و اسلام از حقد و کینه در دلها، بیزار است، بنابراین همیشه به گذشت و عفو می خواند، تا جان و دل مردم را از آلودگی به آثار خشم و غضب پیش از آنکه موجب کینه و نفرت گردد، پاک سازد.

اسلام **دعا و نیایش** دوست داشتنی ایمان آورندگان را، چنین قرار داده است:

حشر ۱۰: پروردگارا، ما را با برادرانمان که پیشی گرفته‌اند بیامرز و در دل ما، پروردگارا، نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند کینه مگذار...

اعراف ۴۳: و **اهل بهشت** را هنگامی که با علو و برتری توصیف می‌کند، چنین معرفی می‌نماید: ـ کینه‌ای را که در سینه‌هایشان بوده، بیرون کرده‌ایم...

فرقان ۶۳: و از «**بندگان خدا**» چنین سخن می‌گوید: ـ بندگان خاص خدای رحمان آن کسانند که بر زمین با وقار و سنگین راه می‌روند و چون جهالت پیشگان خطابشان کنند، سخنی ملایمت‌آمیز و سلام می‌گویند یعنی با خطاب خشک و خنک و ناپاک نادانان، باگذشت و اغماض مقابله می‌کنند.

اسلام پیدایش خصومت و دشمنی بین دو فرد و جدایی آنان را ناگوار و ناروا می‌داند ولی این را هم ارزیابی می‌کند که احساس خشم را نمی‌توان از بین برد و لذا آن را به مجرد پیدایش، جرم و گناه نمی‌شمارد، و همانند مسیحیت نمی‌گوید: «هر کسی که به ناحق بر برادر خود خشمناک شود، سزاوار حکم خواهد شد»[1]

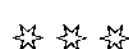
و اگر برای صلح و سازش و همزیستی می‌خواند، فرصتی را به‌وجود می‌آورد که در آن، آتش غضب و شعله خشم خاموش شده و روان انسانی به آرامش و وقار و متانت برگشته باشد. به هر دو فرد نزاع کننده قبل از آنکه صلح و آشتی را الزامی بداند، سه روز مهلت و فرصت می‌دهد که خشم خود را فرو نشانند و به نفس خود آرامش بخشند: «بر هیچ مسلمانی سزاوار و جایز نیست که از برادر خود بیش از سه روز دوری گزینند و از همدیگر، وقتی به هم می‌رسند، رو

---

۱. در انجیل متی ـ فارسی چاپ بیروت ص ۲۲ ـ می‌نویسید: «هر کس ـ بی‌جا و بیهوده ـ بر برادر خود غضب کند مستوجب حکم خواهد بود و هر کس به برادر خود بگوید، «رقا» باز مستوجب حکم خواهد بود و اگر بگوید: «ای احمق مستحق آتش دوزخ خواهد بود...»

«رقا» یک لفظ سریانی است و افاده تحقیر می‌کند. رجوع شود به: کتاب «قاموس کتاب مقدس» تألیف مستر هاکس، چاپ بیروت، ص ۴۱۹.

برگردانند، البته بهترین آنان کسی است که به صلح و سلام پیش قدم باشد».



اسلام بی‌تابی و ناراحتی جزیی را که به واسطه آن نفس انسان به سستی می‌گراید، بد و ناروا می‌شمارد و مردم را به سوی ایمان به خدا می‌خواند، برای اینکه صبر و خودداری، مقیاس نیرو و مقیاس ایمان است. و پیامبر می‌فرماید: «**کسی که همانند دوران جاهلیت بر خود سیلی زند و یقه خود را پاره کند از ما نیست**» ولی اسلام هرگز حزن و اندوه و اشک‌ریزی را جرم نمی‌شمارد، و نفس را بر سکوت جامد و خشک، که مافوق قدرت و توانایی است ـ و شاید منجر به قساوت قلب و سنگ‌دلی گردد ـ مجبور نمی‌سازد.

این محمد(ص) پیامبر خدا است که چشمانش به خاطر مرگ پسرش «**ابراهیم**» اشک می‌ریزد و در حالی که او در بستر مرگ آرمیده است، او را صدا می‌زند: «ای ابراهیم! چشم، اشکبار است و دل مالامال از حزن و اندوه، ولی چیزی جز آنچه رضای خدا است، نمی‌گوییم و نمی‌خواهیم، ما در فراق و جدایی تو، ای ابراهیم! اندوهناکیم...».

صبری که اسلام می‌خواهد، استقامتی است به خاطر خدا و در راه خدا و برای ذکر خدا، و برگشت دادن غمها و غصه‌ها به سوی خدا است:

بقره ۱۵۵ ـ ۱۵۷: شما را به شمه‌ای از ترس و گرسنگی و کاهش

اموال و نفوس و محصولات امتحان خواهیم کرد و صابران رانوید ده، آنها که چون مصیبتی بر آنان برسد گویند: ما متعلق به خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، درود و رحمت پروردگارشان بر آنها باد که هدایت یافته گانند...

و همچنین... و همچنین... اسلام بر هیچ کسی، بیش از طاقت و نیرویش تکلیف نمی‌کند، و لذا است که فرد، از زیر بار آن در نمی‌رود

و زیر آن خورد و نابود هم نمی‌شود، و هرگز هم بین تکلیف و نیرو، متزلزل و حیران نمی‌ماند، بلکه به راحتی آن را انجام می دهد و با اطاعت و پیروی، قوت قلب می‌یابد، و با انجام دادن آن دل و جانش روشن گشته و آرامش خاطر می‌یابد.

توکل بر خدا

اسلام، با ایجاد روح **توکل بر خدا** و اطمینان به نزدیکی او و ایمان به رحمت و توجه و حمایت وی، در نفس انسانی آرامش و صلح و عزم و اراده، به‌وجود می‌آورد، و این از خصلت‌های اساسی عقاید دینی است که اسلام در آن، با سایر ادیان آسمانی شریک است. ولی در اسلام امتیازی هست که در ادیان دیگر نیست و آن اینکه: ارتباط خدا و بنده در اسلام، مستقیم و بدون واسطه و بدون دخالت کاهن و قسیس است و به اراده هیچ مخلوقی، نه در زمین و نه در آسمان، بستگی ندارد.

در سایه این ارتباط و پیوند مستقیم، هر فردی احساس می‌کند که او به یک نیرویی که مافوق آن نیرویی نیست، اتکاء دارد، و این نیرو همیشه حاضر و آماده است، و در صدد آن است که به او یاری کند و نیرو بخشد، ولی به شرط آنکه: خود را خالص او گرداند و کسی را در نیرو و ادراکات خود شریک نسازد و برای کسی جز او، حسابی در درون خود باز نکند:

غافر ۶۰: پروردگارتان گفته: مرا بخوانید تا اجابتتان کنم.

بقره ۱۸۶: و اگر بندگانم مرا از تو بپرسند، من نزدیک هستم و چون صاحب دعا، مرا بخواند دعای او را اجابت می‌کنم. مرا اجابت کنند به من مؤمن باشند شاید به کمال برسند.

و در سایه همین نیرو و قدرت، همه قدرت‌های ظاهری زمین، شکست می‌خورند و از بین می‌روند و جلال و جبروت و شوکت بی‌جای بشری یکسره سقوط می‌کند... وکاملاً روشن می‌شود که همه نیرومندان و ثروتمندان و صاحبان جاه و جلال و نفوذ و قدرت، موجودات کوچک و ضعیفی هستند که هرگز نمی‌توانند برای احدی، کوچکترین سود یا ضرری را برسانند:

توبه ۵۱: بگو به ما، جز آنچه خدا بر ایمان مقرر کرده نمی‌رسد که او مولای ماست و مؤمنان باید به خدا توکل کنند.

همه نیروهای زمین با یک «**مگس**» نمی‌توانند مبارزه کنند:

حج ۷۳: و اگر مگس چیزی از آنها برُباید، بازگرفتن از آن نتوانند، طالب و مطلوب، ناتوانند.

و در سایه همین نیرو، هر فردی به: روزی، مقام و موقعیت، به زندگی و سلامتی خود، اطمینان می‌یابد، و هیچ قدرت و هیچ احدی نمی‌تواند در روزی یا هر چیز دیگری از امور دنیا و امور آخرت وی، تصرف و دخالتی بکند و او از همه قدرت‌ها برتر و نیرومندتر است و با هر نیرو و مقامی که سربلند کند می‌تواند مقابله کند. زیرا او، از این منبع نیروی بزرگ و ازلی و ابدی، کمک و یاری می‌گیرد... **نیرویی که هرگز از بین رفتنی نیست و در سراسر عالم هستی می‌تواند همه‌گونه دخالت و تصرفی را بنماید و جباران و زورمندان و حکومت‌ها را از بین ببرد:**

آل عمران ۶۲: بگو ای خدای صاحب ملک، ملک به هر که خواهی می‌دهی و ملک از هر که خواهی می‌ستانی، هر که را خواهی عزیز می‌کنی، همه خوبی‌ها به دست تو است که تو بر همه چیز توانایی.

آل عمران ۱۶۰: اگر خداوند شما را نصرت دهد، هیچ‌کس بر شما چیره شدنی نیست و اگر شما را رها کند، کیست که پس از وی نصرتتان دهد پس مؤمنان به خدا توکل کنند.

فاطر ۱۰: هر که عزت خواهد، عزت یکسره خاص خداست.

منافقون ۸: عزت خاص خدا و پیغمبر او و مؤمنان است.

فاطر ۳: ای مردم! نعمت دادن خدا را به شما یاد کنید، مگر آفریننده‌ای جز خدا هست که از آسمان و زمین روزیتان دهد؟ خدایی جز او نیست پس کجا سرگردان می‌شوید؟

اگر همه نیروهای زمینی، دست به دست هم دهند که به او آسیبی برسانند، در صورتی که خدا نخواهد، هرگز نمی‌توانند آن را عملی سازند، و اگر خدا

خواست که بر او صدمه‌ای برسد، به خاطر حکمت و فلسفهٔ عالیه‌ای است که خدا می داند، و در واقع خیرو برکتی است که از مصلحت فرد بالاتر است و بلکه مصلحت فرد نیز در آن است که وی نمی داند، ولی خدای عالم و دانا بر تمام امور و اوضاع، بر آن واقف است.

بقره ۲۱۶: شاید چیزی را مکروه دارید که برای شما خوبست و شاید چیزی را دوست دارید که برای شما بد است، خدا می داند و شما نمی دانید.

و هر فردی باید خود را تسلیم خدا کند و رضای خدا را هدف خود قرار دهد و برای بزرگداشت نام خدا و اجرای عدالت اجتماعی جهاد و مبارزه کند تا خواست خدا را در سراسر روی زمین برقرار سازد و هرگز تسلیم کسی نشود و سست نگردد و اگر در این راه چیزی از دست او رفت بر آن متأسف نگردد و هر چه که در این راه بپردازد، از بین نمی‌رود و پیش خداوند برای وی محفوظ است.

آل عمران ۱۶۹:کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار بلکه زندگانند و نزد پروردگار خویش روزی می برند.

محمد ۳۵:«... خدا با شماست و هرگز اعمال شما را کتمان نکند».

و پس از همه اینها، خدا نگهدار و نگهبان او بوده و بر او انعام و اکرام کننده است:

اسراء ۷۰: فرزندان آدم را کرامت دادیم و در خشکی و دریا حملشان کردیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم، برتری کامل.

و او بر بندگانش مهربان و بخشنده است، اگر گناه کرد توبه و بازگشتش را می‌پذیرد و او را می‌بخشد، یا در قبال هر بدی و سیئه‌ای، از او حساب می‌کشد، و اگر گمراه شد، او را هدایت و ارشاد می‌کند، و اگر احسان و نیکی کرد، پاداش وی را چند برابر کند. و عذاب و عقاب شدید او، فقط در حق کسانی است که در گمراهی و گناه، اصرار ورزند:

غافر ۳: بخشنده گناهان و پذیرنده توبه‌ها و سنگین مجازات و صاحب نعمت‌ها...

انعام ۱۶۰: هر کس نیکی‌ای بیاورد، ده برابر آن دارد و هر کس بدی‌ای بیاورد، جز برابر آن، سزایش ندهند و ستمشان نکنند.

و به وسیله همین امور است که نفس انسانی، جان و دل فرد، اطمینان و آرامش و ایمان می‌یابد، حوادث و وقایع روز، او را تکان نمی‌دهد، و دلهره‌ها و ترس‌ها او را از بین نمی‌برد، از هیچ چیزی ناراحت و نگران نمی‌شود، و از هیچ نیرویی نمی‌هراسد:

رعد ۲۸: همان کسان که ایمان دارند و دلهایشان به یاد کردن خدا آرام می‌گیرد، بدانید که دلها به یاد خدا آرام می‌گیرد.

تضمین‌ها و تأمین‌ها

البته اسلام، طبق خواست نظریه کلی وی درباره زندگی و انگیزه‌ها و عوامل آن، و همچنین تمایلات و نیازمندی‌ها و مادیات و معنویات آن، انسان را فقط به عهده عقیده روحی در درون، واگذار نمی‌کند،

بلکه او را برای تحقق بخشیدن به اسباب و وسایل آن در عالم واقع و تحقق خارجی، کمک می‌کند، زیرا دنیای خارج و تحقق و واقعیت در اسلام، جز ترجمه عملی عالم درون و وجدان، چیز دیگری نیست.

از اینجاست که اسلام تنها در حد و مرز ازدیاد تضمینها، با ایجاد توکل فرد بر خدا، نمی‌ایستد، بلکه برای کفالت زندگی علمی وی نیز تضمین‌های اطمینان‌بخشی را وضع می‌کند که هر فردی در سایه آن جز آرامش و عدالت و رفع نیازمندی‌ها، چیزی احساس نمی‌کند.

اسلام در قبال هرگونه تجاوزی به هر فردی، تأمین می‌دهد: تجاوز فردی به فرد دیگر، یا تجاوز حاکمی بر فرد!... و در واقع فرد را در برابر حوادث **بیمه** می‌کند و از اینجاست که «فرد» در **«اجتماع اسلامی»** احساس می‌کند که در محیط سالمی زندگی می‌کند و در اجتماعی به سر می‌برد که جان و مال و عرض وی در امان است: «احدی از شما ایمان نیاورده، مگر آنکه، آنچه را برای خود می‌خواهد برای برادر خود هم بخواهد».

«همه مسلمان بر مسلمان حرام است: خون و عرض و مال او»... «سوگند به خدا، ایمان نیاورده (سه بار این سوگند را تکرار فرمود)، گفتند: چه کسی ایمان نیاورده یا رسول الله؟ فرمود: کسی که همسایه‌اش از شر و زحمت او در امان نباشد».

«حاکم هم جز در چهارچوب قانون، بر او هیچ‌گونه تفوق و برتری و سلطه‌ای ندارد. البته قانونی که خدایی است و فرد و حاکم، هر دو از آن اطاعت و پیروی می‌کنند. قانونی که از هوی و هوس حاکم یا طبقه و گروه

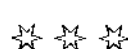
بخصوصی الهام نمی‌گیرد، قانونی که فقط به خاطر مصلحت حاکم یا طبقه خاصی به‌وجود نیامده است، بلکه آن را خدای همه و مالک همه، برای همه و به نفع همه وضع کرده است اطاعت از این قانون اطاعت از خدا است، نه اطاعت بنده‌ای از بندگان خدا، و تضمینها و تأمین‌های آن برای همه است، برای اینکه آن، برای همه وضع شده است.

و این از امتیازات تأسیس حکومت، بر پایه دین و قانون دینی است.

و آزادی کامل و همه جانبه‌ای از شر عبودیت و بندگی زمینی و مادی، جز در سایه این قانون امکان‌پذیر نیست، و تا روزی که گروهی از بشر ـ هر گروهی که می‌خواهد باشد ـ برای دیگران وضع قانون می‌کنند، مساوات مطلقه، عدالت اجتماعی، مراعات مصلحت و سود همه، عملی نخواهد شد، بلکه طبقه حاکمه همیشه احساس خواهد کرد که آنان، چون قانونگذارند، برتر و بالاتر از همه هستند!. و علاوه، قانون هم همیشه به سود همان طبقه خاص وضع خواهد شد و منافع همه تضمین و تأمین نخواهد گشت...

اصولاً فقط در یک صورت می‌توان فرد را تابع و پایبند قانون ساخت و آن هنگامی است که فرد، آزادی و سود و سربلندی خود را احساس کند، و همه قانون‌ها و برنامه‌ها از قانون خدا الهام و کمک بگیرند... خدایی که حاکمی جز او نیست و سلطانی جز او نتوان یافت و برای او در پیروزی طبقه‌ای، یا شکست طبقه دیگری، هیچ‌گونه سودی نتوان شمرد، بدون شک فقط در این صورت است که فرد به

عدالت مطلقه اطمینان یافته و آرامش می‌یابد و در اینجاست که هیئت حاکمه، از مقام جلال و جبروت ناشی از تسلط و نفوذ قانونگذاری، پایین می‌آید و می‌بیند که او مالک و صاحب هیچ چیزی نیست و بایستی فقط مجری قوانین خدایی باشد که بر او، و بر دیگران، به طور مساوی و یکسان، آمده است. **و این همان آزادی کامل و استقلال واقعی انسان است.**



اسلام به وسیله قانون خود همه تضمین‌ها و تأمین‌ها را برای فرد به‌وجود می‌آورد: زندگی و مال و عرض او را نگهداری می‌کند و او در قبال آن فقط مرهون منت خداست. **اسلام در مقابل مسخره و استهزاء، تفتیش و تجسس، غیبت و بدگویی، و پیروی از گمان و ظن، از او حمایت می‌کند.**

حجرات ۱۱: شما که ایمان دارید، گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند و نه زنانی، زنان دیگر را، که شاید آن زنان بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگویید و همدیگر را به لقب خطاب مکنید که عصیان کردن از پس ایمان، نشانه بدی است و هر که توبه نکند، آنها ستمگرانند.

حجرات ۱۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید که بعضی گمان‌ها گناه است، **کنجکاوی و تجسس** (احوال مردم) مکنید و غیبت همدیگر مگویید مگر کسی از شما دوست دارد

گوشت مردار برادر خود را بخورد؟. آن را مکروه دارید، از خدا بترسید و خداوند توبه‌پذیر و رحیم است.

اسلام آزادی خانه و لزوم رعایت احترام آن را نیز تضمین می‌کند، کسی بر ضد آن نمی‌تواند اقدامی کند و نمی‌تواند بدون اجازه وارد آن شود.

نور ۲۷ ـ ۲۸: شما که ایمان آورده‌اید. به خانه‌ای جز خانه‌های خودتان، وارد نشوید، تا آشنایی دهید و بر ساکنان آن سلام کنید این برای شما بهتر است. شاید پند گیرید، اگر کسی را در خانه نیافتید، بدان در نیایید تا شما را اجازه دهند، اگر گفتند بازگردید، بازگردید که برای شما پاکیزه‌تر است و خدا، به اعمالی که می‌کنید داناست.

حتی جرم را هم نباید با محاصره خانه و تفتیش مردم در مسکن و خانه‌های خود، اثبات کرد.

روایت شده که «**عمربن‌خطاب**» هنگام گشت شبانه خود از خانه‌ای صدای عربده زن و مردی را شنید! از دیوار منزل بالا رفت تا از جریان مطلع شود!، ناگهان زن ومردی را دید که پیاله شرابی نیز در جلو دارند! عمر فریاد زد: ای دشمن خدا!، خیال کردی که خداوند تو را در حال گناه و معصیت هم حفظ می‌کند و مخفی می‌نماید؟ مرد در جواب گفت:

یا امیرالمؤمنین! من برای خدا یک گناه کردم و تو سه گناه!، خدا می‌فرماید: «لاتجسسوا» (**تجسس و تفتیش نکنید**) و تو از کار ما تجسس کردی، و خدا می‌فرماید:

«وأتوا البیوت من ابوابها» (**از درهای خانه وارد شوید**) و تو از دیوار

بالا رفته و وارد منزل من شدی، و خدا می‌فرماید: «لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی اهلها» (جز خانه خودتان، خانه دیگری وارد مشوید، تا آنکه آشنایی دهید و بر ساکنان آن سلام کنید) و تو این کار را انجام ندادی!.

عمر دید که حق با مرد گناهکار است... و او را به توبه واداشت.

با چنین تضمین‌ها و تأمین‌هایی، اسلام کفالت همه آزادی و احترام و آرامش فرد را به عهده می‌گیرد، و اگر کسی بر او تجاوز کرد ـ هر کسی که می‌خواهد باشد، در هر مقامی هم که باشد ولو در رأس هیئت حاکمه ـ «قصاص» در انتظار اوست.

اسلام نه در قانون و نه در رویدادهای تاریخی خود ـ آن روزگاری که حکومت واقعی داشت ـ در مسئله حیاتی قصاص و کیفر، میان خلیفه و امیر و میان هیچ فردی از افراد توده مسلمان، هیچ‌گونه امتیازی قائل نشد.

محمد(ص) پیامبر خدا، از مردم می‌خواست تا اگر حقی بر گردن او دارند، با صراحت تمام بگویند و از او بخواهند، و **علی‌بن‌ابیطالب (ع)** با یک نصرانی که لباس جنگی او را دزدیده بود برای محاکمه پیش قاضی می‌روند و چون قاضی دلیلی بر ضد دزد نمی‌یابد، به نفع او رأی می‌دهد، و علی هم در قبال آن فقط تبسمی کرده و بر قاضی اعتراضی نمی‌کند. و **عمربن‌خطاب** از ابن مصری فرد عادی مسلمان می‌خواهد که «**ابن‌الاکرمین**» پسر «**عمروبن‌عاص**» حاکم مصر را بزند، تا راضی شود.

و همچنین... رویدادهایی که فرصت تفصیل آنها نیست و ما به طور اشاره، از آن می‌گذریم و به این اجمال اکتفا می‌کنیم.[۱]

☆☆☆

اسلام، سپس روزی و مایحتاج ضروری هر فرد را در عهده جماعت و مردم تضمین می‌کند: کار و اجرت و مزد منصفانه در زمان نیرومندی و قدرت، ضمانت‌ها و بیمه‌های اجتماعی در زمان تعطیل و دوران ناتوانی و عدم قدرت و در صورت مرض و در زمان پیری و همچنین کفالت کودک شیرخوار و نوباوگان را به عهده دارد تا بزرگ شوند و توان کار را به دست آورند.

ما در این باره، در ضمن صحبت از «**صلح و آرامش اجتماع**» به تفصیل سخن خواهیم گفت و در اینجا همین اشاره به ضمانتهایی برای حفظ فرد، کافی است، و این تضمین‌ها و تأمین‌ها، پس از تسکین و آرامش روحی فرد، با اعتقاد به مبادی مکتب اسلام، موجب تسکین قلب و اطمینان به خود، در زندگی واقعی و عملی می‌شود، اسلام همه وسایل صلح را در درون و وجدان فرد به‌وجود می‌آورد، و شعار آن در این زمینه، همان شعاری است که ما در ابتدای این فصل آن را اعلام کردیم: «**در جهانی که وجدان افراد از آرامش و صلح بهره‌مند نباشد هرگز صلح جهانی برقرار نخواهد گشت**».

---

۱. به فصل «رویدادهای تاریخی» در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» رجوع شود (مؤلف).

صلح و آرامش در خانه

خانه، مأوی و مسکن انسان است و در سایه آن دوران کودکی و کوچکی به سر می‌رسد، و هر کودکی، خواهی نخواهی راه و روش آینده خود را از «**خانه**» یاد می‌گیرد و برنامه زندگی وی در هوای هر خانه‌ای که در آن تنفس می‌کند، شکل می‌گیرد. و چه بسیار بوده‌اند حوادث و وقایعی، که در پرده سینمای زندگی به نمایش گذاشته شده و در تاریخ نیز تأثیراتی کرده که انگیزه‌های ناپیدای آن از عوامل **خانه** وی سرچشمه گرفته است.

بدون شک فردی که در **خانه** خود از صلح و آرامش بهره‌مند نشود، ارزش واقعی صلح را درک نخواهد کرد و طعم آن را نخواهد چشید و هرگز فردی که در اعصابش ناراحتی، و در روحش تشویش، و در جانش نگرانی است، هوادار صلح نخواهد بود.

اسلام، به موازات توجه به روح و درون فرد... و محیط اجتماع بین‌المللی، می‌کوشد که بذر صلح را در **خانه** بپاشد و ریشه آن را در

آنجا محکم سازد زیرا همه اینها به مثابه زنجیر به هم پیوسته‌ای هستند که در بین آنان اتحاد و پیوند ناگسستنی وجود دارد.

پیوند مقدس

اسلام نخست رابطه خانوادگی و داخلی را به صورت روشن و درخشانی تصویر می‌کند که از آن اشعه: مهربانی، عاطفه، محبت و همکاری می‌تابد و بوی عطر می‌آید:

روم ۲۱: از جمله آیه‌های وی این است که برایتان از خودتان همسران آفریده، تا بدان‌ها آرام گیرید و در میان شما دوستی و مهربانی نهاد.

بقره ۱۸۷: آنها پوشش شمایند و شما پوشش آنهایید...

پس این پیوند مقدس پیوند دلها، عامل آرامش و سکون رابطه مهربانی و دوستی است که شما در الفاظ آن هم نرمی و مودت و عاطفه و مهربانی احساس می‌کنید و این مسئله، تعبیر کاملی از حقیقت ارتباطی است که اسلام برای این پیوند انسانی محکم و دوستانه لازم می‌دارد، و این درست هنگامی است که همه هدف‌های این پیوند را نیز در نظر می‌گیرد که چگونه امتداد زندگی با به دنیا آمدن فرزندان بسته به آن است، و این هدف‌ها، شکل پاک و بی‌آلایشی به آن می‌دهد و اسلام به پاکی و صمیمی بودن آن اعتراف می‌کند و روش‌ها و خواسته‌های آن را با همدیگر یکسان می‌کند و از اینجاست که خداوند می‌فرماید:

بقره ۲۲۳:زنان شما، کشت شمایند...

و در واقع به چگونگی ازدیاد و اکثار، و تولید مثل توجه دارد.

اسلام، این خلاء، یا این پناهگاه و مسکن را با تمام قوا مراعات، و با تمام نیرو و ضمانت‌ها احاطه می‌کند و طبق طبیعت و روش کلی اسلام، فقط به پرتوافکنی‌های روحی، و امور معنوی اکتفا نمی‌کند. بلکه برای پشتیبانی آن، برنامه‌های قانونی و ضمانت‌های تشریعی هم بپا می‌خیزند!

اولاً: ضروری است که این پیوند از روی رضا و رغبت و اجازه باشد، زن را بدون اجازه و رضای خود وی نمی‌توان به همسری انتخاب کرد و بایستی که طرفین ـ اگر بخواهند ـ همدیگر را ببینند تا این رضایت و رغبت: جدی، پایدار، حقیقی، ریشه‌دار بوده و از واقعیت و ادراک، برخاسته باشد: «به زنی که می‌خواهید به همسری انتخاب کنید، نگاه کنید، و این برای ادامه زناشویی وسیله خوبی است».[1]

ثانیاً:بایستی این امر، بطور آشکار و علنی باشد و روی این حساب درگوشه وکنار و به طور مخفیانه، مانند جرم وگناه! نباید انجام پذیرد و بایستی «**ایجاب و قبول**» صریح و روشن هر دو طرف، در بین گروهی از شاهدان، بر زبان جاری شود، تا هیچ‌گونه پرده ابهام و تاریکی در برپا داشتن این پیوند درمیان نماند، تا آنجا که برای اعلان عمومی،

---

۱. حدیث نبوی است.

می‌توان از «طبل» هم استفاده کرد تا همه مطلع شوند.[۱]

ثالثاً: این عقد نکاح باید دائمی باشد! و اگر در قصد انسان این باشد که این ازدواج موقتی است، عقد منعقد نمی‌شود!، برای اینکه این پیوند برای ایجاد راحتی و استقرار است و برای آن است که هر دو طرف بتوانند یک زندگی سالمی داشته باشند و در سایه آن، بنا، زندگی کنند.[۲]

---

۱. استفاده از بعضی از این قبیل آلات ـ مانند دایره ـ در عروسی مانعی ندارد و مستحب هم هست.

۲. متأسفانه در این مسئله، یعنی «نکاح موقت» یا «متعه» اختلاف نظر عمیقی بین شیعه و سنی وجود دارد و برادران سنی ما اصولاً آن را صحیح و جایز نمی‌دانند، در حالی که «شیعه» آن را یکی از اعمالی می‌داند که برای نظم اجتماع و رفع احتیاجات جنسی زن و مرد به طور مشروع، ضروری است.

اصولاً اصل تشریع نکاح موقت (متعه) از مسلمات فقه اسلامی به شمار می‌رود. تمام مفسرین و بسیاری از مفسرین اهل سنت مانند: ابوبکر الجصاص در «احکام‌القرآن» حافظ ابوبکر البیهقی در «السنن‌الکبری» حافظ ابومحمد النبوی در تفسیر «هامش تفسیر الخازن» جارالله زمخشری در «الکشاف» قاضی ابوبکرالاندلسی در «احکام‌القرآن» و غیر اینها، تصریح کرده‌اند که آیه ۲۴ از سوره نساء «فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة... هرگاه از طریق متعه زن‌ها را به عقد خود درآورید، مزدهای واجب آنان را بپردازید» درباره تشریع نکاح موقت است، بسیاری از صحابه و تابعین مانند عمربن‌الحصین، جابربن عبدالله، عبدالله‌بن‌مسعود، عبدالله‌بن‌عمر، معاویه‌بن‌ابی‌سفیان، ابوسعیدالخدری، سلمه‌بن‌امیه‌بن‌خلف، معبدبن‌امیه، زبیربن‌عوام، خالدبن‌مهاجر، عمربن‌حرث‌بن‌عباس، علی(ع)، و غیر اینها تصریح به اصل تشرَیع آن کرده‌اند.

علامه شرف‌الدین عاملی در کتاب نفیس «النص و الاجتهاد» ص ۲۲۶ می‌نویسد: «متعه را خدا و پیغمبر مشروع ساختند و مسلمان‌ها از زمان پیغمبر تا زمان عمر بر طبق آن عمل می‌کردند و حتی در زمان خلافت عمر نیز مردم آن را عملی می‌کردند و عمر روزی به منبر

ادامه در صفحه بعد

رفت و گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول‌الله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعةالحج و متعةالنساء، یعنی: دو متعه در زمان رسول خدا مشروع بود و من از آنها جلوگیری می‌نمایم و کسی که مرتکب آنها شود مجازات خواهم نمود و آن دو متعه عبارت است از «متعه حج و متعه نساء» ولی در بطلان این دستور همین قدر بس است که برخلاف دستور قرآن و روایات مأثوره است و اجتهاد در مقابل نص قرآن و دستور پیغمبر است و هیچ‌کس به نص قرآن، حق ندارد از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کند: «ما کان لمؤمن ولامؤمنة اذا قضی‌الله و رسوله امرأ ان یکون لهم الخیرة ـ هیچ مرد مؤمن و زن باایمان حق ندارد وقتی که خدا و رسول او دستوری صادر کردند، اظهار رأی نماید».

آن وقت مرحوم شریف‌الدین می‌نویسد: «ما مسائل مربوط به این موضوع را در ۸ فصل نوشته و در مجلةالعرفان منتشر ساخته‌ایم و خوشبختانه این هشت فصل همه در
کتاب «مسائل فقهیه» آن مرحوم جمع‌آوری شده است و آن هشت فصل عبارت است از: ۱ـ حقیقت این نکاح چیست؟ ۲ـ امت اسلامی به طور اتفاق معتقد به اصل تشریع آن هستند ۳ـ قرآن چه نحوه دلالت بر مشروعیت آن دارد؟ ۴ـ نصوص روایات نیز دلالت بر مشروعیت نکاح موقت دارد ۵ـ قول به نسخ آن و دلیل قائلین به نسخ و جواب آن ۶ـ روایات صحیحی که دلالت دارد فقط خلیفه (عمر) آن را نسخ کرده است ۷ـ کسانی از صحابه و تابعین که بر عمر خرده گرفته و عمل او را نکوهش کرده‌اند ۸ـ عقیده امامیه درباره نکاح موقت و دلیل‌شان راجع به آن.

متأسفانه برادران اهل سنت تمام آیات و روایاتی که در اصل تشریع نکاح موقت وارد شده، نادیده گرفته‌اند و تنها به اجتهاد عمر در مقابل نص اکتفاکرده و درباره آن آراء متضاد و متناقضی ابراز داشته‌اند که علامه امینی در جلد (۶) الغدیر آن اقوال را در ۱۵ قول خلاصه کرده است، بعضی از نویسندگان افراطی ما ضمن جانبداری‌هایی که از طبقه نسوان می‌کنند متعه را مورد انتقاد قرار داده و پنداشته‌اند که این قانون مخالف شخصیت زن است از این جهت اصل تشریع آن را قبول کرده، نهایت آنکه دوران آن را منحصر به صدر اسلام دانسته‌اند که مسلمانان برای انجام وظیفه جهاد، ماه‌ها از وطن و زن و فرزند خود دور بوده‌اند و از لحاظ جنسی در ناراحتی شدیدی به سر می‌بردند و همین امر باعث گردید که اسلام ازدواج موقت را تشریع نماید! ولی اکنون از آن ناراحتی‌ها و عوامل خبری نیست پس دوران آن نیز سپری شده است!

ادامه در صفحه بعد

برای آنکه اسلام محیط خانه را، محیط مساعد و آماده‌ای برای تشکیل خانواده و تربیت کودک بسازد، مخارج زن را به عهده مرد گذاشته و این امر را بر او واجب کرده است، تا به «**مادر**» امکان کوشش کافی، وقت لازم، فراغت خاطر داده شود، و او بتواند «**کودک**» این جوجه کوچک را بزرگ کند و بتواند نظم داخلی خانه را آماده سازد و سر و صورتی به وضع آن بدهد.

مادری که تحت فشار کار بوده و مشکلات آن را به عهده دارد و مقید به حضور سر ساعت، در اداره و کارخانه باشد و نیروهایش پراکنده شود، هرگز نمی‌تواند که روح سالمی در خانه ایجاد کند و

ولی اینها از این معنی غافلند که همان عواملی که باعث تشریع اصل نکاح موقت شده، همان عوامل، به علاوه عوامل تازه‌ای که تمدن جدید برای جوامع بشری پدید آورده عده زیادی از جوانان و مردان و زنان را مجبور می‌سازد که تنها از طریق ازدواج موقت اعمال غریزه جنسی نمایند. زیرا چه بسا مردان و زنانی در اثر: فقر مالی، موانع خانوادگی، اجتماعی و تحصیلی و... قادر نیستند از راه ازدواج دائم، اعمال غریزه جنسی کرده خود را از زیر بار تازیانه‌های آن خلاص کنند، در این صورت این عده بایستی همیشه از اعمال غریزه جنسی محروم باشند و یا بایستی از راه فحشاء و روابط نامشروع که دارای هزاران مفاسد و ضررهای اجتماعی و روانی است اعمال غریزه کنند و یا بایستی از طریق ازدواج موقت که دارای شرایط و مقررات سهل و مخصوصی است از این مهلکه نجات یابند. و برای هر فرد خردمند درستی صورت سوم و نادرستی صورت اول و دوم روشن خواهد بود. برای توضیح بیشتر این مسئله لازم است رجوع شود به: جلد چهارم تفسیرالمیزان ص ۳۲۴ ـ ۲۸۹ و ج ۶ الغدیر ص ۲۲۵ـ۱۹۱ و ترجمه‌الاستغاثه فی‌بدعة‌الثلاثه (جانشینان محکوم) ص ۸۵ ـ ۷۵ و النص والاجتهاد ص ۱۲۶ ـ ۱۲۵ و بلاهای اجتماعی قرن ما ص ۱۶۲ ـ ۱۵۹ و تفسیر مجمع‌البیان جزء سوم ص ۳۲ و مسائل فقهیه، چاپ دوم، ص ۶۹ ـ ۵۵ و کتب فقهی استدلالی.

فرصتی نمی‌یابد که حقوق تربیت کودک خردسال را رعایت کند[1] و علاوه خانه‌های زنان کارگر و کارمند، همانند کاباره‌ها و کافه‌ها، روح سلیم خود را از دست می‌دهد و در آن نسیم روح‌بخش خانگی! نمی‌وزد، زیرا حقیقت «خانه» به‌وجود نمی‌آید مگر آنکه آن را «زن» ایجاد کند، و نسیم خانه در محیط خانه نمی‌وزد، مگر آنکه بهار «زن» فرا رسد! و روح مهربانی و مودت خانه پیدا نمی‌شود مگر آنکه «**مادر**» سرپرست امور خانه گردد.

زن یا همسر یا مادری که وقت وکوشش و نیروی روحی و جسمی خود را در «**کار**» بیرون از منزل صرف می‌کند، در فضای خانه، چیزی جز خستگی و ملال و سهل‌انگاری در کارهای داخلی، به‌وجود نمی‌آورد.

بیرون رفتن زن برای کار و برای به دست آوردن معاش شکست

---

۱. راجع به کارکردن زنان در خارج از خانه و مشکلاتی که در اروپا و آمریکا به بار آورده است مطلب فراوان است و با یک پاورقی نمی‌توان حق مطلب را اداکرد. به مقاله ترجمه بانو منوچهری تحت عنوان: «آیا مادرانی که دارای اطفال هستند می‌توانند به کارهای اجتماعی بپردازند» در اطلاعات شماره ۹۷۸۷ مورخه ۳۷/۹/۲۲ رجوع شود.

همین مشکلات درکشورهای غیر اروپایی نیز به‌وجود آمده است، ماهنامه «اندیشه و هنر» در شماره ۱ دوره چهارم تحت عنوان «مسائل مربوط به کار کردن زن‌ها» مسائلی را مطرح ساخته در ضمن می‌نویسد: «...تعطیل شش هفته قبل از زایمان و شش هفته پس از آن ضروری است لیکن وجود این مقررات در مورد عادات ماهانه، کارفرمایان را تشویق می‌کند که هر چه بیشتر از استخدام زنان خودداری نمایند...» اطلاعات مورخه ۴۰/۷/۲۹ مقاله یکی از زنان روزنامه‌نگار آلمانی را تحت عنوان «کارکردن زنان در بیرون خانه مشکلی بزرگ برای فرزند به‌وجود آورده» درج کرده که نمونه دیگری از مشکلات این امر را روشن می‌سازد.

دردناکی برای خانه است که البته در صورت ضرورت و ناچاری باید بدان تن در داد، ولی در روزگاری که نیازمندی‌های ضروری برای آن نباشد و مردم بتوانند از آن پرهیز و دوری کنند، و در عین حال از روی تقلید بدان تن در دهند... این انجماد و لعنتی است که دل‌ها و عقل‌ها و وجدان‌ها در دوران گمراهی و مادیگری و سرنگونی و سقوط، بدان دچار می‌شوند!؟

مسئولیت کارها؟

در راه استقرار کامل و برقراری نظم خانگی و از بین بردن کشمکش و هرج و مرج داخلی، اسلام «مرد» را به سرپرستی امور برگزیده است و این فقط برای ایجاد دیسیپلین و نظمی است که اسلام شدیداً به آن علاقمند است، تا آنجا که پیامبر اکرم امر می‌کرد:

«وقتی دو نفر از شما توده مسلمان، برای انجام کاری می‌روند باید یکی از آنان سرپرست و مسئول کار شناخته شود».[1]

بدون شک توحید و وحدت رهبری، برای سلامتی «**کشتی**» ضروری است و «**کشتی‌خانه**» هم باید رهبری صحیحی داشته باشد تا ساکنین خود را در دریای اجتماع، سالم نگهدارد و ترتیب و نظم آن را از هم پاشیدگی باز دارد.

---

۱. جوابی است به «تز» غیرمعقول و ضداسلامی «نظم در بی‌نظمی است» که متأسفانه در میان گروهی از مردم ما! عملاً شایع است و تا زمانی که این وضع درهم و برهم اصلاح نشود و نظم و حسابی درکار نباشد، امید نجات در بین نخواهد بود.

البته در اینجا نمی‌توان گفت که اسلام جانب مرد را نگه داشته و رهبری خانه را به او سپرده است، برای اینکه باید قدری تأمل کرد و انصاف داد و دید که عقل و منطق سلیم به چه کسی اجازه رهبری می‌دهد؟ به زنی که به حکم وظیفه اولی خود در رعایت کودک و بسط روح مودت در محیط خانه، دارای عواطف و احساسات بی‌آلایش و رقیقی است! یا به مردی که اسلام او را مأمور پرداخت مخارج خانه ساخته، تا زن بتواند مسائل داخلی و مشکلات خانه را حل کند و نیرو وکوشش خود را در آن راه صرف نماید؟.

اسلام، به طور کلی، رهبری برای ایجاد نظم و ترتیب در عمل را، لازم می‌داند و مرد را برای این کار انتخاب می‌کند، زیرا که مرد، در خلقت و تجربه‌های روزمره خود، برای انجام این وظیفه باریک و سنگین، بهتر از شریک زندگی خود می‌باشد.

وقتی ما مسئله را به این سادگی و روشنی مطرح سازیم، حقیقت سروصداهای بی‌جا و غیرمعقولی را که گروهی در این زمان، زبانزد عام و خاص کرده‌اند، و مدعی شده‌اند که آزاد فکری! و آزاد اندیشی موجب پیدایش این «**سر و صدا**» شده و آن را موضوع اساسی بحث و بررسی قرار داده است، کاملاً روشن می‌شود.

در واقع هیچ‌گونه مبارزه‌ای بین زن و مرد، علیه همدیگر نیست و نباید باشد. و این رژیمی است که اسلام به وسیله آن می‌خواهد حلقه‌ای از حلقه‌های صلح و آرامش در خانه را پدید آورد و در حقیقت ضامن استقرار و امنیت خانه است، ولی متأسفانه در

دوران‌های سقوط و انحطاط اجتماعی و در عصر آزادی، از مسائل جدی و اساسی انسانی، برای اجتماع جز پرچم و شعار! و پوسته ظاهری!، چیزی باقی نمی‌ماند.

آمیزش و آرایش!

در راه آرامش خانه و خانواده، و بسط و توسعه اطمینان و اعتماد و یقین به همدیگر در محیط خانه، **اسلام از آرایش و تجمل برای دیگران و از آمیزش آزاد با اجنبی**، منع کرده[1] و حتی زنان پیامبر را به عفت و

---

۱. روابط آزاد مفاسدی دارد که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

الف ـ کورتاژ: زنی که هر لحظه‌ای خود را در آغوش مردی می‌افکند او چگونه قدرت و حوصله دارد، دوران حاملگی و بچه‌داری را تحمل نماید؟! روی این جهت دیده می‌شود در یک مملکت هشت میلیونی سوئد در سال، بیش از ۴۰۰۰ فقره کورتاژ قانونی صورت می‌گیرد! (کیهان ۳۹/۱۲/۲۹) و در ایالات متحده آمریکا در مدت یک سال بالغ بر یک میلیون فقره کورتاژ صورت گرفته است (کیهان ۴۰/۲/۲۴).

ب ـ شیوع امراض مقاربتی: در ایالات متحده و بریتانیا بیماری‌های مقاربتی در بین اطفال به نحو عجیبی اشاعه یافته است. طبق آماری که در آمریکا منتشر شده یک‌ششم جوانان مبتلا به سفلیس و یک‌چهارم آنها مبتلا به سوزاک هستند. در میان اطفالی که بین ۱۰ تا ۱۴ سال دارند نسبت ابتلاء به این‌گونه امراض ۵۹/۶ درصد است و بین اطفالی که ۱۵ تا ۱۹ سال دارند این نسبت ۷۸/۳ درصد می‌باشد.

به این ترتیب در سال ۱۹۵۹ با مقایسه با سال گذشته این نسبت ۱۴/۳ درصد در مورد کودکان ۱۰ تا ۱۴ ساله و ۱۱/۴ درصد در خصوص کودکان ۱۵ تا ۱۹ ساله ترقی کرده است. به طور کلی سفلیس به ۸/۱۷۸ درصد و سوزاک به نسبت ۳۲/۸ درصد اشاعه یافته است (کیهان ۳۸/۱۲/۸).

گرچه ممکن است بعضی خوش‌باورها خیال کنند که با پیشرفت علم طب و بهداشت در

ادامه در صفحه بعد

ممالک راقیه اکنون این‌گونه مرض‌ها در آن سامان ریشه‌کن شده است، لیکن برای رفع این اشتباه لازم است به آمار زیر توجه شود:

«طبق آمارهایی که در هفتاد و دو کشور به دست آمده است روز به روز بر تعداد مبتلایان به بیماری‌های مقاربتی افزوده می‌شود برای مثال در دانمارک بیماری سفلیس در فاصله ۶۰-۱۹۵۷ هشتاد و پنج درصد افزایش یافته است و در همان سال نیز در ایالات متحده آمریکا بیماری سفلیس ۵۵ درصد افزایش یافته است (کیهان ۴۰/۹/۷).

ولی این معنی را نباید فراموش کرد که عده‌ای که خود را با مراجعه به اطباء خصوصی معالجه کرده‌اند، تعدادشان در آمار نیامده است، وگرنه تعداد مبتلایان به امراض مقاربتی در آن سامان بیش از این مقدار خواهد بود.

ج - بیماری‌های روانی و اعتیادات: آمار بیماران روانی که در بیمارستان‌های آمریکا بستری هستند، بالغ بر یک میلیون و هشتصد هزار نفر است و آمار معتادین به الکل در آن سامان بالغ بر ۶۰ میلیون نفر است (معارف جعفری سال ۲ تحت فلسفه تعدد زوجات).

د - قتل و جنایت در راه روابط آزاد: از آن جایی که اشاره به تک تک آن حوادث کاری بی‌فایده است، چه کسانی که با مطبوعات سر و کار دارند از اینگونه حوادث دیده و خوانده‌اند و هم از حوصله ما اکنون بیرون است، از این جهت مطالعه بیشتر این بحث را به عهده خود خوانندگان وامی‌گذاریم.

هـ - عاقبت کار فرزندان روابط آزاد چه خواهد شد؟

شاید مهمترین بدبختی که روابط آزاد برای اجتماع بشریت به بار آورده و می‌آورد مربوط به حلال‌زاده‌هایی باشد که از اینگونه روابط به‌وجود می‌آیند!

اینگونه فرزندان با همه جلوگیری‌هایی که در دنیای فعلی از تولد آنها به عمل می‌آید (کورتاژ و خوردن دارو) در عین حال طوری که آمار نشان می‌دهد، روز به روز در حال افزایشند. در پاریس طبق آماری که در دست است میان ۴۳۵۱۵ کودک ۴۱۴۵ کودک غیرقانونی است. در سوئد هر سال ۱۷۰۰۰ کودک نامشروع متولد می‌شود در حالی که جمعیت آن در حدود ۷ میلیون نفر است!

در انگلستان طبق آمار موجوده از هر بیست نفر فرزندی که متولد می‌شود یکی غیرقانونی است و در آمریکا طبق بیان «دکتر جرج لاونشتین» تنها در سال گذشته بیش از دویست هزار

ادامه در صفحه بعد

پاکدامنی و خود نشان ندادن و تحفظ امر می‌کند:

احزاب ۵۹: ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنان بگو، روپوشهایشان را به خودشان بپوشانند...

نور ۳۰ ـ ۳۱: **به مردان مؤمن بگو** دیدگان خویش بازگیرند و فروج خویش نگهدارند، این برای ایشان پاکیزه‌تر است که خدا از کارهایی که می‌کنند آگاه است. **و به زنان مؤمن بگو** دیدگان خویش بازگیرند و فروج خویش حفظ کنند و زینت خویش نمایان نکنند، جز آنچه آشکار است، و سرپوشهایشان را به گریبان‌ها کنند و زینت خویش نمایان نسازند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان، یا پدرشوهرانشان یا پسرانشان یا پسر شوهرانشان یا برادرانشان، یا برادرزادگانشان، یا خواهرزادگانشان، یا زنانشان، یا آنچه مالک آن شده‌اند، یا مردان بی‌تمنا که مستقل نیستند، یا کودکانی که از نگفتنی‌های زنان خبر

طفل غیرقانونی به دنیا آمده که در حدود صد و ده هزار آنها مربوط به دختران شوهر نکرده‌ای است که سنشان از ۲۰ سال کمتر بوده است.

در اینجا یک سئوال پیش می‌آید و آن اینکه، نگهداری و تعلیم و تربیت این کودکان بی‌گناه به عهده کیست؟ و عاقبت کارشان چه خواهد شد؟

البته خواهید گفت: شیرخوارگاه‌ها و پرورشگاه‌ها عهده‌دار این وظیفه سنگین خواهند بود ولی آیا دایه می‌تواند کار مادر را انجام دهد؟

به طوری که آمار نشان می‌دهد و تجربه نیز ثابت کرده است فرزندانی که از مهر مادری و محبت پدری بهره‌مند نگشته و در کانون گرم و با محبت خانواده تربیت نشده‌اند، اغلب جانی، قاتل، خائن، گانگستر، بداخلاق... بار می‌آیند.

در اینجا لازم است عین اعتراف رئیس شورای زنان ایران را ذیلاً بخوانید:

«از تجربیات و نتایجی که از ۲۵ کنفرانس جهانی زنان به دست آمده، معلوم می‌شود اطفالی که از مهر و عواطف مادری بهره نمی‌برند بداخلاق، جانی، دزد... بار می‌آیند».

ندارند و پای نکوبند که آنچه از زینتشان نهان شده معلوم شود،ای گروه مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید شاید رستگار شوید.

از حقوق مرد و زن، هر دو این است که هرکدام از یکدیگر مطمئن باشند و مرتکب کارهایی نشوند که احساسات و عواطف همسر خود را جریحه‌دار می‌سازد و فکر او را از راه راست منحرف می‌کند و اگرچه این انحراف و ناراحتی منجر به سقوط و جرم هم نشود!. ولی چون رابطه «**پیوند مقدس**» را سست و متزلزل می‌سازد و اعتماد و اطمینان کامل را از بین می‌برد، بایستی از آن پرهیز کرد و دوری جست. این انحراف در عواطف و احساسات، و سپس سقوط و گناه، تا آخرین مرحله آن، همه روز و در هر ساعت در اجتماعات و محیط‌هایی که زنان با اجنبی آمیزش و روابط دارند و خود را زینت کرده و آرایش نموده نشان می‌دهند، به وقوع می‌پیوندد و خانواده‌ها را بر باد می‌دهد.

از ادعاهای مسخره‌آمیز و دروغ‌های شاخداری که فراریان از میهن و لاابالیان اروپا و آمریکا گفته‌اند و ظاهربینان و مقلدین میمون صفت آنان در سرزمین‌های اسلامی، شایع کرده‌اند این است که: آمیزش زن و مرد، ادراک و احساس انسان را پاک می‌سازد!.

و انگیزه‌های فشار دیده و عقده‌های درونی را از بین می‌برد! و زن و مرد، آداب سخن و معاشرت را یاد می‌گیرند! و تجربه‌هایی که باعث جلوگیری از سقوط است! می‌آموزند! و علاوه بر اینها، اصولاً انتخاب روش زندگی ناشی از تجربه کامل، خود ضامن نگهداری هر دو جنس

است زیرا این انتخابی است که از روی رضا و میل و پس از تجربه کامل! به دست آمده است...

ولی این ادعایی است که واقعیت انحراف‌ها و سقوط‌های دائمی و روزافزون و بحران‌های همیشگی در عواطف و احساسات، و ویرانی خانه‌ها در اثر طلاق یا حتی بدون طلاق، و شیوع خیانت‌های غیرانسانی در این اجتماعات متمدن! آن را طرد و تکذیب می‌کند.

«**تجربه کامل**» مانع از آن نمی‌تواند باشد که در زندگی مرد یا زن، با آمیزش آزاد! **فرد ثالثی** پیدا شود که جاذبه بیشتری داشته باشد؟ در این صورت تکلیف چیست؟ و چه می‌تواند باشد؟ یا باید مرد و همچنین زن، به سوی این خواست قلبی! و هوی و هوس بروند، یا اینکه برای خودداری لازم و واجب، با هوای نفس مبارزه کنند، و قهراً به تشویش و نگرانی و اضطراب و بحران‌های روحی و ناراحتی‌های عصبی گرفتار شوند... و بدون شک هیچ‌کدام از این دو امر، راهبر صلح و آرامش در قلب، نبوده و موجب ایجاد اطمینان و توکل در روح و امنیت و اعتماد در خانه‌ها نخواهد بود و بشریت را به سوی فحشاء و غرق شدن در حیوانیت و سقوط در هرج و مرج عالم حیوانات و شهوت‌رانی‌های آزادانه آن، خواهد کشانید.

اما درباره افسانه کسب تجربه کامل! و تکمیل گفتار و سخن گفتن! و یادگرفتن معاشرت پاک و بی‌آلایش!.. باید از آنها پرسید که: **دختران دبیرستان‌های آمریکایی چند درصد حامله و باردار هستند؟** تا حقیقت این افسانه هم روشن شود، فقط در یکی از شهرهای آمریکا این رقم به ۴۸

درصد رسیده است.[1]

اما چگونگی امر، در میان خانواده‌های خوشبخت را، از نسبت خانواده‌های ویران‌شده از طلاق در آمریکا، پس از رواج و شیوع «**روابط آزاد**» و «**کسب تجربه کامل**» باید پرسید. این مسئله با ازدیاد روابط آزاد و تکامل تجربه! به طور روزافزون بیشتر می‌شود و این

---

۱. آمار سخن می‌گوید:

در سال ۱۹۷۵ تعداد ۲۰۱۷۰۰ طفل نامشروع در آمریکا متولد شده و در عرض ۲۰ سال گذشته ۵٪ افزایش یافته است. در همین سال مادرهایی که بدون تشریفات ازدواج آبستن شده بودند تعدادشان به ۴۴ هزار نفر می‌رسد که سن اکثر آنها کمتر از ۱۸ سال بوده است. بیلان کورتاژهای یک‌ساله ایالات متحده آمریکا بالغ بر یک میلیون فقره است که ۶۵ درصد آن مربوط به مناسبات نامشروع و روابط آزاد و ۵۰ درصد آن مربوط به دختران شوهر نکرده می‌باشد (رجوع شود به ص ۱۳۶ کتاب بلاهای اجتماعی قرن ما).

مجله «اطلاعات هفتگی» می‌نویسد: «تنها در کشور آمریکا، در سال ۱۹۶۱ میلادی آمار رسمی نشان می‌دهد که چهارصدهزار دختر فریب خورده به ورطه هولناک فساد کشیده شده‌اند و ۴۰۰/۰۰۰ کودک نامشروع تحویل جامعه آمریکا داده‌اند.

البته سرنوشت کودکان با نداشتن مادر و خانواده، معلوم نیست چگونه خواهد بود.. با کمی دقت به این آمار و مقایسه آن با ۲۳ سال قبل یعنی سال ۱۹۳۸ میلادی که تعداد دختران فریب خورده ۳۰/۰۰۰ نفر بوده متوجه می‌شویم که انحطاط اخلاقی و فساد در جامعه آزاد! آمریکا با سریع‌ترین سیر صعودی راه خود را پیموده است و همین امر بزرگترین مشکل را برای متفکرین علوم اجتماعی به بار آورده است. و البته این حقیقت تلخ و افسانه‌نمای امروز هنوز هم ادامه دارد.. هنوز هم دختران فریب می‌خورند.. هنوز هم..

این رقم، منحصر به آمریکا نیست و ارقام مشابه در کشورهای دیگر، انحراف اخلاقی نسل جوان را اعلام می‌دارد.

این ارقام زنگ خطر و ناقوس «تباهی اخلاق» را در جوامع بشری به صدا در آورده‌اند: در آلمان ۳۷۵/۰۰۰ نفر دختر، در فرانسه ۳۹۰/۰۰۰ نفر دختر، در انگلستان ۲۱۵/۰۰۰ نفر دختر فریب خورده‌اند..».

نسبت وحشت‌آور را از آمار زیر کاملاً درک می‌کنید:

تاریخ	درصد
سال ۱۸۹۰ میلادی	۶ درصد
سال ۱۹۰۰ میلادی	۱۰ درصد
سال ۱۹۱۰ میلادی	۱۰ درصد
سال ۱۹۲۰ میلادی	۱۴ درصد
سال ۱۹۳۰ میلادی	۱۴ درصد
سال ۱۹۴۰ میلادی	۲۰ درصد
سال ۱۹۴۶ میلادی	۳۰ درصد
سال ۱۹۴۸ میلادی	۴۰ درصد

بقیه هم در انتظار باشند، بقیه خانه‌ها هم از پشت سر می‌آیند!.

بقیه خانه‌های ویران شده در زیر تازیانه شهوت‌های نابود کننده و هوس‌ها و خواست‌های گوناگون و بحران‌های جانگداز که به وسیله آن در اجتماع به هم آمیخته، عواطف و احساسات را از سیر خود منحرف می‌سازد و در نتیجه برای زن و مرد، مزایای جدیدی! کسب می‌کند. یعنی برای زن و مرد هر دو، رفیقان نوینی پیدا می‌شود و یا شکار جدیدی نصیبشان می‌گردد! و خانواده‌ها، در چهارراه حوادثی می‌مانند که هر دقیقه ممکن است برای زن یا شوهر، به واسطه شخص ثالث و فرد جدیدی، به‌وجود بیاید.

مسئله در همچو جامعه‌هایی به جایی رسیده که اگر امکان‌پذیر بود! زن و شوهر، همدیگر را همانند یک تحفه یا یک گردن‌بند، به

همدیگر به‌عنوان دوستی هدیه می‌کردند.[1]

ولی هنگام آن رسیده است که بشریت از این نظریات عجیب و غریبی که درباره آزادی روابط زن و مرد پیدا کرده و معتقد شده که این امر موجب تجربه بوده، و تجربه موجب اختیار راه است، دست بردارد.

این نظریات، شاید در بدو نظر، منطقی به نظر برسد ولی تجربه‌ها و آزمایش‌های واقعی که در خود آمریکا به مرحله نهایی خود رسیده است، کافی است که زرق و برق این منطق غیرواقعی را از آن سلب کند، زیرا آمیزش آزاد زن و مرد و روابط آنان موجب پاکی نظرها نشده، بلکه باعث شیوع مرحله حیوانیت کامل انسان‌ها گشته است که بدون کوچکترین قید و شرطی حاضر به انجام خواست‌های شهوانی بدنی است.

این تجربه کامل و آزادی مطلق علاوه بر اینکه منجر به انتخاب راه صحیح نشده، بلکه علت‌العلل نارضایتی‌ها و ناراحتی‌های خانوادگی و عامل اصلی و اساسی از هم پاشیدگی خانواده‌ها و پیدایش طلاق‌ها وگرسنگی‌ها و بدبختی‌ها شده است.[2]

---

۱. ظاهراً استاد نمی‌دانست که این افتضاح شرم‌آور و ضدبشری هم چندی پیش در آمریکا به وقوع پیوست و چند موجود دو پا، به نام «انسان»! در ایالت «آیداهو» زنان خود را به مدت سه‌هفته با همدیگر عوض کردند!! این امر، در آمریکا غوغایی به پا کرد و آقایان انسان‌نمایان متمدن، به پای میز محاکمه کشیده شدند تا بلکه «عفت عمومی جریحه‌دار» نشود!. شرح این ماجرا در جراید تهران نیز چند سال پیش نوشته شد.

۲. در ایالت کالیفرنیا در سال ۱۹۵۶ در مقابل ۸۷۴۵۲ فقره ازدواج ۴۲۴۷۱ فقره طلاق ـ یعنی در برابر هر دو ازدواج یک طلاق ـ رخ داده است.

ادامه در صفحه بعد

تجربه‌های مردم آمریکا در این موضوعات، عملاً نظریه «**فروید**» و هوادارانش را در لزوم آزادی معاشرت، طرد کرده و شکست خورده اعلام می دارد. این تجربه‌ها، با صدای بلند فریاد می‌زند که: آمیزش و اختلاط زن و مرد موجب تحریک و تهییج طرفین می‌شود، و این تحریک یا باید به مرحله نهایی خود برسد! تا آتش آن موقتاً خاموش گردد ـ و البته بعداً از نو شروع شود ـ و یا آنکه به مرحله نهایی پست مادی خود نرسد ـ و آن وقت است که نوبت ناراحتی‌ها و فشارهای عصبی و امراض گوناگون دیگر، فرا می‌رسد.

فقط راستگویی و واقعیت علمی است که در سایه تجربه‌های روزمره آمریکا و اروپا می‌تواند تجدید نظر کاملی در این نظریات به‌وجود بیاورد.

این تجربه‌ها کاملاً نشان می دهد که خواست‌های شهوی و جسمی

در ایالت «آلاباما» در سال ۱۹۷۵ در برابر ۱۹۸۶۷ فقره ازدواج تعداد ۱۲۵۱۷ فقره طلاق واقع شده که به این ترتیب در مقابل هر سه ازدواج دو طلاق وقوع یافته است. البته این آمار چند سال پیش چند سرزمین مترقی! است و اینک آماری از کشورهای کمونیستی:

اداره آمار مجارستان اعلام کرد که آمار طلاق در این کشور به حداکثر خود رسیده است. در گزارش اداره آمار گفته شده است که در سال ۱۹۶۱ میلادی بیش از ۱۷ هزار طلاق در این کشور ۱۰ میلیونی انجام گرفته است و تقریباً نیمی از این طلاق‌ها به درخواست زنان انجام گرفته است.

«مهمترین عامل طلاق‌ها داشتن روابط خارج از زناشویی و یا پیدایش شخص سوم در زندگی زن و شوهر بوده است.» (از: مجله مکتب اسلام، شماره ۱۲، سال چهارم ـ چاپ قم).

متأسفانه در یک پاورقی نمی‌توان آمارهای مربوط را به طور کامل نقل کرد، در این باره به کتاب پُر ارزش «طلاق و تجدد» تألیف آقای مهدی هادوی که یکی از قضات عالی‌رتبه دادگستری بوده و اکنون رئیس دادگستری «قم» می‌باشد، و همچنین به کتاب «زن و انتخابات» تألیف دوستان عزیز ما، رجوع شود.

انسان به اندازه‌ای نیرومند است که تنها با آمیزش ساده از بین نمی‌رود و خواهی‌نخواهی به جاهای باریکی می‌کشد... با بو کردن طعام، معده گرسنه شما ساکت نگشته و سیر نمی‌شود، بلکه اشتها و میل آن بیشتر می‌گردد و شما گرسنگی آن را، مگر برای مدت کوتاهی، حتی با غذاهای خوب و پُر چربی هم نمی‌توانید از بین ببرید و در گرسنگی های بعدی هم ناچارید غذاهایی از نوع غذای نخستین، به او بدهید!! خواست و انگیزه جسمانی نیز همانند گرسنگی معده، دائمی است و خداوند توانا آن را برای ادامه زندگی بشر، لازم و ضروری خواسته است و این واقعیت تجربه‌های آمریکا و اروپا در برابر نظریه‌ها و خیالات کاملاً قد علم می‌کنند!.

اسلام همه اینها را پیش‌بینی کرده و از اینجاست که به نرمش نشان ندادن زن اشاره می‌کند و از آمیزش و اختلاط او منع می‌کند و به پوشش چشم دعوت می‌نماید، و آرایش برای دیگران را تحریم می‌کند.

آری اسلام می‌خواهد که وجدان‌ها و دل‌ها سالم بمانند و جان‌ها و قلب‌ها آرامش یابند و خانه‌ها و خانواده‌ها در امن و امان باشند.

اسلام آرامش لانه و جوجه! آن را که ملک خالص زن یا شوهر نیست، می‌خواهد، زیرا آنان وظیفه دارند که از این جوجه کوچک نگهداری کنند و امانت‌دار و حافظ آن هستند و نگهبان زندگی تازه شروع شده وی می‌باشند.

حدود و کیفرها

اسلام از شیوع و رواج فحشاء در اجتماع، شدیداً نفرت دارد:

نور ۱۹:کسانی که شیوع و شهرت کار بد در میان مؤمنان را دوست دارند عذابی دردناک دارند...

اسراء ۳۲:نزدیک زنا مشوید که کاری زشت و روشی بد است.

بدون شک شیوع فحشاء اثر بارزی در سست کردن بنیادهای اجتماعی دارد، ولی چیزی که در اینجا برای ما مهم است، تأثیر آن در آرامش و امنیت خانه و تمایل شدید اسلام برای حفظ آن است.

اسلام نخست از وسایل پیشگیری، شروع می‌کند: به نرمش نشان ندادن برای اجنبی امر می‌کند، آرایش برای بیگانه را تحریم می‌نماید، و از آمیزش و رابطه آزاد زن و مرد نهی می‌کند. و در واقع بدین‌وسیله از گرفتاری‌ها جلوگیری می‌نماید، و سپس از فحشاء نهی نموده و آن را با کفر و شرک هم‌ردیف می‌شمارد و شرایط سهلی برای زناشویی قائل می‌شود تا مسئله زناشویی زودتر عملی شود. اگر کسی با همه این شرایط سهل، نتوانست زناشویی کند، او را به **روزه** گرفتن دعوت می‌کند تا آتش شهوت وی خاموش گردد:

«ای جوانان! هر کس از شما می‌تواند، ازدواج کند، زیرا راه حفظ چشم و خواستهای جسمی آن است، و هر کس نتوانست او روزه بگیرد که روزه قاطع شهوت است» و از طرفی اسلام مسئله ورزش و اسب‌سواری را هم بیشتر به خاطر این خصلت دوست دارد، تا هدف‌های قهرمانی! آن!...

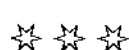
بدون شک، تربیت اسلامی معتدل و به هم پیوسته است و راههای تحریک و عوامل گمراهی را با تحریم آرایش و نرمش در گفتار و الزام به عدم آمیزش، جز در صورت نیازمندی ضروری به ضمیمه نفس‌کشی با روزه و ورزش‌های صحیح، و اقدام به ازدواج، به مجرد به دست آمدن وسیله آن، به روی مردم می‌بندد و همه اینها عوامل مثبتی در خودداری و نگهداری نفس و هوای جسمانی است.

مقلدین میمون‌صفت ما در اینجا و فراریان از میهن در خارج از کشور می‌گویند این خودداری و حفظ نفس ناچار به پیدایش عقده‌های روانی منجر می‌شود!...

علت پیدایش این نظریه آن است که آنان برای اجتماع و مدینه فاضله خود!! بهتر از این صورت ناپاک تصویر دیگری نمی‌توانند بکشند: جوانان خودسر رو آورده به دختران عصیان‌کرده، سینه‌ها و بازوها و ران‌های باز و عریان، نگاه‌های هوس‌انگیز در چشم‌ها و شهوت‌های آلوده درلبها، که همه آنها را فیلم‌های محرک و عکس‌های شهوت‌بار روزنامه‌ها و مجلات و آوازهای رقاصان و خوانندگان! در رادیو و تلویزیون، تحریک می‌کند و به پشتیبانی آن، عیاشی و شهوت‌رانی آزاد و لاابالیگری و سقوط اخلاقی از طرفی و ناموس‌فروشان و دلالان محبت از طرف دیگر به کمک می‌آیند...

در اجتماعی که شکل و صورت آن چنین باشد خودداری موجب عقده درونی خواهد شد، چون همه عوامل فتنه و تحریک از هر طرف آزادانه هجوم آورده است و بدون شک همچو اجتماع هرگز آرامش نخواهد یافت و دلهره‌ها و

اضطراب‌ها همیشه در آن رواج داشته و صلح و آرامش در خانه‌های آن مقدور نخواهد بود.



ولی اجتماع اسلامی، به طور کلی و از نقطه‌نظر اساس و ریشه، با این اجتماع فرق فاحشی دارد. **اجتماع اسلامی با اسراف و عیاشی مبارزه می‌کند و آن را به شدت تحریم می‌نماید و با فقر و بیکاری و گرسنگی می‌جنگد و با آمیزش و آرایش زن برای دیگران، و با عوامل محرک شهوت نامشروع مبارزه می‌کند و پس از همه اینها خلاء موجود در زندگی را با افکار و آمال مربوط به جهاد و کوشش در راه خدا و در راه نجات انسانیت، پُر می‌کند** و اصولاً با ایجاد کار و کوشش لازم، وقتی برای بیکاری و ولگردی باقی نمی‌گذارد، در چنین اجتماعی دیگر برای زنان و مردان بیکار و عیاش میدان عمل پیدا نمی‌شود و آنان فرصتی نمی‌یابند که نیروهای انسانی خود را در شهوت و عیش و نوش نامشروع و شب‌نشینی و مجالس رقص و فساد تلف سازند.

اسلام از نخستین مرحله، اجازه نمی‌دهد که پیاله‌های می و شراب، خون را در رگها به حرکت درآورد و سینه‌های باز و لبهای شهوت‌انگیز، نگاههای آلوده، مردان را به سوی خود بخوانند و سپس دستور دهد که خود را نگهدارند و شهوت‌های خود را بکوبند!.

هرگز چنین نیست.. اسلام مسئله را همه‌جانبه‌ای بررسی می‌کند و از نخستین گام، جلو عوامل فتنه و تحریک را می‌گیرد و سپس به مردم

تعلیماتی می دهد، بدون آنکه فشار و زور و مشقتی در کار باشد. اگر پس از همه این عوامل طبیعی پیشگیری، باز هم کار زشتی به وقوع پیوست و فساد و فحشایی به‌وجود آمد، در راه آرامش خانه و حفظ وحدت و یگانگی اجتماع بر مردان و زنان بدکار کیفرهای دردناکی را لازم می دارد:

نور ۲ ـ ۳:زن زناکار و مرد زناکار هر یک از آنها را یکصد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز دیگر ایمان دارید در کار دین خدا نسبت به آنها مهربانی نکنید وگروهی از مؤمنان درکار مجازاتشان حضور یابند. مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک نگیرد و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک نگیرد و این کار برای مؤمنان حرام است.

ولی شما، از مقلدین میمون‌صفت، در اینجا، و فراریان از میهن در آنجا! می‌شنوید که این کیفر، کیفر سخت و بی‌رحمانه‌ای است!. اما ویرانی خانه‌ها و نابودی خانمانها و اضطراب دائمی و از بین بردن ناموس‌ها سخت و بی‌رحمانه نیست؟!...

در واقع این کیفر برای آن سنگین و بی‌رحمانه است که شهوت‌رانان و عیاشان، سنگینی و عذاب تازیانه‌ها و سنگ‌ها را در بدن خود احساس می‌کنند، چون خود، اهل این کارها هستند اینها به نام قوانین متمدنانه! و به اسم انتقاد از کیفرهای اسلام، می خواهند از خود دفاع کنند و به اعمال ننگین خود صحه بگذارند در حالی که آنان در واقع خواستار زندگی اولیه حیوانی هستند.

با وجود اینها، اسلام این کیفرها را در صورتی لازم می داند که جرم

مسلم باشد و هیچ‌گونه شبهه‌ای در کار نباشد و در صورتی سنگسار کردن را واجب می‌داند که شخص مجرم همسر داشته باشد، اما کسانی که همسر نداشته باشند، مجازات آنها خفیف‌تر بوده و از «تازیانه» تجاوز نمی‌کند.

پیامبر(ص) می‌فرماید: «حدود و کیفرها را، با شبهات بردارید» یعنی در صورتی که شبهه‌ای در کار باشد حد را نباید اجرا کرد، برای اینکه بزه و جرمی که در آن شبهه‌ای باشد جرم وگناه واضح و آشکار نیست و آن سزاوار تخفیف و عطف توجه است.

در تنبیه و تعزیر کسی که آشکارا مرتکب جرم نشده باید شهود ـ که در زنا چهار نفر باید باشند ـ آن را ببینند و همه آنان باید عادل باشند و همگی بدون اختلاف در کیفیت وقوع آن، باید تصریح کنند که آن عمل انجام شده است، وگرنه نه سنگساری در کار خواهد بود و نه تازیانه‌ای.[1]

و علاوه، وقتی که دانستیم که تفتیش خانه و بالا رفتن از دیوار، ممنوع است، روشن می‌شود که اثبات جرم و دیدن چهار شاهد عادل، به آن نحوی که اسلام برای اقامه حد لازم می‌داند، جز در صورت تظاهر و تهتک آشکار در اماکن عمومی امکان‌پذیر نخواهد بود، و این عمل، یعنی ارتکاب گناه به صورت علنی و آشکار، جریحه‌دار ساختن عفت عمومی و شایع ساختن فحشاء در یک

۱. بلکه شاهدان مغرض دروغگو که نتوانند تهمت کذایی را ثابت کنند، تنبیه می‌شوند و تازیانه می‌خورند تا دیگر به کسی تهمت نزنند.

اجتماع است و با این وصف هیچ‌گونه کیفری را، عقلاء و صاحبان فطرت‌های پاک، شدید و سنگین و بی‌رحمانه نخواهند شمرد.

برای جلوگیری از تهمت‌های ناروا و شیوع افتراء، اسلام کسی راکه زنان پاکدامن را متهم سازد، و نتواند چهار شاهد بیاورد با تازیانه خوردن و محروم شدن از اطمینان و مورد اعتماد بودن و قبول شهادت، کیفر می‌دهد:

نور ۴ ـ ۵:کسانی که به زنان عفیفه نسبت زنا دهند و آنگاه چهارگواه نیاورند، هشتاد تازیانه به آنها بزنید و هیچ‌وقت شهادتی از آنها نپذیرید که آنها فاسقانند، مگر کسانی که از پس این، توبه آورده، و به صلاح آمده‌اند که خدا آمرزگار و رحیم است.

و این برای آن است که بازار تهمت و شایعه دروغ، گرم نشود و اضطراب و ناراحتی در میان مردم و خانه‌ها شایع نگردد و به جای اطمینان و اعتماد، شک و ترس در اجتماع رونق نیابد:

نساء ۱۴۸: خدا، آشکاراکردن گفتار بد را دوست ندارد مگر از آنکه ستم دیده است و خدا شنوا و دانا است.

اگر مرد، همسر خود را متهم سازد و شهودی هم نداشته باشد اسلام با در نظر گرفتن موقعیت خانه‌ها و عدم امکان حضور شهود، مرد را از کیفر معاف می‌دارد، ولی به شرط آنکه چهار بار شهادت از خدا بیاورد که او راستگو است. و شهادت پنجم برای آن باشد که اگر دروغگو باشد، لعنت خدا بر او باد!. و زن را نیز از کیفر حفظ می‌کند، اگر چهار شهادت به خدا بیاورد که مرد دروغ می‌گوید و شهادت پنجم

برای آن باشد که خشم و غضب خدا بر وی باشد اگر مرد راستگو باشد:

نور ۷ ـ ۸: و کسانی که به همسران خویش نسبت زنا دهند و گواهانی جز خویشتن ندارند، یکیشان چهار بار به نام خدا شهادت دهد که راستگوست. و شهادت پنجم برای اینکه اگر دروغگو باشد لعنت خدا بر او باد. و چهار بار شهادت زن به نام خدا که شوهرش دروغگو است، مجازات را از او ساقط می‌کند، شهادت پنجم آنکه اگر شوهرش راستگو باشد غضب خدا بر او باد.

طلاق[1]

---

۱. عده‌ای از بانوان عقیده دارند: اسلام که اختیار طلاق را در دست مردها سپرده، ستم بزرگی نسبت به زنها روا داشته است. اینها معتقدند: همچنان که مردها دارای این حقند یا بایست زنها هم دارای این حق باشند و یا بایستی اختیار طلاق از هر دو مسلوب و در دست دادگاه متمرکز گردد.

ما در سلسله مقالاتی در روزنامه «وظیفه» سال ۱۳۴۰ تحت عنوان «اختیار طلاق با کیست؟» نوشته و این مسأله را با کمال بی‌طرفی تحت عناوین زیر مورد بررسی قرار داده‌ایم:

۱ ـ طلاق از نظر اسلام. ۲ ـ چرا اختیار طلاق در دست هر یک از زن و مرد به طور استقلال نباشد؟ ۳ ـ چرا وقوع طلاق منوط به رضایت طرفین نباشد؟ ۴ ـ چرا اختیار طلاق با دادگاه نباشد؟ ۵ ـ دو ایراد و پاسخ آن.

در اینجا لازم است تنها به ایراد دوم اشاره کرده و به طور اجمال به پاسخ آن مبادرت نماییم.

اینها می‌گویند: «چه بسا مردانی وجود دارند که با زنهای خود معاملهٔ بردگان را انجام می‌دهند: و چون اختیار طلاق در دست مردها است از این‌جهت بیچاره زن بایستی یک عمر

ادامه در صفحه بعد

طلاق بلای آرامش زنی است که طلاق می‌گیرد، طلاق مبغوض‌ترین

در فشار و رنج گرفتاری بسوزد و به هیچ‌وجه راه نجاتی برایش نباشد».

اسلام صرف‌نظر از جهات اخلاقی که می‌گوید: «خیرکم خیرکم نسائه: بهترین شما نیکورفتارترین شما است نسبت به زن خود» از جهات قانونی نیز برای اینگونه موارد فکرهای عاقلانه‌ای نموده است و ما برای روشن شدن مطلب راههایی که اسلام برای استخلاص زنان در اینگونه موارد پیش‌بینی کرده ذیلاً توضیح می‌دهیم:

۱ ـ چنانچه شوهر از دادن نفقه استنکاف کند، و یا از دادن نفقه عاجز باشد و یا از انجام دادن امور جنسی و حقوق واجبه زن، خودداری نماید و همچنین اگر ادامه زندگی زن با مرد، غیرممکن باشد، در جمیع این صُور زن، شکایت پیش حاکم شرع می‌برد، او شوهر را مجبور به انفاق و اعطای حقوق واجبه می‌کند و امر به سازش و عدالت می‌نماید، چنانچه اوامر او در شوهر مؤثر نیافتاد، حاکم شرع، او را مجبور به طلاق می‌کند، چنانچه او بر امتناع اصرار ورزید، طبق عقیده برخی از فقهاء، حاکم شرع طبق قاعده «عسر و حرج» حق دارد حکم به انفصال و طلاق کرده زن بیچاره را از چنگال چنین شوهر خلاص سازد.

۲ ـ زن با مرد هنگام ازدواج یا عقود دیگر می‌تواند شرط کند چنانچه شوهر نفقه‌اش را ندهد و یا مسافرت کند و یا زن دیگری بگیرد و یا با او بداخلاقی و ناسازگاری نماید، اختیار طلاق از راه وکالت و یا وکیل در توکیل در دست زن باشد.

۳ ـ زن می‌تواند مبلغی به شوهر بپردازد تا او به نحو طلاق خلع یا مبارات زن را مطلقه کند.

۴ ـ آنکه زن در برابر شوهر نسبت به امور جنسی و غیره راه نشوز و سرپیچی را پیش گرفته، از اطاعت شوهر امتناع ورزد، تا سرانجام، شوهر ناگزیر او را طلاق دهد.

اینها که برشمردیم راههایی است که اسلام برای زن قرار داده تا در موارد لزوم بتواند قانوناً خود را مستخلص سازد. بنابراین پاسخ این ایراد نیز به خوبی روشن گردید، زیرا اگر شوهری نسبت به زن خود تعدی و اجحاف نماید و ادامه زندگی برای آنها به هیچ‌وجه ممکن نباشد، طبق بیان گذشته زن می‌تواند یا شخصاً ابتکار طلاق را در دست گرفته خود را مطلقه سازد و یا آنکه شکایت پیش حاکم شرع برده و او در مرحله نخست شوهر را مجبور به طلاق سازد چنانچه شوهر بر امتناع اصرار ورزد در این صورت حاکم شرع شخصاً حکم به انفصال نماید.

برای تفصیل این بحث لازم است به کتاب: «طلاق و تجدد» و «برهان قرآن» و سلسله مقالات ما در روزنامه «وظیفه»، رجوع شود.

و ناگواراترین کارهای حلال در نزد خدا است. ولی این امر ناگوار، در صورت ضرورت و ناچاری مباح می‌شود. تا در واقع هنگامی که ایجاد آرامش از راههای دیگر مسدود شد، آرامش و صلح حقیقی را در محیط خانه عملی سازد. این اعتراف به یک حقیقتی است که در انکار آن افسانه‌های یاوه‌گویان مؤثر و مفید نتواند بود، و خوابهای شاعرانه! نیز نتوانند آن را از بین ببرند.

اصولاً باید تصدیق کرد که یک سلسله حالات واقعیه‌ای هست که با وجود آنها، ادامه زندگی زناشویی مشکل می‌گردد و نگهداری جبری زن و شوهر در این راه، موجب خیر و نیکی نمی‌شود و به صلح و آرامش منتهی نمی‌گردد.

البته اسلام، در نخستین مرحله اختلاف داخلی و خانوادگی، پیوند مقدس زناشویی را پاره نمی‌کند بلکه آن را با تمام نیرو مستحکم‌تر می‌سازد و می‌کوشد که هر چه بیشتر آن را قوی‌تر نماید و آن را جز در صورتی که مأیوس شود و اصلاح آن امر محالی گردد به حال خود وانمی‌گذارد.

او به مردان می‌گوید:

نساء ۱۹: با زنان به شایستگی زندگی کنید، اگر از آنها کراهت دارید چه بسا باشد که چیزی را مکروه دارید و خدا در آن خوبی بسیار نهاده باشد.

در واقع آنان را به صبر و شکیبایی جستن در صورت مکروه داشتن و نپسندیدن، دعوت می‌کند. و این روزنه مجهول و مرموز را برای آنان

می‌گشاید که «چه بسا باشد که چیزی را مکروه دارید و خدا در آن خوبی بسیار نهاده باشد». شاید آنان نمی‌دانند که در همین زنانی که نمی‌پسندند خیرو برکتی است و خداوند این خیر و برکت را برای آنان ذخیره کرده و به صلاح آنان نیست که حتی در صورتی که نگهداری آنان سزاوارشان نیست، آنان را ترک کنند. و بهتر از این برای جلب توجه و بیداری وجدان مرد و از بین بردن ناراحتی و خاموش ساختن شعله مکروه داشتن، راهی نمی‌توان یافت.

اگر مسئله حب و بغض به نفرت و انزجار و نشوز ـ گوش نکردن به حرف شوهر و عدم اطاعت از وی ـ منجر شود، طلاق نخستین علاج و راهی نیست که اسلام به آن هدایت می‌کند بلکه باید دیگران بر آشتی و سازش آنان اقدام کنند و نیکوکاران در این کار پیشقدم شوند:

نساء ۳۵: اگر میان آنان اختلافی دیدید داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برانگیزید، اگر خواهان صلح باشند خدا میانشان وفاق آرد که خدا دانا و آگاه است.

نساء ۱۲۸: و اگر زنی از بی‌میلی یا سرگردانی شوهر خویش بیم دارد رواست که میان خویش سازشی کنند و صلح و سازش کردن نیکو است.

اگر این وساطت فایده نبخشید مسئله در این صورت جدی می‌شود و اینجاست که دیگر زندگی زناشویی رو به راه نمی‌شود و استقرار نمی‌یابد و زن و شوهر را در این حالت نگهداشتن، شکست روشنی است که فشار بیشتر و بی‌جا، شکست آن را بیشتر می‌کند و بهتر است که به واقعیت تسلیم شوند و زندگی را به راهی بکشند که

اسلام آن را شدیداً مکروه و ناپسند می دارد: «**بدترین و مبغوض‌ترین کارهای حلال، پیش خداوند طلاق است**». شاید این جدایی اصولاً میل و رغبت جدیدی را در روح زن و شوهر برای زندگی نوین بیدار سازد و بسیار شده که ما قدر و منزلت یک چیزی را پس از گم کردن آن می دانیم و نیکی های آن را پس از محروم شدن از آن می بینیم، البته فرصت هم از دست نرفته است.

بقره ۲۲۹: طلاق دو بار است، آنگاه یا به شایستگی نگهداشتن یا به نیکی رها کردن.

البته در صورت دخول به همسر، پس از طلاق اول، دوران «**عده**» به مدت تقریباً سه ماه ـ اگر باردار نباشد[1] ـ و یا تا مدت وضع حمل و زایمان ـ اگر باردار باشد ـ همچنان باقی است و بر مرد لازم است که در این دوران نفقه و مخارج وی را بدون امساک و خودداری بپردازد، و در خلال این مدت، اگر خواست می تواند بدون عقد جدیدی برگردد و زندگی زناشویی خود را از نو شروع کنند و این را در اصطلاح فقه «**طلاق رجعی**» می‌گویند.

اگر در طول مدت «**عده**» برنگردد، «**طلاق بائن**» می شود ولی باز هم فرصت از دست نرفته و آنان می توانند از نو با عقد جدیدی به همدیگر برسند و زندگی را از نو شروع کنند.

البته این نخستین آزمایش است و بر هر دو همسر روشن می‌کند که

---

۱. در صورت تفاوت مدت حمل و سه ماه و ده روز، مدت بیشتر را بایستی زمان عده قرار داد.

حقیقیت عواطف و احساسات درونی آنان تا چه حد بوده و علل و اسبابی که باعث جدایی آنان شده چیست؟

☆☆☆

اگر باز هم این علل و عوامل به‌وجود آمد یا اسباب دیگری پیدا شد که مرد از نو، به «**طلاق**» رو آورد، در این صورت جز مرحله واحدی، دیگر فرصت باقی نیست و همین طلاق دومی تهدیدی است! و اگر دیدند که زندگی جدید امکان‌پذیر است و احساسات محبت‌آمیزی داشته و به همدیگر علاقه دارند، این زندگی را از نو شروع می‌کنند.

اما اگر **طلاق سوم** رخ داد عامل پیدایش آن عمیق و ریشه‌دار بوده و کوشش برای اصلاح غیر مفید است و صلاح هر دو در آن است که راه خود را از همدیگر جدا کنند و اگر از روی هوی و هوس و عجله بی جا طلاق به وقوع پیوسته باز مرد باید نتیجه عمل خود را ببیند:

بقره ۲۳۰: اگر باز زن را طلاق داد، دیگر بر او حلال نیست تا با شوهری غیر او نکاح کند.

البته نه به صورت «**محلل**»های اصطلاحی که اسلام آن را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه، بایستی واقعاً ازدواج جدیدی رخ دهد و در آن قصد دوام باشد و عقد موقت به هیچ‌وجه کافی نیست و اگر بنا به پیش آمدی از شوهر جدید خود طلاق گرفت یا او درگذشت، شوهر نخستین می‌تواند از نو با او ازدواج کند و از نو هر دو با هم در

کاروان زندگی پیش روند.

البته در این میدان نباید فراموش کنیم که اسلام، در هر گام و مرحله‌ای برای ایجاد انس و الفت، در دوران «**عده**» به نیکوکاری و اعطاء نفقه و مخارج، توصیه‌هایی دارد. شاید بدین‌وسیله مهر و محبت زن از نو، به وی بازگردد و احساسات جریحه‌دار شدهٔ او التیام پذیرد و باز زندگی آرامی شروع شود:

بقره ۲۳۱: و چون زنان را طلاق دادید و به مدت خویش رسیدند، به شایستگی نگاهشان دارید یا به شایستگی رها کنید، برای ضرر زدن نگاهشان مدارید که ستم کنید، هر که چنین کند به خویش ستم کرده است.

سوره طلاق ۱ ـ ۳: ای پیامبر وقتی زنان را طلاق می‌دهید در وقتی که عده آغاز تواند شد طلاقشان دهید و عده را بشمارید و از خدا، پروردگارتان بترسید و آنها را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و ایشان نیز بیرون نشوند، مگر آنکه بدکاری نمایان کنند، این حدود خداست و هر که از حدود خدا تجاوز کند به خویش ستم کرده است، تو نمی‌دانی شاید خدا پس از این، چیزی پدید آرد. و چون به مدت خویش رسیدند به شایستگی نگاهشان دارید یا به شایستگی از آنها جدا شوید و دو تن صاحب عدالت را از خودتان گواه گیرید و شهادت را برای خدا بپا دارید. هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد، از این پند گیرد و هر که از خدا بترسد، برای وی راه برون رفتنی نهد.

☆☆☆

البته نباید فراموش کنیم که زن می‌تواند در موقع عقد شرط کند که طلاق

در دست او باشد! و در این صورت حقوق آن در صورت لزوم همانند حقوق مرد خواهد بود.[1]

این است چگونگی طلاق در اسلام... بلایی که فقط در جایی نازل می‌شود! که راه فراری باقی نمانده باشد، و آشتی و سازش مؤثر واقع نشود، و فرصت‌هایی که در طی طلاق‌های متعدد پیش آمده بود، مفید نباشد و راه علاج اشتباهات آنان را در رفتار و کردار و اخلاق و ادراک روشن نسازد.

بنابراین، شعارها و نعره‌هایی که در انتقاد این سیستم و نظام، از حلقوم گروهی خارج می‌شود، برای چیست؟.. آنها می‌گویند که زن همیشه در معرض خطر خارج شدن دو کلمه از زبان مرد است! آیا واقعاً از نظر حقیقت اسلام مسئله چنین است؟ یا اینکه به علت دوری قلبها از حقیقت اسلام و خالی بودن اجتماع از سیستم اجتماعی اسلام و خارج شدن حکومت از دست اسلام، وضع چنین شده است؟

«مبغوض‌ترین حلالها پیش خداوند طلاق است».

طلاق امر ناگواری است که فقط ضرورت، آن را ایجاب می‌کند. ولی اگر دلها فاسد شد و اخلاق از بین رفت و رابطه‌ها آزاد و ارزان!

---

۱. جای تعجب است که استاد سید قطب می‌گوید این شرط صحیح است در صورتی که در هر عقدی هرگونه شرط مخالف کتاب‌الله لغو و بلااثر خواهد بود. البته چنانکه در پاورقی قبلی مربوط به طلاق گفتیم زن فقط از طریق وکالت می‌تواند همچو حقی را به دست آورد و از نظر فقه در صورت وجود یکی از «عیوب خمسه» در مرد، زن حق فسخ عقد را، مستقلاً دارد. برای مزید توضیح به کتب فقهی باب نکاح مراجعه شود.

گشت و لاابالیگری شایع گردید: **فقط اجتماع فاسد مسؤل آن است**، نه سیستم و رژیم دوراندیش و مصلحت‌بینی که اساس آن اجرا نمی‌شود.

راه اصلاحات اجتماعی، فقط گفتن حلال و حرام نیست، بلکه واگذاری کارها و اداره امور آموزش و پرورش به اسلام است و در این صورت اسلام می‌تواند اجتماع را طبق تعالیم خود اداره کند. قوانین اسلامی برای جهانی وضع شده که در آن، اسلام حکومت کند و برای نظامی است که بر پایه اسلام استوار باشد و برای اجتماعی است که اسلام آن را تربیت نموده باشد بگذارید اسلام حکومت کند تا ببینید چگونه مردم را تربیت نموده و وجدان‌ها را بیدار می‌سازد و چگونه دست‌های خائنین و لاابالی‌ها را کوتاه کرده و اراده اسلام را عملی و محقق می‌نماید.

ما فرض کنیم که مسئله طلاق را در اجتماع مریض و سست‌بنیادی مثل اجتماع ما آنطور که می‌گویند مقید سازیم. ولی باید پرسید: آن چیست که زن برای عزت و احترام خود می‌خواهد؟ آیا می‌خواهد «**مرد**» آن را از دل خود بیرون کند و «**قانون**» آن را حفظ کند؟ می‌خواهد که طلاق وی بازیچه‌ای در دست این و آن شود و تازه آزاد هم نشود و با بازی با آن، مشکلاتی در خانه ایجاد شود؟ من نمی‌دانم این چه عزت و احترامی است که این زنان بیکار و بازیگر، برای زن می‌خواهند! در صورتی که خداوند برای آنان عزت و احترام خواست و آنان آن را با اعمال خود طرد کردند و در سایه آن، امروز زنان به مثابه

کالایی ارزان، در کوچه و بازار ریخته‌اند!.

زناشویی رابطه مقدسی است که بدون رضایت و رغبت طرفین استوار نمی‌شود و بدون آن، ادامه هم نمی‌یابد. و سیستم طلاق در اسلام تنها ضامن بقای اصول انسانی آن است و اگر پس از همه این کوشش‌ها و آشتی‌ها به هم خورد معنی این، آن است که دیگر این پیوند قابل دوام نیست و صلاح هر دو همسر در این صورت در آن است که از همدیگر جدا شوند و به زندگی جدید دیگری رو آوردند:

نساء ۱۳۰ و اگر جدا شوند، خدا همه را از گشایش خویش بی‌نیاز کند که خدا وسعت‌بخش و داناست.

تعدد زوجات

موضوع تعدد زوجات.. مسئله دیگری است که همانند مسئله طلاق بلای آرامش است ولی در موقع ضرورت وظیفه‌ای به عهده دارد، تعدد زوجات از نظر اسلام صرفاً یک مسئله‌ای است به مثابه پیشگیری اجتماعی که به وسیله آن خطرهای گوناگونی رفع می‌شود که بالاتر از خواستهای زنان یا مردان است. شاید به جا بود که در این‌باره در فصل آینده «**صلح و آرامش اجتماع**» بحث می‌کردیم، چون این مسئله با آن بحث بیشتر مناسبت دارد ولی شاید خیلی هم از مسئله «**صلح و آرامش خانه**» که مورد بحث ما است، دور نباشد و اصولاً از نظر طرز فکر اسلام درباره هستی و زندگی فرد و خانه و اجتماع و انسانیت، همه اجزاء به هم آمیخته و همکار و همگام همدیگر

هستند.

غوغاهای عریض و طویلی درباره داستان تعدد زوجات در اسلام منتشر می‌شود ولی باید دید که آیا واقعاً این امر یک آفت خطرناک!! در حیات اجتماعی است؟ بلکه **آیا می‌تواند که این مسئله روزی از روزها خطری از خطرها باشد؟** آیا ما نیازمند قانونی خواهیم شد که با این موضوع مخالف و مناقض باشد؟ یا این فرصتی را که اسلام به‌وجود آورده مقید خواهد ساخت؟ من با دقت می‌نگرم و می‌بینم که هر مشکل اجتماعی جز موضوع تعدد زوجات شاید روزی نیازمند تعدیل و تقیید و اضافه قانون‌گردد، ولی مسئله تعدد زوجات که خود به خود حل می‌شود، جز در صورت نیازمندی اجتماع و در صورتی که اوضاع و خواستهای اجتماعی اجازه ندهد به وقوع نمی‌پیوندد.

اصولاً این مسئله‌ای است که باید در آن، بیشتر آمار و ارقام را به قضاوت بطلبیم، و در آن نظریه‌ها و قانون‌ها را دخالت ندهیم من نمی‌دانم که چگونه این مسئله سر زبان‌ها افتاده و چرا مورد بحث و انتقاد قرارگرفته است.

هر ملتی مرکب از زنان و مردان است و هنگامی که تعداد مردان توانا و آماده به ازدواج و زنان صالح به زناشویی در میان آن، به موازات همدیگر رسیدند عملاً امکان‌پذیر نخواهد بود که مرد واحدی بیشتر از زن واحدی را به همسری برگزیند... برای اینکه اینجا، جای حکومت آمار و ارقام است.

معنی دست یافتن مردی به بیش از یک زن در اجتماعی، آن است

که در آن محیط تعداد زن بیشتر بوده و تعداد مردان در برابر آن به حد کافی نبوده است. و البته فرقی ندارد که فقدان شوهر برای زنان حقیقی باشد و حقیقتاً در مقابل زنان تعداد مردان کم باشد، یا اینکه عملاً چنین شده باشد، یعنی مثلاً تعداد زنان پا به سن ازدواج گذاشته بیشتر از مردان باشد یا بیشتر از مردانی باشد که از هر جهت توانا و آماده و متمایل به ازدواج هستند.

پس اگر تعداد حقیقی یا حکمی زنان صالح به زناشویی زیاد نبود، چنانکه گفتیم قهراً هیچ مردی ـ حتی اگر مایل هم باشد و بخواهد ـ بیش از یک زن، نمی‌تواند پیدا کند و بدین‌ترتیب مسئله خود به خود و از طریق حکومت آمار و ارقام، حل می‌شود.

اما اگر توازن و تعادل در میان اجتماع به هم خورده باشد، قهراً تعداد مردان صالح به زناشویی از تعداد زنان کمتر می‌شود[1] خواه

---

۱. ممکن است کسی بگوید: درست است که در صورت عدم توازن تعداد مردان با زنان راه عاقلانه همان تعدد زوجات است، اما از کجا که آمار مردان از زنان کمتر باشد؟

قبل از همه چیز لازم است این معنی به‌عنوان مقدمه دانسته شود که اسلام دین منطقه‌ای یا نژادی یا قومی و یا مخصوص به یک زمان نیست، بلکه عبارت از یک سلسله قوانین و مقرراتی است که برای جمیع افراد بشر و در جمیع ازمنه و امکنه جعل و تشریع شده است. از این جهت بایستی هنگام قانونگذاری تمام حالات و شئون هر اجتماعی را در نظر گرفته مواردی که به طور استثناء و اتفاق ـ چه به حسب زمان و مکان و چه به حسب حالات ـ ممکن است پیش بیاید مورد توجه قرار داده باشد.

حال که این مقدمه روشن گردیده است لازم است مطالب زیر را دقیقاً از زیر نظر بگذرانید:

۱ ـ با آنکه زن معروف به جنسی لطیف است در عین حال به طوری که آمار و تحقیقات علمی نشان می‌دهد از لحاظ زندگی عمرش طولانی‌تر از مرد بوده و کمتر طعمه حوادث و

ادامه در صفحه بعد

مرگ می‌شود. ولی مرد درکوران زندگی مثل آنکه مقاومتش در برابر امراض و ناملایمات کمتر است و بیشتر از زنها طعمه دژخیم مرگ و نابودی می‌گردد.

«در اتازونی آمریکا طبق سرشماری سال ۱۹۵۷ تعداد مردان ۱۸ ساله ۵۴۵۹۰۰۰۰ نفر و تعداد زنان ۱۸ ساله به بالا ۵۷۲۵۷۰۰۰ نفر می‌باشد. و در فرانسه نیز طبق آمار رسمی تعداد زنان ۱۸۰۰۰۰۰ نفر بیش از مردان است» (طلاق و تجدد، ص ۳۵).

روزنامه اطلاعات شماره ۳۵/۹/۱۱ در این باره این طور می‌نویسد: در فرانسه به طوری که احصائیه نشان می‌دهد در مقابل هر ۱۰۰ دختر نوزاد ۱۰۵ پسر به دنیا می‌آید ولی در عین حال زنها در حدود ۱۷۶۵۰۰۰ نفر از مردها بیشترند با آنکه تمام جمعیت فرانسه در حدود ۴۰ میلیون نفر بیشتر نیستند.

سبب این موضوع این است که پسرها مقاومتشان در مقابل امراض کمتر از دخترها است از این جهت ۱٪ آنها تا سن ۱۹ سالگی از بین می‌روند و الباقی از سن ۲۵ تا ۶۵ همین طور رو به نقصان می‌گذارند که در این وقت در مقابل ۱۵۰۰۰۰۰ زن ۷۵۰۰۰۰ مرد بیشتر باقی نمی‌ماند.

روزنامه اطلاعات شماره ۳۹/۹/۱ همین مطلب را مفصل‌تر می‌نویسد:... در چهل سالگی در برابر ۱۰۰ زن ۸۰ مرد و در سن ۸۰ سالگی در برابر ۱۰۰ زن ۵۰ مرد وجود دارد.

کیهان ۳۷/۱۲/۳ می‌نویسد: پرفسور «پتر مداوار» استاد حیوان‌شناسی و تشریح مقایسه‌ای دانشگاه لندن عقیده‌مند است که نسل مرد، در جهان نسبت به زنان رو به نقصان است.

با در نظر داشتن مطالب و آماری که در بالا گذشت آیا می‌توان گفت همواره جنس مردها برابر با زنها بوده و تجویز تعدد زوجات مخالف با سنت خلقت است؟ مسلم پاسخ منفی خواهد بود.

۲ ـ جنگ‌ها، قتل‌ها، نزاع‌ها،کوران حوادث، یکی دیگر از عوامل بر هم زننده توازن و تعادل بین زن و مرد است.

مثلاً بعد از آنکه جنگ جهانی اول و دوم پایان پذیرفت و در حدود ۴۵ میلیون نفر که اغلب آنها سربازان جوان و رزم‌آور بودند کشته شدند زنها و خانواده‌هایی بی‌پناه شدند. در این وقت کاملاً محسوس گردیده که جنس مرد در ممالک اروپایی و آمریکایی رو به نقصان گذارده و تعادل بین آنها بر هم خورده است.

یک روز روزنامه‌ها نوشتند: «پنج میلیون دختر در آلمان از غصه بی‌شوهری قصد انتحار دارند،

ادامه در صفحه بعد

روز دیگر تحت عنوان: «قحطی مرد در آمریکا» نوشتند: «در حال حاضر در آمریکا ۲۰ میلیون دختر شوهر نکرده وجود دارد که چون دستشان به مرد نمی‌رسد گرفتار اعتیادات و آلودگی‌های ناپسند می‌شوند» (خواندنیها، شماره ۷۱، سال ۱۴).

و همان طوری که در متن تذکر داده شده هنوز هم این عدم توازن در آلمان غربی از بین نرفته است.

۳ـ غریزه جنسی و خاصیت تولید نسل در مردها تقریباً دائمی است و حال آنکه اغلب زنها در حدود پنجاه سالگی قابلیت بچه آوردن را از دست می‌دهند. بنابراین آن مدتی که زن از حیز انتفاع و پرورش طفل افتاده و نیروی جنسی مرد همچنان بیدار و باقی است، چنانچه گرفتن زن دیگر برایش جایز نباشد، لازم می‌آید که در آن مدت اضافی که تقریباً در حدود چهل سال است، مرد از بهره‌برداری از این خاصیت طبیعی محروم باشد.

۴ـ به علاوه ممکن است موارد استثنایی دیگری پیش آید که حکم به عدم جواز تعدد زوجات در آن موارد، نه به صلاح مرد و نه به صلاح زن باشد. مثلاً اگر مردی از لحاظ قوای جنسی حاد و قوی باشد و نتواند با یک زن که معمولاً هفت هشت روز را در هر ماه، در عادت و حیض به سر می‌برد، بسازد و یا اگر زنی عقیم و یا طوری مریض شود که به کلی از حیز انتفاع و بچه زاییدن بیافتد، آیا در این گونه موارد چه باید کرد؟ آیا انتخاب کدام یک از راههای سه‌گانه زیر بهتر و شایسته‌تر است:

الف ـ شوهر، زن عقیم و یا مریض خود را طلاق بدهد و زن دیگری بگیرد.

ب ـ مرد، در عین آنکه زن عقیم و یا مریض خود را نگه می‌دارد از راه روابط آزاد خود را کامیاب سازد.

ج ـ شوهر با داشتن زن اولی خویش زن دیگری بگیرد و از لحاظ حقوق و مزایای زندگی، بین آنها عدالت را رعایت نماید.

فکر نمی‌کنم هیچ آدم باوجدان و خردمندی در برتری راه سوم، تردیدی داشته باشد.

۵ـ از آنجایی که اسلام پیروان واقعی خود را شایسته‌ترین ملت روی زمین می‌داند، قانون تعدد زوجات را تشریع کرده تا از این راه پیروان روز به روز افزایش یابند و مصداق واقعی «ان‌الارض یرثها عبادی الصالحون» صورت گیرد.

در خاتمه، لازم است عبارت شیرین و پُر معنایی را که دکتر «گوستاولوبون» درباره جواز

ادامه در صفحه بعد

کمی و قلت از نظر عدد باشد، چنانکه پس از جنگها و حوادث بزرگ که مردان در آن بیشتر در معرض خطر هستند چنین می شود، یا اینکه از نقطه‌نظر عدم توانایی بر زناشویی به علل اقتصادی، خانوادگی یا اجتماعی ـ به‌وجود آمده باشد... در این صورت است که برای مرد، امکان دارد که بیشتر از یک زن را به عقد خود درآورد.

اکنون این وضع را بررسی کنیم.. نزدیکترین و روشن‌ترین مثالهای آن، «**آلمان**» است که در مقابل هر مرد پا به سن ازدواج گذاشته در سنین مابین ۳۰ و ۴۵، سه دختر به سن ازدواج رسیده دارد.[۱]

این یک حالت اجتماعی به هم خورده‌ای است و در اینجا باید انصاف داد که قانونگذار عادلی که به خاطر اجتماع و به خاطر زن و مرد و به خاطر انسانیت می‌کوشد، چگونه با آن رویه‌رو می شود؟.

در این مسئله بیش از **سه راه حل**، نمی‌توان راه دیگری تصور کرد:

راه حل اول: هر مردی بیش از یک زن نگیرد و دو زن بی شوهر ـ در آلمان ـ بدون آشنایی با مرد و خانه و خانواده و کودک و زندگی!.

تعدد زوجات اسلامی نوشته نقل نمایم: راستی من متحیرم و نمی‌دانم که تعدد ازدواج مشروع مشرق از تعدد ازدواج سالوسانه مغرب چه کمی دارد، و چرا کمتر است؟ بلکه من می‌گویم اولی (تعدد زوجات مشروع اسلامی) از هر حیث بهتر و شایسته‌تر از دومی است. (تمدن اسلام و عرب، ص ۵۲۶).

۱. روزنامه اطلاعات ۴۰/۷/۲۹ در ضمن مقاله یکی از زنان روزنامه‌نگار آلمانی، تحت عنوان «کارکردن زنان در بیرون خانه مشکلی بزرگ برای فرزندان به‌وجود آورده» آخرین آمار را چنین می‌نویسد: «.. تعداد زنان آلمانی نسبت به مردان امروز ۶/۰۰۰/۰۰۰ نفر (شش میلیون نفر) بیشتر می‌باشد».

باقی بمانند.[۱]

راه حل دوم: هر مردی با یک زن ازدواج کند و با او زندگی زن و شوهری داشته باشد و با دو دختر دیگر، یا با یکی از آنان روابطی! داشته باشد تا آنان هم از آشنایی با مرد محروم نباشند، ولی از خانه و خانواده وکودک خبری نباشد و اگر کودکی خواهی نخواهی به‌وجود آمد، آن را یک کودک ناشی از جرم وگناه بشناسد و در واقع، کودک کودک حرامزاده و نامشروعی باشد که پدر مشخصی ندارد و این زن، این ننگ را برای ابد بر خود هموار سازد.

راه حل سوم: این مرد بیشتر از یک زن بگیرد و زنهای بی‌شوهر هم از روح عاطفه شوهری و صفای خانه و آرامش خانواده و راحتی کودک بهره‌مند شوند و روان آنان از آلودگی به جرم و ناراحتی ارتکاب گناه و تشویش وجدان، پاک باشد و اجتماع هم از بلای خانمان‌سوز هرج و

---

۱. لازم است عین خبری را که مجله خواندنیها (شماره ۵۶، سال ۱۵) و همچنین روزنامه اطلاعات (شماره ۳۹/۱۱/۱۵) در این باره نوشته‌اند، برای شما نقل کنیم: «پنج میلیون دختر در آلمان از غصه نداشتن شوهر قصد انتحار و خودکشی دارند..»

«پروین درباره علت اقدام به خودکشی اظهار داشت... نظر به اینکه در این مدت (۳۰ سال) کسی حاضر نشد با من ازدواج کند به همین جهت از زندگی سیر شده‌ام و تصمیم به خودکشی گرفتم».

بنابراین نمی‌توان گفت آن عده زنان اضافی در مدت عمر از مرد محروم باشند. زیرا زن همچنان که در خود نیازمندی شدیدی نسبت به امور ضروری زندگی از قبیل: خوراک، خواب، استراحت و غیر اینها احساس می‌کند، همچنین یک عطش باطنی و یک گرسنگی مخصوص در خود می‌یابد که جز از راه اتخاذ همسر و تشکیل خانواده و تولید نسل و تربیت فرزند و بالاخره اطفاء غریزه جنسی، آن عطش و گرسنگی رفع نمی‌شود.

مرج و پیدایش حرامزاده‌ها و شیوع فحشاء در امان بماند و توده مردم هم در سایه این قانون از اختلال و به هم خوردن توازن در نسل آینده، نجات یابد و لااقل در نسل جدید پس از جنگ، توازن و تعادل برقرار گشته و اختلال از بین برود.

به نظر شما! کدام یک از این سه راه حل برای انسانیت مناسب‌تر، و برای مردی و مردانگی سزاوارتر، و برای خود زن گواراتر و شرافتمندانه‌تر است؟.

این حقیقتی است که نمی‌توان از آن فرار کرد: یا باید این باشد، یا آن، و یا آن دیگری!. و برای احساسات شاعران و خواست افراد و گزاف‌گویی گروهی، هیچ‌گونه مجال و میدانی باقی نمی‌ماند، این یک ضرورت اجتماعی و ضرورت روحی و حیاتی است و مواجهه با آن بایستی در حدود حقیقت و واقعیت باشد نه در عالم خیالات و اوهام و افسانه‌ها.

آلمان مسیحی که دین و مذهب وی تعدد زوجات را تحریم می‌کند، اکنون راهی جز راه اسلام نیافته است، در صورتی که مذهب رسمی وی اسلام نیست!!



شاید کسی بگوید: در دنیای امروز، زن می‌تواند کار کند و بنابراین برای ادامه زندگی احتیاجی به مرد ندارد!...

بزرگ‌ترین تهمت‌ها بر فطرت و طبیعت و واقعیت، همین گفتار

پوچ و بی‌اساس است.

نیاز زن به مرد، همانند نیاز مرد به زن، فقط به خاطر خوردن و خوابیدن و حتی انگیزه‌های جسمی و جنسی نیست، بلکه در اعماق روح هر زنی، نیاز شدیدی به‌وجود مرد، وجود دارد.

برای زن، وجود مرد ضروری است و البته احساس مرد نیز چنین است و اصولاً روح و عاطفه و صفای معنوی زن و شوهر مسئله‌ای نیست که بتوان آن را انکار کرد، و همین موضوع، افسانه عامل اقتصادی را که بعضی از مادیها فقط آن را باعث نیاز زن به مرد می‌شمارند، کاملاً باطل کرده و طرد می‌کند.

مردان با اینکه از نظر مالی و اقتصادی احتیاجی به زن ندارند، ولی بدون زن و همسر و اعجاب و تحسین وی از کارهای آنان، احساس شادی و نشاط و فرح نمی‌کنند... و این از اراده عالی خداوندی است که در روح و جان هر دو جنس، این احساس و نیاز درونی را به ودیعت گذاشته، تا از اجتماع این دو، اساس و بنیان زندگی پی‌ریزی گردد و هر دو به سوی آینده‌ای تابناک و روشن، و زندگی سالمی بروند.

و در هر صورت مادامی که در روی این زمین، شرایطی به‌وجود می‌آید که در آن توازن و تعادل تعداد زن و مرد، به هم می‌خورد، بهترین راه حل و انسانی‌ترین کارها و سالم‌ترین پیشگیری‌ها، همین راهی است که اسلام آن را پیشنهاد کرده و آن را به ارقام و آمار حواله داده و به حال خود واگذار کرده که خود به خود حل گردد.

برای اینکه این مسئله جز از راه اعداد واقعی به‌وجود نمی‌آید. اگر

ارقام اقتضا نکرد، اگر بشر هم بخواهد، اصولاً تعدد زوجات مقدور نخواهد بود.

من از زنان و مردانی که غوغا به راه انداخته‌اند و حقیقت را نمی‌پذیرند و بدیهیات را انکار می‌کنند، می‌پرسم: آیا شما به خاطر دارید که روزی از روزها، یک جوان مصری خواسته باشد ازدواج کند ولی به علت مرد طمع‌کار و شهوتران و عیاش بوالهوسی نتوانسته باشد به دختری دست یابد؟ و به علت آنکه آن مرد بیش از یک زن گرفته، زن دیگری برای همسری آن جوان پیدا نشده و آن جوان از زناشویی محروم شده باشد؟...

آری! من شاید به خاطر داشته باشم که فقط به علت ثروت زیاد، یا حادثهٔ ناگوار، یا شهوت حیوانی، مردی به تعدد زوجات رسیده باشد ـ البته اسلام در این صورت نظریه خاصی دارد که درباره آن بحث می‌کنیم ـ ولی من سئوال می‌کنم: آیا این مرد، در واقع زنی را از دست مرد دیگری ربوده، یا آنکه در اجتماع زن بی‌شوهری پیدا شده بود که در مقابل آن، مردی پیدا نمی‌شد؟ و اگر این زن بی‌شوهر، بی‌همسر نبود آن حیوان شهوت‌پرست و ثروتمند نمی‌توانست به سراغ آن برود... آیا در این بحث و جدالی هست؟

شاید گفته شود: عوامل اقتصادی و مادی و یا عوامل اجتماعی! می‌توانند برای دست یافتن به بیش از یک زن، برای گروهی مؤثر باشند و عده‌ای را محروم سازند، پس وجود زنان زیادی و بی‌شوهر، نمی‌تواند دلیل کافی برای نقص حقیقی تعداد مردان باشد، ولی

می‌تواند دلیلی برای نقص توانایی اقتصادی اجتماعی گروهی از مردان باشد.

البته این، مطلب صحیح و درستی است: ولی راه علاج آن چیست؟

علاج و حل اساسی این مشکل، مربوط به اصلاح آن اوضاع اجتماعی و اقتصادی است که باعث این اختلاف در ارکان اجتماع شده است وگرنه اصلاح ظاهری و مقید ساختن حق ازدواج، نمی‌تواند مشکل را ریشه‌کن سازد.

اگر کار به دست اسلام باشد، اصولاً همچو اختلال اجتماعی و اختلاف اقتصادی به‌وجود نمی‌آید، برای اینکه اسلام در طبیعت و حقیقت خود، از هر جهتی تعادل و توازن را در اجتماع برقرار ساخته و همه‌گونه تضمین‌های کافی را برای همه اعطا می‌کند و از همین تضمین‌ها آن است که زن در ضمن عقد شرط کند که به واسطه زن دیگری، بر او ضرر نرساند و این شرط همیشه از آن زن است و اگر عملی نشد، زن می‌تواند طلاق خود را بخواهد.

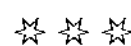
اسلام کار را به طور بنیادی اصلاح می‌کند و جزئیات را خود به خود به حال اعتدال در می‌آورد و مسئله را به طور جدا از هم و به شکل اجزاء متفرقه با حل‌های کوتاه و تنگ و باریک حل نمی‌کند که از دو قدم انسان فراتر نرود!، چنانکه نتیجه خواست یاوه‌گویان است، بلکه همه مسائل را درکنار هم، در جنب هم و یکجا، از اساس و ریشه اصلاح می‌کند.

از اینجاست که اسلام از نظر دور نمی‌دارد که گروهی از مردم،

طبیعت‌های غیرعادی دارند و به یک زن اکتفا نمی‌کنند و بایستی تجدید فراش کنند! و اگر این امر به طور صحیح و آشکار و مشروع انجام نیابد، درگوشه وکنار، به هر نحوی که شده، از راههای نامشروع اقدام می‌کنند، و بدین ترتیب وضع اجتماع به هم می‌خورد، چنانکه وضع زن رسمی و قانونی هم طبعاً به هم می‌خورد و شک و ظن محیط خانه را پُر می‌نماید و آرامش و صلح از فضای خانه می‌رود.

آیا احتیاط صحیح آن نیست که برای همچو طبیعت‌هایی، در دایره قانون و زناشویی منظم و شرافتمندانه، اجازه بدهیم تا به جای ناپاکی و آلوده ساختن خود و دیگران و اشاعه فحشاء بین مردم، در آن راه قدم بردارد و همانند اروپایی که تعدد زوجات پاک انسانی را تحریم کرده، در هر میدان و مجالی، تعدد ناپاک و روابط نامشروع به‌وجود نیاید؟

اگر این واقعیت‌های زندگی در عدم تعادل تعداد زنان و مردان وجود نداشت، برای اسلام کاملاً مقدور بود که این خواستها را بلاجواب بگذارد و با کیفر و فشار، مردم را وادار به اکتفا به یک زن بنماید. و در هر صورت، مسئله سرانجام به آمار و ارقام بر می‌گردد، و تنها قاضی مسئله، بدون هیچ‌گونه قید و حدی، با آن است.



شاید باز در اینجا، برای جدال گفته شود: اگر مسئله چنین است، پس چرا اسلام برای تعدد زوجات حد اعلایی قرار داده است؟ و چرا

این را به عهده شرایط و اوضاع و آمار واگذار نکرده است؟

این یک اعتراض جدلی است، وگرنه باید بگوییم که این اجازه و فرصت، در نظر اسلام مربوط به یک ضرورتی است و موارد ضرورت، مسلماً در چهارچوب احتیاج و نیاز، منحصر می‌شود، و بالاترین مراحل آن، همان چهار است. برای اینکه اختلال نظم و تصاعد آمار، عادتاً به بیش از این حد نمی‌رسد، بلکه نوعاً به کمتر از آن می‌رسد، و برای اینکه محدود و مقید ساختن دلیل آن است که مطلق گذاشتن، قاعده و برنامهٔ زندگی در این مسئله نیست و علاوه همین اجازه هم با شرط امکان عدالت، مقید شده است:

نساء ۳: و اگر بیم دارید که عدالت نکنید، فقط یک زن.

و عدالت در اینجا، عدالت در انفاق و نگهداری و برآوردن همه‌جانبه‌ای خواستهای مالی و جسمی و روحی می‌باشد. اما عاطفه قلبی که در مظاهر زندگی مؤثر نمی‌باشد، عدالت در آن در دست بشر نیست، و آخرین چیزی که باز در این باره خواسته می‌شود آن است که کوچکترین ظلم و ستمی در کار نباشد تا دیگری به مثابه معلقه و بلاتکلیف نباشد:

نساء ۱۲۹: هرگز نتوانید میان زنان عدالت کنید وگرچه به شدت بخواهید، پس جور بی‌نهایت نکنید که او را بلاتکلیف واگذارید.

آنهایی که مسئله را تنها از زاویه واحدی می‌بینند، این امر را ضرری به زن نخستین می‌دانند، ولی همین زن اولی، وقتی باانصاف خواهد بود که خود را به جای زن بی‌شوهر بگذارد. آیا اگر او زن بی‌شوهری

بود و مرد همسرداری به سراغ او می‌رفت که با او روابط مشروع زن و شوهری داشته باشد، آیا این زن حاضر به قبول نبود؟

همچنین باید شرایط موقعیت‌های بی‌شمار دیگری را در نظر آوریم: مثلاً زنی مریض است و مرد وی نمی‌خواهد او را طلاق دهد ولی در عین حال ادامه زندگی با این وضع مشکل است، یا بچه‌دار نمی‌شود و مرد می‌خواهد صاحب اولادی شود، آیا در این صورت‌ها عقل و انصاف چگونه قضاوت می‌کند؟.

اسلام، بدین وسیله صلح و آرامش را می‌خواهد و با تمام شرایط و امکانات در فکر چاره‌جویی است، و همه انگیزه‌ها و ضرورت‌های زندگی را به حساب آورده و دردها و رنج‌ها را با هم مقایسه کرده و کوچکترین آنها را انتخاب کرده است. اما حساب زنان و مردان بیکار... از حساب اسلام جداست و طرز فکر اسلام بالاتر و برتر از آن است که برای غوغای مقلدانه و مغرضانه، ارزشی قائل شود.

تکامل خانوادگی

از مسئله زن و شوهر که می‌گذریم، می‌بینیم که اسلام مسئله آرامش خانواده‌ای را که «**خانه**» آنها را با همدیگر جمع کرده است، مطرح می‌سازد و روابط آنان را منظم می‌کند و تکافل و تعاون لازم را بین همه آنان برقرار می‌نماید. در تکافل، حقوق و واجبات و مزایا و تکالیفی است که برگشت همه آنها به اعتماد متقابل و اطمینان به زندگی و آینده و احساس آرامش و استقرار است.

فقط عاطفه مادری است که نگهداری فرزند و کودک را به عهده می‌گیرد و تنها عاطفه پدری است که می‌تواند مخارج کمرشکن وی و مادر وی و خانه را به دوش بکشد، ولی اسلام علاوه بر عاطفه، تکلیف مشکل و صریحی را بر آن می‌افزاید و نقش آن در این مسئله، همانند نقش وی در جوانب مختلف زندگی است. او نخست بذر عقیده را در روح می‌پاشد و وجدان را بیدار می‌سازد، ولی تکالیف و وظایف را مبهم و به حال خود نمی‌گذارد و انجام آنها را تنها به وجدان و عاطفه حواله نمی‌دهد، بلکه آنها را صریحاً روشن نموده و با قانون تأیید می‌کند.

همین موضوع را در حق **کودکان** نیز انجام می‌دهد:

بقره ۲۳۳: مادران، فرزندان خویش را، دو سال تمام شیر دهند، برای کسی که خواهد شیر دادن را کامل کند صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است، هیچ‌کس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند به سبب فرزندش.

اما پدر و مادر، در قبال آن حق خود را دارند ـ در اسلام در قبال هر حقی وظیفه‌ای است ـ در این حق چیزهایی است که مناسب مقام پدر و مادری است: احترام، اطاعت، ادب، نرمی در دوران پیری. تا آنجا که الفاظ و عباراتی که قرآن درباره این معانی به‌کار برده، دارای نوازش و نرمش و عاطفه و مهربانی است:

اسراء ۲۳ ـ ۲۴: پروردگارت مقرر داشته که جز او را نپرستید و با پدر و مادر نیکی کنید، اگر یکی از ایشان یا هر دوشان نزد تو، به پیری

رسیدند، به آنها مگو: ملول شدم، و تندیشان مکن و با ایشان سخن ملایم گوی. با مهربانی جنبه کوچکی و افتادگی برای ایشان پیش آر و بگو: پروردگارا، چنانکه مرا از کودکی تربیت کرده‌اند، بر آنها رحمت آر.

و مادر، به خاطر رنج و زحمتی که کشیده، حق بیشتری دارد.

لقمان ۱۴: و انسان را در مورد پدر و مادرش، که با ناتوانی روزافزون، حامله وی بود و از شیر بریدنش پس از دو سال شد، سفارش کردیم که من و پدر و مادر خویش را سپاس دار، و سرانجام، به سوی من است.

بایستی در دو آیه شریفه بالا، دقت بیشتری شود که چگونه میان «**احسان به پدر و مادر**» را با «**پرستش خدا**» (در اولی) و «**تشکر و سپاس از پدر و مادر**» را با «**سپاس برای خدا**» (در دومی) نزدیک و مقارن کرده است. و در این اقتران، نکته روشنی است که شاید بر کسی پوشیده نماند.

این تکافل، بین همه افراد خانواده پخش می‌شود: نخست نزدیکترین فرزندان به وظایف مربوط قیام کند و سپس اقوام و ذوی‌الارحامی که پس از آنها نزدیکترند. ارث را نیز نخست نزدیکترین اولاد می‌برند و سپس به ترتیب، کسانی که در مرحله بعدی هستند.[1] تا در داخل خانواده یک نحوه تأمین اجتماعی به‌وجود آمده باشد، و البته این غیر از تضمین‌های اجتماعی واجب بر جماعت و حکومت

۱. طبقات ارث سه تا است، و هر یک دارای درجات متعددی است. ۱ـ پدر و مادر و فرزندان ۲ـ اجداد و برادر و خواهر ۳ـ عموها، عمه‌ها، خاله‌ها، دایی‌ها... و همین طور، البته بحث درباره «ارث از نظر اسلام» خود نیازمند کتاب مستقلی است.

است، وگفتار ما درباره آن به زودی می‌آید.

این تکافل خانوادگی وسیع و همه‌جانبه‌ای، به ضمیمه نظام اسلامی در مسائل خانه، پایه‌های آرامش و امنیت در محیط خانوادگی را استوار می‌سازد.

و شعار اسلام در این زمینه، همان است که در ابتدای این فصل به آن اشاره کردیم:

«فردی که در خانه خود از صلح و آرامش بهره‌مند نشود ارزش واقعی صلح را درک نخواهد کرد و طعم آن را نخواهد چشید و هرگز فردی که در اعصابش ناراحتی و در روحش تشویش و در دل و جانش نگرانی و اضطراب باشد، هوادار صلح نخواهد بود.»

صلح و آرامش در جامعه

در اجتماع، مصالح و انگیزه‌ها و منافع، با همدیگر تصادم پیدا می‌کنند، داد و ستد، اخذ و اعطاء، بیشتر و زیادتر می‌شود. افراد دگرگون می‌شوند، جماعات و توده‌ها معامله نموده و نیروها و قدرت‌ها در همدیگر تأثیر می‌نمایند. فرد، خانه، خانواده در اجتماع مندمج و مستهلک می‌شوند، و بر همه اینها، این دیوار بزرگ احاطه می‌کند و شامل همه کوشش‌های آن می‌شود، و تمام روش‌های آن را منعکس می‌سازد و در هر میدانی در آن تأثیر می‌کند و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد.

در جایی که بعضی از مکتب‌ها و مذاهب اجتماعی می‌گویند رابطه فرد با فرد دیگر همیشه رابطه تزاحم و تصادم است و ارتباط هر طبقه‌ای با طبقه دیگر، همیشه ارتباط فشار و زور و اجبار است، در همچو جایی اسلام می‌خواهد که رابطه و پیوند همه آنان، پیوند دوستی و محبت، رابطه تضامن و تعاون و ارتباط و امنیت و آرامش

باشد و می‌گوید:

اساسی که زندگی آنان بر پایه آن استوار است، اساس تناسب بین حقوق و وظایف، و تعادل میان سود و ضرر، و توازن بین کوشش و پاداش است. و می‌خواهد ثابت کند که هدف زندگی همه آنان باید ادامه و امتداد حیات و رشد و تکامل آن بوده و در هر کوشش و نیت و کاری، هدف همه، توجه به سوی خدا و آفریدگار زندگی باشد.

از اینجاست که هر کوشش فردی، همانند هر کوشش و کار اجتماعی، به صلح و آرامش کلی و عمومی منتهی می‌شود که جامع همه انگیزه‌ها و روش‌های مختلف و نیروها و قدرت‌های گوناگون و افراد و جماعات متعدد است. برای اینکه در همچو اجتماعی، افقی بالاتر از افق مصلحت‌های زودگذر که موجب کینه‌توزی‌ها و دشمنی‌ها می‌شود، وجود دارد و به مردم نشان داده می‌شود.

اصول مکتب‌ها و مذاهب غربی، نسبت به محیط‌هایی که در آن به وجو آمده‌اند، کاملاً! منطقی به نظر می‌رسد. محیط تمدن مادی غربی که در زندگی هیچ‌گونه هدف و مصلحت دور و غیرنزدیک را قبول نمی‌کند و هرگونه مسئله معنوی و غیرمادی را از انسان طرد می‌نماید، و بدن شک در صورتی که بر سراسر زندگی، این طرز فکر مادی حکومت کند، میدانی جز برای جنگ طبقاتی بی‌رحمانه، باقی نخواهد ماند.

در همچو محیطی، مجالی جز برای قوانین «**کار**» و «**امکانات بهره‌برداری بیشتر**» وجود نخواهد داشت و از اینجاست که مسئله

«**جنگ طبقاتی**» یک حقیقت مادی به وقوع پیوسته‌ای می‌شود که راه فراری از آن نیست و امیدی به نجات از آن و راهی برای انکار آن وجود ندارد.

ولی اگر برای زندگی، طرز فکری مانند طرز فکر جامع‌الاطراف اسلام، حکومت کند و هنگانی که نظریات اجتماعی اسلام، راه خود را به اجراء عملی باز کند، و وقتی که قانون اسلامی، آن طور که خدا خواسته و می‌خواهد ـ نه آن طورکه گروهی می‌خواهند! ـ اجرا شود... در این صورت مسئله «**جبر تاریخ**» و مسئله حتمی! «**جنگ طبقات**»... افسانه‌ای بیش نخواهد بود و به هیچ واقعیت و منطقی مستند نخواهد گشت. برای اینکه اینها در محیط دیگر و سیستم و نظام دیگری حکومت می‌کند، حکومتی ناشی از نفوذ کامل افکار مادی محض، که هیچ‌گونه هدف عالی زندگی و نتیجه غیرمادی را نمی‌پذیرد.

البته اسلام، این صلح و آرامش جامع را به حساب فرد یا به خاطر جماعت یا براساس مصلحت طبقه خاصی و برضد طبقه دیگری، یا به نفع دستگاه حاکمه‌ای برپا نمی‌دارد، بلکه آن را به خاطر همه و برای همه برپا می‌دارد. او پاداش هر کوشنده و نیاز هر محتاجی را می‌دهد و برای هر فرد، و هر هیئت و جماعتی، حدود خود را برای تحقق یافتن عدالت مطلقه و همه‌جانبه‌ای، ترسیم می‌کند.

قانون اسلامی که آن را فرد یا طبقه یا هیئت حاکمه‌ای وضع نکرده است، قانونی است که از تمایل به فرد یا طبقه یاگروهی دوراست و از

اینجاست که این قانون ضامن جلوگیری از طغیان طبقه‌ای برضد طبقه‌ای بوده، و پیشگیر آن جنگ طبقاتی است که مکتب‌های مادی آن را یک موضوع حتمی و ضروری می‌دانند. البته این مکتب‌ها حق دارند که چنین عقیده‌ای داشته باشند، چون در اجتماعات غربی دیده‌اند مسئله چنین است و در اجتماعاتی هم که می‌گویند اسلامی! است ـ ولی اسلام از آنها بیزار است ـ باز دیده‌اند که مطلب از همان قرار است که در جاهای دیگر می‌باشد...

ولی باید گفت که این یک بررسی و قضاوت محلی بوده و مخصوص به محیط خاصی است. محیط‌هایی که در پایه‌های اساسی خود با اصول زندگی در اسلام، کاملاً مغایر است.

اکنون باید ببینیم که اسلام چگونه این طرز فکر خود را درباره صلح جامع و شامل مبتنی بر عدالت کامل در زندگی تحقق می‌بخشد.

وجدان مهر و محبت!

اسلام بنای اجتماع را از درون و وجدان افراد شروع می‌کند، در اعماق روح، بذر دوستی و محبت را می‌پاشد و نسیم رحمت و روح انسانیت را می‌دمد!... مهر و محبت خالص انسانی و رحمت بشری پاک.

اسلام خاطره پیدایش مردم از شخص واحد را به یاد آنان می‌آورد و در وجدان همه حس نزدیکی نسبی را بیدار می‌سازد و برادری خدایی آنان را، یادآوری می‌کند. هنگامی که تار و پود وجودشان با این احساسات لطیف و پاک آشنا شد، به گذشت و بخشش و به صلح

و آرامش نزدیکتر می‌شوند و علل و اسباب اختلاف و جنگ سست می‌گردد وکاملاً مقدور و امکان‌پذیر می شود که نظام‌ها و قوانینی برای تحقق بخشیدن به این صلح وضع کرده، پیروزگردد. و همین وجدان بیدار به مثابه ضامن محکم اجرای قوانین و برنامه‌های اسلامی است.

و بدین ترتیب کاروان زندگی با آرامی و بزرگواری پیش می رود:

نساء ۱: ای مردمان! از پروردگارتان، که شما را از یک تن آفرید و همسر او را از او آفرید و از آنها مردان بسیار و زنان پدید کرد، بترسید از خدایی که به نام وی از همدیگر تقاضا می‌کنید و از (بریدن) خویشاوندی‌ها که خدا مراقب شما است.

این چنین همه بشریت را در نسب واحد و خدای واحد گرد هم می‌آورد و بدین وسیله عوامل اصلی جدایی‌ها و نزاع‌ها از بین می‌رود تا این پیوند بزرگ و ریشه‌دار و محکم ظاهرگردد و شامل همه مردم، با همه فرقه‌ها و نژادها و رنگ‌ها و زبان‌ها و ادیانی که دارند، بشود.

اما مؤمنان، آنان طبعاً به همدیگر نزدیکترند، چون با همدیگر برای خدا برادرند، آنان از نظر فکر و عقیده که به نظر اسلام از هرگونه پیوند و رابطه خون و نسب محکم‌تر است، به همدیگر می‌رسند:

حجر ۱۰: به راستی که مؤمنان برادرند.

مثل مؤمنان در دوستی و محبت و مهرورزی با همدیگر همانند بدنی است که اگر عضوی از آن به درد آید، بقیه اعضاء بدن نیز ناراحت می‌شوند و پیامبر به همین مردم می‌فرماید: «با همدیگر دشمنی نکنید و حسد نورزید و از هم روگردان مشوید. و همه، ای

بندگان خدا، با هم برادر باشید» و ایمان را در آنان منوط به محبت می داند، تا هیچ‌کس میان خود و برادرش فرقی نگذارد. دوری از برادر دینی خود را در بیش از سه شب، جایز نمی شمارد: «بر هیچ مسلمانی سزاوار و جایز نیست که از برادر خود بیش از سه روز دوری گزینند. و از همدیگر، وقتی به هم می‌رسند رو برگردانند، البته بهترین آنان کسی است که به صلح و سلام پیشقدم باشد».

رحمت، برادر محبت است، و خداوند همیشه خود را با آن توصیف می‌کند و با آن به پیامبر خود منت می‌گذارد که آن را در قلب وی قرار داده است:

آل عمران ۱۰۹: به مرحمت خدا با آنها نرم‌خو شده‌ای اگر خشن و سخت‌دل بودی از دور تو پراکنده می شدند.

و بر مسلمانان نیز منت می‌گذارد که همچو پیامبر مهربانی را بر آنان فرستاد.

توبه ۱۲۸: شما را پیغمبری از خودتان آمد، که رنج بردنتان بر او گران است، و به شما علاقه دارد، و با مؤمنان مهربان و رحیم است.

و قساوت و شقاوت را، دلیل کفر و تکذیب دین می داند:

ماعون ۱ ـ ۳: مگر آن را که تکذیب جزا می‌کند ندیدی، همان است که یتیم را به عنف براند و به غذا دادن مستمند ترغیب نکند.

رحمت فقط برای مسلمانان خوب نیست، بلکه برای همه افراد بشر است:

«به مردم روی زمین رحم کنید تا آنکه در آسمان است بر شما رحم کند».

نه! بلکه اسلام با همگانی بودن رحمت، قدم بزرگ خود را برمی دارد و از عالم انسان می‌گذرد و به جهان همه زندگان پا می‌گذارد و در قلب بشر، نور این وجدان و نرمش را روشن می سازد و توجه آن را به هر موجود زنده‌ای جلب می‌کند. پیامبر فرمود: «مردی در راه می‌رفت وسط راه تشنه شد، چاهی را پیدا کرد، پایین رفت و آب خورد، هنگامی که بالا آمد سگی را دید که از عطش، نفس نفس می‌زند. مرد با خود گفت: این سگ نیز مثل من تشنه است،.. به چاه برگشت وکفش خود را پُر از آب کرد و آن را به دندان گرفت و بالا آمد و سگ را سیراب نمود، خدا را شکر کرد و خدا او را آمرزید. گفتند: یا رسول‌الله! مگر در چهارپایان هم اجر و پاداشی برای ما است؟ فرمود: آری در هر موجود زنده‌ای اجر و پاداشی برای شما است».

این نهایت و غایت جوشش وجدان رحمت است. و این فقط عقیده و ایمان است که می‌تواند با پیوندهای بزرگ میان همه زندگان و با یگانگی خالق و وحدت خلق در جهان هستی، به آن برسد و این همان عقیده‌ای است که سزاوار است «**انسان**» را در مرتبه اعلای این زندگان و موجودات بگذارد و آن را «**خلیفه خدا**» در روی زمین قرار دهد.

آداب فردی و اجتماعی

برای اینکه اسلام صدق و صفا، محبت و دوستی را در دل همه جای دهد، برای مسلمانان یک سلسله آداب فردی و اجتماعی تعیین

می‌کند که به این هدف عالی کمک می‌نماید، و مانع بیداری روح کینه و عدالت در دل‌ها می‌گردد، و اسلام از این آداب بلندپایه قبل از قانون تشریع می‌تواند کمک و یاری بگیرد ـ ولو اینکه از هر دو، به مثابه وسیله آلت استفاده می‌کند ـ برای اینکه رفتار پاک و ادب نیکو و کردار خوب همه در محیط زندگی اجتماعی، رضایت، اعتماد، اطمینان و بشاشت ایجاد می‌کند که شاید بتوان گفت از قانون و قانونگذار هم بی‌نیاز می‌سازد.

اسلام تکبر و خودبینی و خودپسندی را دوست ندارد:

لقمان ۱۸ ـ ۱۹: مردم را تحقیر مکن و در زمین به تکبر گام مزن که خدا خودپسندان گردن فراز را دوست نمی‌دارد، در رفتن خویش، معتدل باش و صوت خویش ملایم کن که نامطبوع‌ترین صوت، صوت خران است.

اسراء ۳۷: در زمین به تکبر، راه مرو که هرگز زمین را نخواهی شکافت و هرگز به بلندی کوهها نخواهی رسید.

«خداوند به من وحی فرمود که: تواضع و فروتنی کنید تا کسی بر کسی ظلم و ستم نکند و احدی بر احدی فخر و مباهات نورزد» اسلام در این، طبیعت افراد را در نظر می‌گیرد، او متکبرین را دوست ندارد و خودپسندان خودبین را مغضوب می‌شمارد و به مباهات و افتخارکنندگان سخت می‌گیرد و بر همه آنان خشم و نفرت و انزجار ابراز می‌دارد، ولو اینکه به احدی از افراد هم ضرری نرسانده باشند، برای اینکه تنها تظاهر آنان به این اعمال نکوهیده در دیگران نیز کبر و

غرور بر می‌انگیزد و بدون قصد و عمد، آنان را بر ابراز نفرت و انزجار برضد همدیگر، وا می‌دارد. اگر اسلام کبر و غرور راکه خود به خود به کسی ضرر نمی‌رساند، بد می‌شمارد، مسلماً چیزهایی را که به استقلال و ارزش و مقام انسان لطمه می‌زند و احساسات آن را جریحه‌دار می‌سازد، تحریم می‌کند:

حجرات ۱۱ ـ ۱۲: شما که ایمان دارید گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را مسخره کنند که شاید آن زنان بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگویید و همدیگر را به لقب خطاب مکنید که عصیان کردن از پس ایمان، نشانه بدی است و هر که توبه نیاورد، آنها ستمگرانند.

اسلام دقیق‌ترین و باریک‌ترین احساسات بشری را ملاحظه می‌کند و از «**نجوی**» و درگوشی! صحبت کردن دو نفر، در پیش شخص سوم نهی می‌کند: «اگر سه نفر باشند دو نفر بدون مداخله شخص سوم صحبت نکنند. این امر او را آزار می دهد» و این یک ادب فردی و یک تربیت روحی بسیار عالی و لطیفی است.

و در این راه است که از منت‌گذاری بر نیکوکاری و احسان نهی می‌کند، منت‌گذاری خصلت نکوهیده‌ای است و شخصیت طرف را نیز ناراحت می‌کند و از اینجاست که احسان و نیکی را منت‌گذاری از بین می‌برد و به جای سپاس و تشکر، ناسپاسی و نقمت را جایگزین می سازد:

بقره ۲۶۴: شما که ایمان دارید، صدقه‌های خویش را چون آن کس

که مال خویش به ریای مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز جزا ایمان ندارد، به منت و اذیت باطل مکنید. حکایت وی مانند سنگی است خاره که خاکی روی آن بوده و رگباری بدان رسیده و آن را به جا گذاشته ریاکاران از آنچه کرده‌اند ثمری نمی‌برند و خداگروه کافران را هدایت نمی‌کند.

اسلام در این آداب، فقط جنبه منفی را نمی‌گیرد بلکه برای بیداری شعور و احساس مهر و محبت و دوستی، به سوی راههای مثبت آن می‌خواند و به اشاعه گفتار نیکو بین مردم دعوت می‌کند:

اسراء ۵۳: به بندگانم بگو آنچه را که نیکوتر است بگویند.

بقره ۸۳: به مردم نیک و نیکو بگویید.

نساء ۸۹: چون شما را درود گویند درودی بهتر از آن گویید یا همان را باز گویید. که خدا حساب‌گر همه چیز است.

اسلام مسلمانان را به «**سلام**» کردن و افشاء آن، در هر مکان و بر هر انسان، اعم از آنکه بشناسند یا نشناسند، دعوت می‌کند. فقط رابطه انسانی در آشنایی و برای تحیت‌گویی و سلام کردن کافی است، تا دل‌ها به هم نزدیک شود و اعتماد به همدیگر بیشتر گردد: «کوچک بر بزرگ و آنکه راه می‌رود بر کسی که نشسته، و افراد کم بر گروه زیاد، سلام کنند».

و از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدند چه چیز اسلام بهتر است؟ فرمود: «اطعام به مردم کنی و به هر کسی که بشناسی یا نشناسی سلام

کنی».[1] اسلام به نیکی کردن در قبال بدی دستور می دهد:

فصلت ۳۴: بدی را به آنچه نیکوتر است دفع کن آن وقت گویی آنکه میان تو و او دشمنی‌ای بوده، دوستی مهربان است.

فرقان ۶۳: بندگان خاص خداوند رحمان آن کسانند که بر زمین سنگین می‌روند و چون جهالت‌پیشگان خطابشان کنند، سخنی ملایمت‌آمیز گویند.

اسلام به عفو و بخشش و خودنگهداری در موقع خشم و غضب دعوت می‌کند، البته نه برای آنکه کینه‌ای در دل ایجاد شود، بلکه برای گذشت و عفو و نیکی و انسانیت:

شوری ۴۳: و هر که صبر کند و درگذرد، این از کارهای مطلوب است.

تغابن ۱۴: اگر بگذرید و چشم بپوشید و ببخشید، خدا آمرزگار و رحیم است.

آل عمران ۱۲۴: آنهایی که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی گذرند.

شوری ۳۸: و چون به خشم آیند، ببخشند.

اسلام به گذشت و بزرگواری در معامله، در خرید و فروش دعوت می‌نماید. «خداوند رحمت کند مردمی را که موقع خرید و فروش، با

---

۱. آقای جلال آل‌احمد در کتاب «غرب‌زدگی» صفحه ۱۷، درباره «سلام اسلامی» می‌گوید: «اسلام.. هرگز به خونریزی برنخاسته بود. سلام اسلامی صلح جویانه‌ترین شعاری است که دینی در عالم به خود دیده..»

گذشت و بزرگوار هستند». و به امانت‌داری امر می‌کند:

بقره ۲۸۳: اگر بعضی شما بعضی را امین شمرد، امانت‌دار امانت او را باید بدهد.

و همچنین به خیراندیشی برای همه، در امور بازرگانی: «خریدار و فروشنده تا از هم جدا نشده‌اند صاحب اختیار هستند، اگر راستگو باشند و صریح، بیع آنان مبارک خواهد بود و اگر کتمان کنند و دروغ بگویند برکت بیع آنان از بین می‌رود».

اسلام عوامل ایجادکننده دشمنی و کینه را بر مسلمین تحریم می‌کند: مانند مجالس قمار که در نتیجه برد و باخت‌ها در آن به‌وجود می‌آید، و محافل عیش و نوش که عقل و اراده انسان را در نتیجه استعمال مشروبات، از اختیار او خارج می‌سازد:

مائده ۹۱ حق این است که شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه افکند و از یاد کردن خدا و از نماز بازتان دارد. آیا بس می‌کنید؟.

این چنین، آداب: فردی و اجتماعی، روحی و درونی، نقش خود را در پاکیزه نگهداشتن هوای زندگی و اشاعه و ازدیاد دوستی و مودت در بین مردم ادا نموده و به بنیادگذاری و پی‌ریزی صلح در اجتماع، در عالم واقعیت خارجی و ادراک و احساس، کمک می‌کند.

حس همکاری و تعاون

سپس اسلام همه افراد اجتماع را با زنجیر مصالح و منافع مشترک به

همدیگر مربوط می‌سازد و در دل و جان آنان، حس همکاری و تعاون و تضامن، و احساس مسئولیت و وظیفه همگانی به نفع همه را تقویت می‌کند و حدود آزادی فردی را در مرز مصالح مشترکه و منافع همگانی قرار می‌دهد و بدین وسیله همه به خوبی درک می‌کنند که در اجتماع اسلامی هدف‌های مشترکی وجود دارد که «فرد» به تنهایی قادر به انجام آن نیست و بایستی همه، برای گسترش آن بین همه، همکاری و تعاون داشته باشند: «**همه شما به مثابه چوپان و گله‌دارید. و همه شما از گله خود مسئولید، پیشوا مسئول ملت، مرد مسئول خانواده، زن مسئول خانه، خادم و کارگر مسئول مال و کار، است. همه شما به مثابه چوپان هستید و مسئول گله خود!**». «مثل شخصی که بر حدود خدا قیام نموده و در آن واقع است، مثل گروهی است که در یک کشتی وارد شوند، دسته‌ای بالای آن را اشغال کرده و گروهی هم قسمت پایین آن را بگیرند و کسانی که در قسمت پایین جای دارند همین که آب برداشتند، به سرنشینان قسمت بالا گذر کنند و بگویند: چه مانعی دارد که ما در طرف خودمان سوراخی به‌وجود آوریم و با شما سرنشینان کاری نداشته باشیم!.. اگر آنها را در برابر خواسته خودشان آزادگذارند همه هلاک می‌شوند و اگر دستشان را بگیرند، همه نجات پیدا می‌کنند».[1]

جماعت و توده مردم مسئولیت مراعات بیچارگان و کفالت حمایت همه‌جانبه‌ای آنان را به عهده دارند:

---

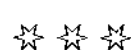
۱. بخاری و ترمذی.

ضحی ۹ ـ ۱۰: پس بر یتیم تسلط مجوی و با سائل خشونت مکن.

ماعون ۱ ـ ۳: مگر آن راکه تکذیب جزا می‌کند ندیدی؟ همان است که یتیم را به عنف براند و به غذا دادن مستمند، ترغیب نکند.

نساء ۶: یتیمان را بیازمایید و چون به سن نکاح رسیدند، اگر از آنها رشدی بدیدید، اموالشان را به آنها رد کنید، و آن را به افـراط، از آن زودتر که بزرگ شوند، مخورید، هر که توانگر باشد خودداری کند و هر که فقیر باشد به شایستگی خورد.

و در حدیث است: «هر که غذای دو نفر را دارد شخص سومی را هم با خود ببرد و اگر به قدر چهار نفر دارد پنجم یا ششم را..» و «هر که مرکبی فوق احتیاج خود دارد، زیادیش را به آنکه هیچ مرکبی ندارد بدهد، و هر که توشه زایدی دارد به کسی که اصلاً توشه ندارد بدهد».



اسلام برای بنیادگذاری تعاون و همکاری، «**ربا**» و نزول‌خواری را که موجب پیدایش کینه و عداوت در بین مردم می‌شود، به شـدت تحریم می‌کند، و به کسی اجازه نمی‌دهد که به علت نیازمندی برادر دینی خود، از او سود حرام بگیرد و مالیاتی! بخواهد!

بقره ۷۵: کسانی که ربا می‌خورند بر نمی‌خیزند مگر چون آن کسی که شیطان به جنون آشفته‌اش می‌کند.

بقره ۲۷۸: شما که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و اگر به راستی مؤمن شده‌اید، از رباها هر چه باقی مانده رهاکنید و اگر نکردید آماده

جنگ خدا و پیغمبر شوید.

مال و ثروت، باید بدون ربح، بدون سود، برای نیازمندان به صورت قرض و وام پرداخت شود تا روح دوستی و رأفت، مهربانی و مودت، روح همکاری و تعاون اجتماعی در بین مردم تقویت یابد:

بقره ۲۸: اگر بیچاره باشد، تا وقت توانایی به او مهلت داده شود. و گذشت باید بدون سخت‌گیری و فشار بر بدهکار باشد، زیرا مقام و ارزش انسانیت چنین اقتضا می‌کند.

برای همین منظور اساسی، اسلام همچنین «**احتکار**» را رسماً تحریم می‌کند و احتکارچیان را ملعون و مطرود می‌داند، زیرا آنها در جستجوی فرصتی هستند و از مکیدن خون بینوایان و درماندگان سودهای کلان خود را به دست می‌آورند و چمدان‌های خود را پُر می‌نمایند، و بدین وسیله روح دشمنی و کینه‌جویی را در دل مردم تحریک می‌کنند و بذر تعاون و همکاری را از بین می‌برند «هر که احتکار کرد مجرم و خطاکار است».

اسلام **غش و تقلب و کم‌فروشی** را نیز حرام می‌داند:

مطففین ۱ ـ ۳: وای بر کم‌فروشان، کسانی که وقتی از مردم پیمانه گیرند تمام گیرند، و چون پیمانه به مردم دهند، یا برای ایشان وزن کنند، بکاهند.

و «هر کس که بر ما غش کند از ما نیست» و باز تحریم می‌کند که مردم چیزها را کم و کوچک کنند و به کمتر از قیمتی که می‌ارزد، بدهند و این را فساد می‌شمارد:

هود ۸۵: و چیزهای مردم را کم مکنید و در این سرزمین به فساد مکوشید.

سپس به مسلمانان دستور داده که همگی، به ریسمان خدا چنگ بزنند و همگی به دور محور آن بچرخند و آن ریسمان را بگیرند. بدین ترتیب مسئله توحید و وحدت پروردگار و تعاون آنان در راه خدا و اجتماع همه لزوم اطاعت وی را اعلام می‌کند:

آل عمران ۱۰۳: همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید و موهبت خدا را بر خودتان به یاد آرید، آن دم که دشمنان بودید و میان دلهایتان پیوند داد، و به موهبت وی برادران گشتید. بر لب مغاکی از آتش بودید و شما را از آن برهانید.

مائده ۲: نسبت به نیکوکاری و تقوی یار و یاور باشید ولی از گناه و دشمنی جانبداری ننمایید.

این اساس ارتباط‌ها، و رابطه رابطه‌هایی است که بالاخره همه در آن به همدیگر می‌رسند و آن وقت به وحدتی که همه را جمع می‌کند و به وظیفه‌ای که به عهده دارند، پی می‌برند، و بدون شک **این سنگ اول زیربنای صلح و آرامش اجتماعی است و در استحکام و بنیاد آن، ارج بسیار دارد.**

هدف‌های عالی زندگی

پس از همه اینها ـ یا قبل از همه اینها! ـ اسلام صلح و آرامش را در اجتماع بدین‌وسیله برقرار می‌سازد که فرد و اجتماع، هر دو را از جهان

محدود خود و عالم خودی، به دنیای بالاتر و وسیع‌تری می‌برد...
جنگ و نزاع، بیشتر به خاطر انگیزه‌های درونی و نیروهای فشار دیده انسانی، و از میدان کوچک و تنگی که به این نیروها اجازه کوشش و فعالیت نداده، پیدا می‌شود. و این در صورتی است که افق‌های روحی، کوتاه می‌شود و می‌خواهد که به خیال خود به هدف‌های زندگی برسد، و واقعیت‌های کوچک فردی یا واقعیت‌های محدود دسته‌جمعی و اجتماعی میدان خیال وکوشش وکار می‌شود!

اسلام به همه اینها توجه دارد و فرد و جماعت را از تنگنای هدف‌های کوچک و نزدیک مادی خارج می‌سازد تا در میدان هدف‌های عالی و بزرگ زندگی به کوشش بپردازد.. از تنگنای باریک عمرکوتاه فردی خارج ساخته و به فضای زندگی عمومی بزرگ وارد می‌کند و از میدان نظریه ملیت! و ناسیونالیسم! کوتاه بیرون کرده و به افق‌های انسانی بزرگ و جامع وارد می‌نماید.

در اینجاست که فرد احساس می‌کند که تنها برای خود زندگی نمی‌کند، بلکه برای همه انسانیت زندگی می‌کند. در اینجاست که جماعت و توده مردم احساس می‌کنند که فقط برای این نسل زنده نیستند بلکه برای همه بشریت زنده هستند. در اینجاست که مسلمانان احساس می‌کنند که آنان اوصیاء و خلفاء خدا در روی زمین هستند و اصولاً خود، مالک خود نیستند بلکه کوشش آنان نیز برای خودشان نیست و زندگی آنان «هدف» نبوده و آلت وسیله‌ای بیش نیست و بنابراین، در جایی که هدف‌های عالی و جامع‌الاطراف

زندگی منتظر همه است، دیگر جایی برای نزاع فردی کوچک و کوتاه باقی نمی‌ماند.

اسلام به مسلمانان می‌گوید

آل عمران ۱۱۰: بهترین دسته‌ای که بر این امت نمودار شده‌اند شما بوده‌اید، به نیکی وامی‌دارید و از بدی باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید.

و می‌گوید:

توبه ۱۱۱: خدا از مؤمنان جان‌ها و مالهایشان را خرید، در مقابل اینکه بهشت از آنها است، در راه خدا کارزار کنند، بکشند و کشته شوند، وعده خدا است که در تورات و انجیل و فرقان به عهده او محقق است.

و باز به آنان دستور می‌دهد:

آل عمران ۱۰۴: بایستی گروهی از شما به نیکی دعوت کنند، و به معروف امر کنند و از منکر نهی نمایند و اینان رستگارانند.

بدین ترتیب چشم‌ها و دل‌های آنان را برای اصلاح همه جهان باز می‌کند: به امر به معروف و نهی از منکر ـ نظارت ملی ـ به تحقق بخشیدن به مصالح جامع‌الاطراف انسانیت... اما خودشان و داراییشان، اما مصالح و منافع کوچک و نزدیکشان... همه و همه را با گذشت و بزرگواری می‌فروشند.. می‌فروشند به آنچه که بهتر و ماندنی‌تر است.. و خدا همه اینها را از آنان خریده است.

مسلمانان وظیفه دارندکه در راه خدا جهاد و کوشش کنند، تاکلمه خدا برتر و بالاتر از همه باشد و روی زمین را صلح و آرامش فراگیرد، در راه این هدف بزرگ و عالی انسانی، دیگر، افراد و منافع شخصی و شهوات ارزشی ندارند:

انفال ۳۹: آنها را بکشید تا فتنه به پانخیزد و دین به طور کلی برای خدا باشد..

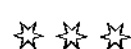
«هر که جهاد کند تا کلمه خدا برتر و بالاتر شود، آن در راه خدا است». **«هیچ ملتی جهاد در راه خدا را ترک نمی‌کند، مگر آنکه به ذلت و خواری دچار می‌شود».**

مسلمانان به حمایت از بیچارگان و ضعفاء و دفع آزار از آنان و کسب آرامش و امنیت برای آنان موظفند، البته نژاد و عقیده آنان، مادامی که به خدا ایمان دارند، مورد نظر نیست و متجاوز بر آنان هر که باشد باید مجازات شود:

نساء ۷۵: چرا در راه خدا و آن بیچارگان از مردان و زنان وکودکان که گویند: پروردگارا ما را از این دهکده ستمگران، بیرون بر، و برای ما از نزد خویش دوستی بیار و برای ما از ناحیه خودیاوری قرار بده، کارزار نمی‌کنید.

مسلمانان مکلف هستند که منکر و بدی را تغییر دهند و از میان بردارند، اعم از آنکه از توده مردم سر بزند یا **طبقه حاکمه**، از جانب فرد واقع شود یاگروه و جماعت.. مسلمانان نمایندگان خدا در روی زمین هستند و اصلاح زمین به عهده آنهاست، و از بین بردن جرم‌ها و

بدی‌ها وظیفه آنان است: «هر که از شما، زشتی و منکری را دید، آن را دگرگون سازد».. وگرنه ذلت و خواری و بدبختی و عذاب نصیب آنان خواهد بود. «اگر مردم ستمگری را ببینند و دست او را از ستم باز ندارند، هیچ بعید نیست که خداوند آنان را به عذاب وی مبتلا سازد». «به خدا سوگند! یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و جلو ستم ظالم را می‌گیرید و او را به راه راست و اجرای حق وا می دارید، یا آنکه خداوند دل‌های شما را با یکدیگر به هم می‌زند».



اسلام هنگامی که مسلمانان را به این تکالیف عالی مکلف می سازد دل‌ها و جان‌ها و هدف‌های آنان را بلند و عالی می‌کند و نیروهای درونی آنان را آزاد می سازد تا به جای میدان فردی، در میدان انسانیت کوشش کنند، و بدن شک این جهان‌بینی، آنان را از دشمنی های کوچک در اجتماع، وکینه‌ورزی‌های ناشی از شهوت‌ها و هوس‌ها، باز می دارد. اسلام این هدف‌ها را در یک کفه، و هوس‌ها و خواستهای مادی آنان را در کفه دیگری می‌گذارد، و آنان را برای انتخاب یکی از این دو، مخیر، می سازد:

توبه ۲۴: و بگو، اگر پدرانتان و فرزندانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌هراسید و مسکن‌هایی که بدان خوش‌دلید، نزد شما از خدا و پیغمبر او و جهاد در راه وی محبوب‌تر است، انتظار برید تا خدا فرمان

خویش بیارد، که خدا گروه عصیان‌پیشگان را هدایت نمی‌کند. این از وظایف رهبری بشریت است که خداوند آن را نصیب این ملت و این امت کرده است.

حج ۴۱: کسانی که اگر آنها را در زمین مکانت بخشیم، نماز را بپا می‌کنند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند.

بقره ۱۴۳: این چنین شما را امت وسط و میانه قرار دادیم تا شما بر دیگران و رسول بر شما شاهد باشد.

و این شرط حتمی عبادت بر خداست که همه زندگی را به سوی افق‌های بالاتری می‌برد:

ذاریات ۵۶ ـ ۵۷: جن و انس را جز برای اینکه عبادتم کنند نیافریدم و از آنها روزی و اطعام کردنم، منظور ندارم.

در همچو محیط و اجتماعی، فرد می‌تواند شخصیت ذاتی خود را بروز دهد و برتری درونی خود را عملی سازد، بدون آنکه برای این کار به نزاع فردی و کینه‌ورزی و شکاف‌های داخلی و دشمنی مجبور شود.

میدان برای همه باز است و روی زمین بزرگتر از آن است که مردم خروس‌وار! در آن به جنگ بپردازند.

سیستم حکومت

در آنچه گذشت، از وجدان‌ها و احساساتی صحبت کردیم که اسلام صلح و آرامش اجتماعی را در پایه آن استوار می‌سازد و اینها عوامل و

انگیزه‌هایی است که در ارزش آنها نمی‌توان شک و تردید روا داشت و تأثیر آنها را نمی‌توان منکر شد، ولی اسلام فقط به آنها تکیه نمی‌کند و همه برنامه‌های زندگی اجتماعی را به عهده آن واگذار نمی‌نماید.

طرز فکر کلی اسلام، همیشه میان تکلیف و اطاعات و قانونگذاری و خطاب را، جمع می‌کند و اجتماع را با نظام‌ها و قوانین اداره می‌نماید چنانکه با ترغیب و تحسین آن را مدد و کمک می‌بخشد. و در میدان صلح و آرامش اجتماعی نیز اسلام همین سنت و روش را پیش می‌گیرد و از رژیم حکومت و ضمانت‌های عدالت قضایی و امنیت و صلح تضمین‌های معاش و اداره امور و توازن عمومی اجتماعی به مثابه وسایلی برای برقرار ساختن صلح در اجتماع از راه قانون و الزام، استفاده می‌کند.

سیستم حکومت در اسلام کفیل برقراری روابط بین حاکم و ملت بر پایه‌هایی از صلح و عدالت و اعتماد است که به وسیله آن بنای صلح اجتماعی، استوار و محکم می‌شود.

حاکم (به عقیده شیعه در زمان غیبت امام...) جز از یک راه به مقام خاص خود نمی‌رسد:

رغبت و تمایل مطلق توده ملت و اختیارات آزادانه مردم و حکومتی که بر پایه رضا و اختیار استوار باشد و بعد از مشاوره و اجازه مردم به روی کار آمده باشد، حکومتی است که اعتماد و اطمینان در دل‌ها جای می‌دهد و رضایت و آسودگی در قلب‌ها به‌وجود می‌آورد. و در این صورت دیگر جایی برای فرار و نفرت از آن، یا قیام برضد آن باقی

نمی‌ماند. البته تا آن روزی که این حکومت از راهی می‌رود که اسلام نشان داده و در چهارچوب قانونی عمل می‌کند که اسلام تشریع کرده است.

بنابراین، سیستم حکومت در اسلام چیست و چگونه است؟.:

روش اسلام در این باره روش شوری و مشاوره است:

آل عمران ۱۵۹: و کارشان بینشان به طور مشورت است.

شوری ۳۷: و با آنان در کارها مشورت کن.

و هنگامی که شریعت طریقه خاصی برای شور و مشورت تعیین نکرده باشد، این امر به احتیاجات و خواستها و راههای زندگی هر عصری موکول خواهد بود. ولی اساس و بنیاد آن، راه و روش کلی آن روشن است و از اساسی‌ترین شرایط آن **شرکت دادن مردم در کارهای خودشان است** و از اینجاست که دیگر مجالی برای خشم و غضب باقی نمی‌ماند، چون در واقع خود توده مردم شریک تدبیر امور خود می‌باشند.

اما حدود اسلامی برای حکومت: فقط اجرای قانون اسلامی است که خداوند آن را برای همه مردم تشریع کرده است. و در آن برتری فردی بر فرد دیگر، یا سود طبقه خاصی، یا مقدم داشتن گروهی بر گروه دیگر، مراعات نشده و هیئت حاکمه هیچ‌گونه مزیتی بر طبقه محکوم، یعنی توده مردم ندارند... همه بندگان خدا هستند و شریعت اسلامی هم قانون خداست و همه در برابر آن یکسانند.

اطاعت مردم از حاکم و خلیفه هم فقط مرهون همین امر، یعنی بر پا داشتن اصول شریعت و اجرای این قانون است. و اگر خلیفه‌ای از این امر سر باز زد،

اطاعت وی ساقط می‌شود. پیامبر فرموده: «بشنوید و اطاعت کنید، اگر چه برده‌ای حبشی بر شما گماشته شود که سرش همچون نقطه سیاه بالای چشم مار باشد! تا زمانی که در میان شما کتاب خدا را بپا دارد» و بدین ترتیب اطاعت را به بر پا داشتن کتاب خدا، نه چیز دیگر، مشروط می‌داند. و قرآن مجید تصریح می‌کند که اگر حاکمی طبق احکام خداوند حکومت نکند، کافر است.

مائده ۴۴: آنهایی که به آنچه که خدا دستور داده حکم نکنند آنها از کافرانند.

و البته اسلام صریحاً دستور مبارزه بر ضد کافر را داده و اطاعت مسلمان از کافر را مطلقاً تحریم کرده است.

اجرای این قانون خدایی که کسی را برتر نمی‌داند و برای فرد و طبقهٔ خاصی، اعم از حاکم و محکوم و ثروتمند و فقیر امتیازی قائل نیست، ضامن تحقق بخشیدن به صلح و آرامش در اجتماع است. برای اینکه این قانون برای همه و به سود همه وضع شده است.

محمد(ص) پیامبر خدا و حاکم بزرگ مسلمانان، درباره رابطه خود و نزدیکان خود چنین می‌گوید: «ای قریشیان: جان خود را بخرید که من شما را به هیچ وجه از خداوند بی‌نیاز نمی‌کنم، ای فرزندان عبدمناف!، شما را به هیچ وجه بی‌نیاز از خدا نمی‌کنم، ای عباس‌بن‌عبدالمطلب! ای صفیه عمه پیامبر، هیچ وقت شما را بی‌نیاز از خدا نمی‌کنم، ای فاطمه دختر محمد، از مال من هر چه خواهی بخواه ولی از خدا تو را به هیچ وجه بی‌نیاز نمی‌کنم...»

ابوبکر خلیفه اول، پس از پایان بیعت بر او[1] چنین گفت:

«مردم! من امروز سرپرست امور شما شدم و بهتر از شما نیستم، اگر کار نیکو کردم مرا یاری کنید و اگر بد کردم مرا به راه راست وادارید».

تا آنکه گفت: «مرا تا وقتی که خدا و پیامبر وی را پیروی می‌کنم، اطاعت کنید و اگر بر خدا و پیامبر وی عصیان کردم، اطاعت من برداشته می‌شود». و در واقع به قاعده کلی و بزرگ اسلام درباره حکومت و حدود آن اعتراف می‌کند.

این نظام اسلامی کفیل راستی و درستی هیئت حاکمه و رضایت توده مردم بوده و ضامن برقراری آرامش و صلح و تحکیم آن بین همه است. البته نا با زور و ظلم، نه با فشار و جبر، نه با بی‌رحمی و جبروت! و نه با ترس و ذلت، بلکه با رضایت و قبول و اطاعت ناشی از درون وی. نه ریایی در کار است و نه نفاق و دوگویی و نه تظاهر دروغ... این وسیله‌ای از وسایل برقراری امنیت و آرامش است. این حلقه‌ای از حلقه‌های صلح جامع‌الاطرافی است که از سلسله به هم پیوسته طرز فکر کلی اسلام درباره زندگی، جدا نیست.

ضمانت‌های عدالت قانونی

قبل از هر چیزی، حکومت اسلامی از خود عدالت قانونی کمک

---

۱. البته ما در اینجا کاری با چگونگی این بیعت و علل و عوامل آن نداریم، ولی در هر صورت ابوبکر مدتی به عنوان خلیفه اول بر مسلمین حکومت کرده است...

می‌گیرد و آن، چنانکه گفتیم از ساخته‌های فرد یا گروه بخصوصی نیست تا سوءظنی درباره آن بشود، یا ترس آن برود که به خاطر هوای نفس کسی تغییر یابد، یا با خطا و گمراهی همراه گردد و در نتیجه تحقق یافتن عدالت مطلق امکان‌پذیر نشود.

اما در موقع اجرای قانون، اسلام این مسئله را به روشنی قانون، و به وجدان قاضی و حاکم، و نظارت عموم مردم، واگذار کرده است و هر فردی در توده اسلامی موظف به این نظارت است و باز هر فردی وظیفه دارد که اگر ظلمی به وقوع پیوست آن را دفع کند و اگر حاکم طغیان کرد او را متوجه سازد و قاضی را اگر خطا رفت بیدار نماید... و او اگر شهادت را کتمان می‌کند، یا اگر خطایی را می‌بیند و به اصلاح آن نمی‌پردازد، آلوده به گناه شده است.

عدالتی که اسلام خواستار آن است، عدالت مطلقه‌ای است که تحت تأثیر دوستی و دشمنی، مال و جاه و هیئت حاکمه قرار نمی‌گیرد.

آیات مربوط به عدالت در قرآن مجید، قاطع، جازم و بسیار کوبنده است:

نساء ۱۳۵: شما که ایمان دارید، به انصاف رفتار کنید و برای خدا گواهی دهید وگرچه به ضرر خودتان یا پدر و مادر و خویشان توانگر یا فقیر باشد، خدا به رعایت آنها شایسته‌تر است. پیرو هوس مشوید که از عدالت باز مانید. اگر رخ بتابید یا رو بگردانید خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است.

مائده ۸: شما که ایمان دارید، برای خدا قیام کنید، و به انصاف گواهی دهید، دشمنی قومی وادارتان نکند که عدالت نکنید عدالت

کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است. و از خدا بترسید که خدا از اعمالی که می‌کنید، خبر دارد.

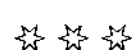
انعام ۱۵۲: به مال یتیم نزدیک مشوید، جز به طریقی که نیکوتر است تا وی به قوت خویش رسد، پیمانه و وزن را به انصاف تمام دهید، ما هیچ‌کس را مگر به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم. چون سخن‌گویید، دادگر باشید و اگر بر علیه خویشاوند باشد به پیمان خدا وفا کنید، اینها است که خدا شما را بدان سفارش کرده است شاید اندرز گیرید.

مائده ۴۲: و اگر بین آنها حکم کردی، حاکم به عدل باش زیرا خدا ظالمان را دوست ندارد.

شوری ۱۵: برای همین دعوت کن و چنانکه فرمانت داده‌اند استوار باش و هوس‌هایشان را پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان دارم و فرمان یافته‌ام که میان شما عدالت کنم.

بقره ۱۸۸: اموال یکدیگر را به ناحق مخورید و به وسیله آن به حکومت‌پیشگان تقرب مجویید که قسمتی از اموال مردم را به ناروا بخورید.

و در حدیث است: «محبوب‌ترین مردم پیش خداوند در روز جزا، و نزدیکترین آنان از نظر جایگاه، پیشوای عادل است. و مغضوب‌ترین و دورترین افراد پیش خداوند در روز قیامت پیشوای ظالم است».



تاریخ اسلام نمونه‌های فراوان و بی‌شماری را درباره عدالت مطلق

دارد که حکومت اسلامی آن را حتی در روزگاری که «**خلفاء!**» از تعالیم اسلامی منحرف شدند محقق و عملی ساخته است. وجدان و درون قضاة و بیداری مردم خود نگهبان عدالت بوده و نیرو و نفوذ خود را از ترس خدا و خوف عذاب وی ـ اگر سستی بورزند یا تقلب و غش کنند یا بر ظلم و ستم ساکت باشند ـ می‌گرفت.

چون اینجا جای بحث از عدالت در اسلام نیست فقط به دو نمونه از نمونه‌های فراوان از آن اکتفا می‌کنیم[1]: **علی(ع)** (زره) لباس جنگی خود را پیش یک مرد مسیحی یافت به پیش شریح قاضی آمد و گفت:

این لباس مال من است و من آن را نه هبه کرده‌ام و نه فروخته‌ام. شریح قاضی از مرد مسیحی پرسید: در آنچه که امیرالمؤمنین می‌گوید چه نظری داری؟ مرد مسیحی گفت: این لباس، لباس من است و البته امیرالمؤمنین هم پیش من دروغگو نیست، شریح از **علی(ع)** پرسید یا امیرالمؤمنین شما بینه و دلیلی دارید؟ **علی(ع)** خندید و فرمود: من بینه‌ای ندارم!.

بدین ترتیب قاضی به نفع مرد نصرانی رأی داد و او لباس جنگی را برداشت و رفت...

ولی چند قدم بیشتر نرفته بود که برگشت و گفت: تصدیق می‌کنم که این احکام، احکام پیامبران است: امیرالمومنین مرا پیش قاضی خود می‌برد تا محاکمه شویم و قاضی هم علیه وی حکم می دهد.. من شهادت می دهم که خدایی جز پروردگار جهان نیست. و محمد(ص)

---

۱. نمونه‌های بیشتر در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» آمده است،به آن مراجعه نمایید.

پیامبر و بنده اوست، این لباس، لباس تو است یا امیرالمؤمنین.. و من موقعی که شما از جنگ «**صفین**» برمی‌گشتید پشت سر ارتش شما آمدم و آن را از روی شتر شما برداشتم. علی(ع) هم فرمود: چون تو اسلام آوردی، من این لباس را به تو بخشیدم.

☆☆☆

«**ابویوسف**» در مسند قضاوت نشست.. مردی برای محاکمه او با «**هادی**» پادشاه عباسی، بر سر یک بستان، پیش آمد، ابویوسف دید حق با مرد ناشناس است ولی پادشاه هم شهودی دارد!! گفت: طرف نزاع می‌گوید که «هادی» برای اثبات راستگویی شهود خود باید سوگند بخورد!.. هادی از قسم خوردن امتناع ورزید ـ و آن را برای خود کوچکی دانست! ـ ابویوسف هم بستان را به آن مرد برگردانید.

هنگامی که افراد یک اجتماع یقین کنند که قانونی که بر آنان حکومت می‌کند از طرف خدای عادل آنان است و حاکمی هم که اداره امور آنان را به عهده دارد، حقوقی بیشتر از حقوق آنان ندارد و قاضی تکیه زده بر کرسی قضاوت هم حکم خود را از الهام هوی و هوس نمی‌گیرد بلکه از قانون خدا و ترس از وی اخذ می‌کند، در این صورت همه آنان اطمینان و آرامش می‌یابند و صلح اجتماعی هم بر یکی از ارکان محکم خود تکیه می‌زند: «**رکن ضمانت‌های عدالت در حکم و قضاوت**».

ضمانت‌های امنیت و آرامش

در میان توده‌ای، مادامی که امنیت عمومی و آرامش همه افراد عملی نشود، صلح برقرار نمی‌شود. ما، در گفتار مربوط به «**صلح و آرامش وجدان**» گفتیم که اسلام عوامل امنیت و آرامش فرد را در زندگی اجتماعی، تأمین می‌کند تا بتواند آرامش و صلح در وجدان و فکر خود گسترش دهد.

همین امنیت و آرامش، خود نگهدارنده اجتماع نیز هست. فرد و اجتماع از نظر اسلام دشمن و ضد همدیگر نیستند، بلکه آنها جسم واحدی در دو شکل مختلف هستند: فرد به شکل فرد، فرد در حال شرکت با گروه و جماعت. و این شکل، از طبیعت و حقیقت اسلام و مددگیری شریعت و قانون آن از خدا سرچشمه می‌گیرد. در اسلام فرد برای جماعت و جماعت برای فرد قانون نمی‌گذارد. بلکه فرد و جماعت هر دو پایبند این قانون الهی هستند که همه را در نظر دارد.

هنگامی که این حقیقت ثابت و روشن گردید، امنیت شخصی فرد، بدون کوچکترین تعارض و تضادی، همان امنیت کلی جماعت می‌شود.

هر فردی در ازدیاد امنیت عمومی برای جماعت، سود مستقیم دارد، و این آرامش، به او فشار نمی‌آورد و در هدف صحیح و برنامه انسانی با او سر جنگ ندارد. و جماعت هم هنگامی می‌تواند نقش خود را درست انجام دهد که نیروی خود را با افرادی که همه سالم و درستکارند هماهنگ سازد، و بنابراین فشار آوردن و ستم روا داشتن

بر آنان و جلوگیری از کوشش آنان، سودی برای آن ندارد.

اما عده‌ای منحرف!.. آنان این صفت را ندارند، برای اینکه آنان به قانونی عادت نموده‌اند که فرد برای مصلحت خود یا طبقه‌ای برای استفاده خودشان وضع کرده‌اند. چنانکه در قوانین زمینی چنین است.. اینان علیه قانون خدا که برای همه وضع شده قیام کرده‌اند و کیفر آنان به نام فرد و جماعت عملی نمی‌شود، بلکه به خاطر قانون خدا و به نام خدا کیفر می‌بینند. کیفر آنان برای انتقام جماعت نیست که قانون را به نفع خود وضع کرده بودند، بلکه برای تحقق بخشیدن به کلمه خدا و مصلحت عمومی که خدا می‌خواهد کیفر می‌بینند. و این کیفر هر چقدر بی‌رحمانه و شدید باشد، معنی و شکل انتقام‌جویی ندارد، خداوند مصلحتی برای خود در وضع قانون ندارد، او خیر و سود همه را اراده می‌کند و می‌خواهد که اسباب فساد و عواملی را که باعث از کار افتادن این خیر عمومی می‌شود، از بین ببرد، بدون آنکه سود خاصی را در نظر گیرد یا هوای نفسی را اعمال کند.

در سایه همین طرز فکر، همه ضمانت‌هایی که خداوند برای مردم فرض کرده تجلی می‌کند. و کیفرهای فسادگران نیز به خاطر قیام بر علیه قانون و امر خدایی است که باعث اصلاح اجتماعی و سود همه بود.

مرحله اول این ضمانت‌ها، مربوط به حیات است:

انعام ۱۵۱: تنی را که خدا محترم داشته جز به حق مکشید.

هر کسی و هر فردی از افراد، این حق مطلق را دارد، مگر به خاطر

حق ـ کشتن یک فرد به مثابه کشتن همه مردم است، برای اینکه این، تجاوز به خود حق حیات است، با صرف‌نظر از اینکه این حق را اکنون چه کسی حمل می‌کند، قانون همیشگی خدا، در هر عصر و زمانی این مسئله را به عهده دارد:

مائده ۳۲: به این جهت بر پسران اسرائیل مقرر کردیم که هر که کسی را جز به قصاص، یا فسادی که در زمین کرده، بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر که کسی را زنده بدارد، چنان است که همه مردم را زنده داشته باشد.

نساء ۹۳: و هر که مؤمنی را به عمد بکشد سزای او جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برای او مهیا دارد.

اسلام ضمانت همچو حق اساسی را فقط به عهده وجدان و ترس از عقاب آخرت نمی‌گذارد، بلکه برای اجرای آن، قانون‌هایی نیز به تفصیل وضع کرده است: «**قصاص**» در صورت عمد و قصد، «**دیه و فدیه**» در صورت خطا، و اصولاً قصاص را معادل همان تجاوزی قرار می دهد که انجام یافته است: اگر تجاوز و تعدی به حد قتل برسد کیفر آن قتل است و اگر فقط به زخمی شدن منجر شود، قصاص نیز مطابق آن خواهد بود.

بقره ۱۷۸: ای کسانی که ایمان دارید، شما را درباه کشتگان، قصاص مقرر شده.

بقره ۱۷۹: شما را در قصاص ای خردمندان، زندگی‌ای هست،

شاید پرهیزگاری کنید.

مائده ۴۵: در تورات بر یهودیان، مقرر کرده‌ایم که تن به تن و چشم به چشم و بینی به بینی وگوش به گوش و دندان به دندان و زخم‌ها را قصاص باید.

اسراء ۳۳: و هر که به ستم کشته شود به ولیّ وی تسلطی داده‌ایم، اما در کشتن زیاده‌روی نکند که او نصرت یافته است.

نساء ۹۲: بر هیچ مؤمنی نسزد که جز به خطا مؤمنی را بکشد و هر که مؤمنی را به خطا بکشد، آزاد کردن بنده مؤمنی باید و خون‌بهایی که به کسان او تسلیم گردد، مگر آنکه ببخشد، اگر مقتول از گروهی است که دشمن شما است و او مؤمن است آزاد کردن بنده مؤمنی، و اگر از گروهی است، که میان شما و آنها پیمانی هست، خون‌بهایی که به کسان او تسلیم شود و آزاد کردن بنده مؤمنی باید. و هر که نیابد روزه دو ماه پیاپی باید. این بخشایشی از جانب خداست که خدا دانا و فرزانه است.

در مرحله بعد از مسئله حیات، مسئله عرض و مال می‌رسد:

«همه مسلمان بر مسلمان حرام است، خون و عرض و مال او». موضوع احترام خون و حفظ آن در آنچه گذشت، روشن شد. ضمانت عرض و ناموس هم از کیفرهای زنا و تهمت به زنان پاکدامن آشکار می‌شود.

نور ۲: زن زناکار و مرد زناکار هر یک از آنها را یک‌صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز دیگر ایمان دارید در کار دین خدا نسبت به آنها

مهربانی نکنید و گروهی از مؤمنان در کار مجازاتشان حضور یابند.

نور ۴: کسانی که به زنان عفیف نسبت زنا دهند آنگاه چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه به آنها بزنید و به هیچ‌وجه شهادتی از آنها نپذیرید که آنها فاسقانند.

اما ضمانت مال و دارایی را ـ مال و ثروت حلالی که از راههای غش و تقلب و ربا و احتکار و دزدی و غارت و... ـ بدون کوچکترین گذشت و بخششی، کیفر سارق به عهده دارد.

مائده ۳۸: مرد و زن دزد، دست‌هایشان را به سزای عملشان، به‌عنوان مجازاتی که از جانب خداست ببرید، که خدا نیرومند و فرزانه است.

و پشت سر ضمانت‌های جان و عرض و مال... احترام مسکن و خانه می‌آید: بدون اجازه کسی نمی‌توان وارد خانه او شد و هیچ‌کس حق ندارد بر دور خانه او دیوار بکشد یا روزنه‌ای باز کند.

نور ۲۷ ـ ۲۸: شما که ایمان دارید به خانه‌ای جز خانه‌های خودتان درون مشوید تا آشنایی دهید و بر ساکنانش سلام کنید. این برای شما بهتر است شاید پند گیرید، اگر کسی را در خانه نیافتید، بدان در نیایید تا شما را اجازه دهند اگر گفتند بازگردید، بازگردید که برای شما پاکیزه‌تر است و خدا به اعمالی که می‌کنید داناست.

بقره ۱۸۹: نیکوکاری به این نیست که از پشت خانه‌ها وارد آنها شوید، بلکه نیکوکار کسی است که پرهیزکار باشد، و از درب خانه‌ها وارد شوید و از خدا بپرهیزید تا شاید رستگار گردید.

سپس آزادی فردی تأمین می‌شود، هیچ فردی را نمی‌توان مورد تفتیش و تجسس قرار داد.

حجرات ۱۲: تجسس و تفتیش مکنید و پشت سر وی هم نباید حرفی زد: «کسی از شما نباید غیبت همدیگر را بکند...»

و در حضور هم باید احترام او را نگهداشت:

حجرات ۱۲: شما که ایمان دارید گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند، و نه زنانی زنان دیگر را مسخره نکنند که شاید آن زنان بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگویید و همدیگر را به لقب خطاب مکنید.

البته قرآن، برای این قبیل تجاوزها، کیفرهای مخصوصی را معین نکرده است، ولی در این موارد شریعت اسلامی «تعزیر و تنبیه» را مقرر می دارد و تعزیر، کیفرهای کوچکتر از حدود است و چگونگی آن مربوط به شرایط و اوضاع روز است.

اما اخلالگران... کسانی که واقعاً در روی زمین موجب فساد گشته و تمام گناه‌ها را مرتکب می شوند، اسلام برای نگهداری توده مردم از شر آنان، کیفرهای سخت و دردناکی را مقرر کرد که فرد به خاطر جرم فردی، مستحق آن نمی شود، ولی روبه‌رو شدن اجتماع با فساد، خطر بزرگ و مهمی است و کیفر شدید و خاصی را لازم می دارد.

مائده ۲۳: کسانی که با خدا و پیغمبر او می ستیزند و در زمین به فساد می‌کوشند، سزایشان جز این نیست که کشته شوند یا بر دار شوند یا ـ یکی از ـ دست‌ها و ـ یکی از پاهایشان به عکس یکدیگر

بریده شود، یا از آن سرزمین تبعید شوند این رسوایی آنها در این دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ دارند.

☆☆☆

و پس از اینها، **تضمین در قبال تهمت است** ـ و این اهمیت بزرگی در این میدان دارد ـ بایستی مردم از تهمت بی‌جا و گرفتاری به خاطر سوءظن و اشتباه و دلایل سست، در امان باشند.

در این باره اسلام قوانین محکمی وضع می‌کند و تحقیق در وقوع جرم، اساس و پایه آن است. و قاعده کلی و قانون اساسی در این مورد آن است که کسی با سوءظن مورد مواخذه قرار نگیرد، بلکه بایستی شاهد عادل و دلیل روشن در میان باشد. و حدود و کیفرها با پیدایش «شبهه» و عدم یقین، برداشته می‌شود، و این به خاطر گفتار خداست که می‌فرماید:

حجرات ۱۲: شما که ایمان دارید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که بعضی گمان‌ها گناه است، کنجکاوی ـ احوال مردم ـ مکنید..

و می‌فرماید:

حجرات ۶: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی خبری نزد شما آورد، به تحقیق پردازید مبادا گروهی را از روی جهالت آسیب زنید و از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید.

و پیامبر می‌فرماید: «**حدود را با شبهه‌ها، بردارید**» و ما دیدیم که در حد زنا بایستی چهار شاهد عادل شهادت بدهند و کسی که زن

پاکدامنی را متهم سازد و نتواند چهار شاهد عادل بیاورد خود هشتاد تازیانه می‌خورد.

ولی اعتراف به جرم وگناه، از نظر اسلام حجت و دلیل است آن هم تا وقتی که توأم با «شبهه» نباشد که در این صورت باز قبول نمی‌شود. «**ماعزبن‌مالک**» پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد وبه جرم و گناه خود اقرار کرد و خواست که حد زنا را در حق او جاری سازند، پیامبر اعتراف او را نپذیرفت تا از او اطمینان یابد، سه‌بار اعتراف او را رد کرد و او از نو اعتراف نمود، در مرتبهٔ چهارم، پیامبر سئوال کرد: این مرد دیوانه نیست؟ گفتند: نه یارسول‌الله. پیامبر پرسید آیا شراب خورده و مست شده؟ مردی بلند شد و دهان او را بو کرد و بوی شراب ندید. پیامبر صریحاً از وی پرسید: آیا تو زنا کرده‌ای؟ گفت آری!. در اینجا که دیگر جای شک و شبهه در صحت اعتراف وی نبود، پیامبر حد زنا را بر او جاری ساخت...

اضطرار هم رخصتی است که از اقامه حدود جلوگیری می‌کند. چنانکه خداوند می‌فرماید:

بقره ۱۷۳: و هر که ناچار باشد، نه مفرط و متجاوز، گناهی ندارد..

عمربن‌خطاب حد دزدی را در سال «**رماده**» (که گرسنگی بود) به طور کلی برداشت! و در حق کودکان «ابن‌حاطب‌بن‌ابی‌بلتعة» نیز که شتری را دزدیده بودند به خاطر اینکه معلوم شد آقایشان غذای کافی به آنها نمی‌دهد، اجرا نکرد و از آقا! غرامت دو برابر شتر را گرفت و کودکان را آزاد ساخت.

در حکومت اسلامی، ضمانت‌های فرد و جماعت در جان و عرض و مال و همه حقوق، چنین اجرا می‌شود! ـ البته با وسایل صحیحی که در اجرای آن دارد ـ و همه این ضمانت‌ها، **سنگ‌های اولیه ساختمان صلح اجتماعی در میان توده مردم است** که در سایه این قانون وضع شده برای همگان، برای سود همه بدون کوچکترین غرض‌ورزی و هوی، عملی و اجرا می‌گردد.

ضمانت‌های معاشی زندگی

اسلام مقام معیشت را با همه ارزش و اهمیتی که در زندگی فرد و جماعت دارد، در نظر می‌گیرد و ارزیابی می‌کند و این ارزیابی و اهتمام اسلام به مسئله مالی و اقتصادی کمتر از اهتمام مذاهب و مکتب‌های مادی نسبت به آن، نیست، ولی اسلام انسان را فقط در چهارچوب مادیات و امور اقتصادی محبوس نمی‌کند بلکه از نواحی مختلف دیگر زندگی و تمایلات عالی وی نیز غافل نمی‌شود و این اساسی‌ترین عامل جدایی راه اسلام و مکتب‌های اجتماعی دیگر است.

اسلام انسان را به صورت **انسان** می‌شناسد، عمق و ریشه نیازمندی‌های وی در طبیعتش را می‌بیند و همچنین در موازات آن، تمایلات عمیق و درونی وی در فطرتش را نیز می‌داند، و از اینجاست که بر مراعات تمایلات و نیازمندی‌ها ـ هرکدام به نوبه خود و به جای خود ـ اهتمام می‌ورزد و روی همین اصل است که قوانین و برنامه‌های

آن برای انسانیت بهتر و کاملتر بوده و تفسیرهای وی بر زندگی، اساسی‌تر و روشن‌تر می‌باشد.

اسلام به خوبی می‌داند که احتمال دارد همه قوانین و ضمانت‌ها و تمایلات عالی روحی و درونی و اشراق ذهن و نور دل، در صورت فقدان تأمین نیازمندی‌های معاشی، از بین برود و در نطفه خاموش شود. و از اینجاست که این ضمانت‌ها را به موازات آداب و روش‌ها، نخست برای تحقق بخشیدن به مسئله معاش و سپس برای تحقق توازن اجتماعی مطلق، وضع و برقرار می‌کند.

ما اکنون در صدد بیان این ضمانت‌های معاشی هستیم تا ببینیم که چگونه اسلام آنها را عملی می‌سازد، ابتدایی‌ترین وسیله زندگی ـ از نظر اسلام ـ **کار و عمل** است. اسلام بر کار وکوشش مقام شامخی داده و مقام کارگران را بالا برده است: «خداوند بندهٔ کارگر و صاحب صنعت را دوست دارد» و «کسی طعامی بهتر از آن نخورده که از دسترنج خود خورده باشد».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: تمام مزد کارگر را قبل از خشک شدن عرق وی، به او بپردازید، و بعضی از فقهاء **«مذهب مالکی»** می‌گویند: «مزد و اجرت کارگر باید نصف سود کار باشد و پیامبر با مردم «خیبر» بر اساس نصف درآمد رفتار کرد».

در هر صورت، اسلام کار را وسیله تملک و مالکیت و ضامن وسیله زندگی معاشی می‌داند اگر فردی، به سبب و علتی از کار کردن باز ماند، بیت‌المال ـ یعنی حکومت و دولت ـ باید مخارج وی را

بپردازد. در صدر اسلام حکومت اسلامی برای هر مولودی صد درهم به‌عنوان مخارج لازم معین کرد، هنگامی که کودک قدری بزرگتر شد دویست درهم برای او داده شد تا بالغ شود... و همچنین برای پیرزنان یهودی و مسیحی نیزکه عضو جامعه اسلامی بودند و به علت پیری و درماندگی از کار و کسب روزی عاجز بودند، حقوقی از بیت‌المال مسلمانان تعیین‌گردید. اگرکار وکوشش لازم،کفاف مخارج و احتیاج را ندهد، بیت‌المال کفیل وی خواهد بود. چنانکه درباره «**فقیر**»[1] کسی که کمتر از نصاب زکات دارایی دارد ـ و «**مسکین**»[2] ـ کسی که چیزی ندارد ـ و «**به راه مانده**» ـ کسی که از مال خود دور افتاده باشد ـ و «**بدهکار**» ـ کسی که قرض، دارایی وی را از بین برده باشد و به شرط آنکه درگناه و معصیت خرج نکرده باشد ـ نیز چنین حکمی را داده است، محل خرج زکات که دولت اسلامی آن را از ثروتمندان می‌گیرد، همین موارد است.

اسلام به فرد اجازه داده که در راه احتیاج ضروری به نان و آب خود، که کسی از او غصب کرده و به او نمی‌دهد بجنگد و بکشد، برای اینکه این به مثابه حق دفاع از زندگی است. و «ابن‌حزم» عقیده داردکه: کسی که ازگرسنگی در محلی بمیرد اهل آن محل قاتلین آن هستند و باید «دیهٔ» وی را بپردازند. چون جماعت ضامن کفالت هر فردی هستند که در میان

۱. نیازمند سالم.
۲. نیازمند افتاده.

آنان به سر می‌برد و البته این کفالت معاشی مسئله الزامی است نه یک امر اخلاقی و احسان!.



مسئله تکافل خانوادگی نیز، در هر خانواده نفقه مخارج هر عاجز و نیازمند مضطر را به حکم قانون به عهده نزدیکترین اولیای وی می‌گذارد، و بدین ترتیب ثروت عمومی خانواده کفیل نیازمندی ضروری هر فردی است که جزء آن است، و این یک تکلیف و دستور لازم‌الاجرایی است نه یک صدقه و احسان!...

و همه اینها غیر از حق حکومت اسلامی است که می‌تواند هرگونه مالیاتی را که **لازم باشد وضع کند و از اموال و دارایی ثرتمندان تا آنجا که بخواهد بگیرد تا احتیاج افراد اجتماع را برآورده سازد و با آن کارهایی بکند که وسایل روزی و زندگی ضروری مردم تأمین شود. و...** ما، در بحث «توازن اجتماعی» به تفصیل از آن بحث می‌کنیم.

آنچه که برای ما مهم است، همان کفالت نظام‌ها و سیستم‌های اسلامی بر کفایت امور معاشی هر فردی از افراد ملت است، اعم از آنکه قادر به کار باشد یا به طور دائمی یا موقت از کارکردن عاجز شده باشد. و باز آنچه برای ما مهم است، آن است که ثابت کنیم که این سیستم از کفالت باعث ایجاد صلح در میان جماعت و قطع شدن ریشه تشویش‌ها و نگرانی‌های ناشی از گرسنگی می‌شود.

اما بحران‌هایی که از عدم توازن در توزیع ثروت عمومی و در

تقسیم عادلانه غنیمت‌ها و ضررها، و عدم توزیع صحیح حقوق و واجبات در محیط اجتماع، به طور عمومی، به‌وجود می‌آید.. دربارهٔ آن اجمالاً بحث می‌کنیم:

توازن اجتماعی

کفالت رزق و روزی برای هر فرد و ضمانت کفایت معاش برای همه، در رژیم اسلامی، گام ابتدایی اسلام در راه تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی جامع‌الاطراف است. این گامی است که بر یک پایه اصیل و اساسی استوار است: «مرد وگرفتاری‌های وی ـ مرد و نیاز وی!»

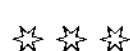
این یک قانون اساسی است که در روزگار نخستین اسلام، غنیمت بر پایه آن و بر طبق آن تقسیم شد. قانونی که بشریت تا امروز هنوز هم نیازمند آن است و آن را می‌خواهد، ولی متأسفانه به آن نمی‌رسد، برای اینکه بشریت هر دو جنبه مسئله را مراعات نمی‌کند، بلکه مکتب وگروهی یک جنبه آن، و مذهب و عده‌ای هم جنبه دیگر آن را می‌گیرند و در نتیجه آنچه را که اسلام با جهان‌بینی کامل و جامع خود می‌خواهد، عاید هیچ‌یک از این مکتب‌ها و مذهب‌ها نمی‌شود.

در هر صورت، چنانکه گفتم، این گامی از گام‌های اسلامی در راه تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی همه‌جانبه‌ای است که آن هم

برای تحقق یافتن یک صلح و آرامش اجتماعی و عمومی است.

توازن اجتماعی همان قاعده و قانون کلی است که اسلام بنای عدالت اجتماعی را بر پایه آن استوار می‌سازد و عدالت اجتماعی مسئله‌ای است که صلح اجتماعی بر آن قیام می‌کند و هر چه در این فصل درباره ضمانت‌ها و تأمین‌ها گفتیم، همه مقدمه و وسیله ابتدایی تحقق یافتن این توازن عمومی است.

این توازن در سیستم حکومت و راه و روش آن و در طبیعت قانونگذاری و راههای قضاوت و در کفالت امنیت و روزی، همه و همه، ملاحظه شده است. و به عالی‌ترین مقام خود در مسئله اقتصاد عمومی و مسئله توزیع ثروت عمومی در میان مردم، می‌رسد، اسلام به وسایل گوناگونی به این مرحله می‌رسد که نمونه‌های روشنی از آن را به طور اشاره می‌گوییم. چون این کتاب مربوط بـه «**صلح جهانی و اسلام**» است نه «**عدالت اجتماعی در اسلام**».[1]



اسلام این توازن را بر پایه یک سلسله اصول اساسی و قوانین عمومی بر پا می‌دارد و آنها را به مثابه اصول نظریات اسلامی درباره اقتصاد بیان می‌کند:

---

۱. برای تفصیل این موضوع به کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» و کتاب «جنگ اسلام و سرمایه‌داری» که هر دو از مؤلف است مراجعه شود (مؤلف).

قانون اول = قانون گردش ثروت در دست همه:

اینکه مال و ثروت نباید فقط در دست ثروتمندان به گردش درآید، با نص صریح و روشنی بیان و تثبیت می‌شود:

حشر ۷: تا در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

این، تعلیلی برای یکی از تصرفات به وقوع پیوسته از جانب پیامبر است ـ که به مثابه یک قانون عمومی در می‌آید ـ و آن هنگامی بود که پیامبر همه غنیمت‌های «**بنی‌نضیر**» را به «**مهاجرین**» که فقیر و بی‌چیز بودند، داد و به «**انصار**» که ثروتمند بودند نداد، مگر به دو نفر از آنان که بی‌چیز بودند و در این صفت با مهاجرین یکسان بودند ـ تا بدین وسیله توازن اقتصادی بین هر دو طایفه آن روزی مسلمانان برقرار گردد.

در صورتی که همین «**انصار**» به «**مهاجرین**» پناه داده و آنها را در دارایی و ثروت و خانه‌ها و کالاهای خود شریک ساخته بودند و با آنان به طور کامل، چنانکه برادری نسبی اقتضا می‌کند برادری کرده بودند. البته اسلام چیزی بر آنان واجب نکرده بود، بلکه آنان در سایهٔ تعلیمات اسلامی و تربیت دینی، از روی رضا و رغبت دارایی خود را با برادران فقیر خود تقسیم کرده بودند.

همین مسئله را یکی از رجال صدر اسلام درگفتار خود گفته بود ـ با اینکه امکانات اجازه نداد عملی شود ـ ولی هیچ‌کس از مسلمانان هم بر آن ایراد نگرفت! وی گفته بود:

«من اگر بتوانم از ثروتمندان مال و ثروت اضافیشان را می‌گیرم و به

فقراء می دهم».

با این قانون، قاعده اساسی توزیع ثروت در میان توده مسلمان و ملت اسلامی، وضع و پایه گذاری می شود.

البته این مسئله مهم نیست که این قانون در دوران‌هایی تعطیل شده و عملی نگشته است، بلکه هر وقت و هر زمانی که دولت و حکومت اسلامی باشد و بخواهد، می تواند آن را طبق اقتضای اوضاع اقتصادی و برای برقراری صلح اجتماعی، اجرا کند.

این قانون در واقع حق مالکیت فردی را تخصیص زده و مقید می سازد و آن را همیشه خاضع و تابع دولت اسلامی می دارد که برای ضروریات و نیازمندی‌های حکومت اسلامی و اجتماع اسلامی، هرگونه دخل و تصرفی را در آن بنماید.[1]

---

۱. نکته‌ای را که در این باره می‌توانیم بگوییم و حایز اهمیت فراوان و ارج‌داری است، این است که از نظر اسلام حکومت صالح اسلامی برای اداره اجتماع اسلامی و رفع ضروریات توده مسلمان اختیارات تامه دارد و در صورت لزوم از این اختیارات تامه خود استفاده می‌کند. این اختیارات هیچ‌گونه مرز و حد و قید و شرطی ندارد. و فقط احساس لزوم از این اختیارات کافی است که آن را به مورد اجرا درآورد.

روی این حساب، ملی کردن صنایع، مصادره اموال و... و هر کار دیگری را که برای حفظ میهن اسلامی، و اداره اجتماع اسلامی لازم باشد، حاکم صالح اسلامی می‌تواند انجام دهد بدون آنکه کسی بتواند مانع آن شود و البته تشخیص موارد آن هم بسته به نظریه هیئت صالحی خواهد بود که در سایه حکومت اسلامی تشکیل همچو هیئت‌های بی‌غرض و اصلاح‌طلبی، کار مشکلی نتواند بود.

مترجم، این مسئله را در پیش یکی از مراجع بزرگ عصر حاضر مطرح ساخت و معظم‌له (دام‌ظله) فرمودند: حکومت اسلامی تا آنجا اختیارات دارد که می‌تواند اگر لازم شد، لباس ما را هم

ادامه در صفحه بعد

قانون دوم = قانون مصالح مرسله:

«مصالح مرسله» به آن مصالح عمومی که درباره آن نص خاصی وارد نشده باشد، گفته می‌شود و اسلام آن را به عهده دولت اسلامی واگذار کرده و بر حکومت اسلامی واجب است که طبق اقتضای روز و شرایط و اوضاع، آن را مراعات کند. من این مسئله را در کتاب «**عدالت اجتماعی در اسلام**» به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ام و در اینجا فقط به این اکتفا می‌کنم که:

دولت و حکومت اسلامی برای اجرای این دستور و این قانون، می‌تواند هر چقدر که بخواهد از اموال و دارایی ثرتمندان ـ نه از سود و ربح آن به صورت مالیات ـ بگیرد، یعنی از اصل اموال اغنیاء به اندازه‌ای که خزانه عمومی به نفع مصالح عمومی مسلمانان لازم دارد و به آن اندازه که نگهداری و حفظ میهن اسلامی بسته به آن است، بگیرد. البته این در صورتی است که عایدات طبیعی و عادی حکومت اسلامی برای اداره امور کافی نباشد، و بدیهی است که این مال و ثروت اخذ شده، دیگر پس داده نمی‌شود.[1]

این قانون نیز همانند قانون قبلی تقیید و تحدیدی برای حق مالکیت فردی است و آن را همیشه در اختیار احتیاجات حکومت،

از ما بگیرد.

تنها چنین مکتب اجتماعی و سیاسی است که می‌تواند ابدی و جاوید گردد و با هر زمان و هر مکانی هم سازگار بوده و قابل تحول و تطبیق با همه محیط‌های دنیا باشد.

۱. به کتاب «مالک» تألیف استاد شیخ محمد ابوزهره، استاد فقه دانشکده حقوق دانشگاه قاهره، فصل «مصالح مرسله» رجوع شود.

یعنی نیازمندی‌های همه مردم قرار می‌دهد و این اختیار حکومت اسلامی فقط یک شرط و یک قید دارد و آن: نیاز همگانی و اجتماعی به این کار است.

در سایه این قانون، حکومت اسلامی می‌تواند توازن اقتصادی را، نه از راه مالیات فقط، بلکه اخذ و مصادره اموال مالکین دارایی ثروتمندان برقرار سازد ـ بدون آنکه آن را از نو پس بدهد ـ البته فقط برای آنکه در راه منافع و مصالح همگانی مردم خرج کند.

قانون سوم = قانون سد ذرائع:

ذریعه به معنی وسیله است و منظور از سد ذرائع، برداشتن و از بین بردن آنها است و خلاصه آن را چنین می‌توان تعریف کرد: مقدمات هر کار حرامی، حرام و مقدمات هر کار واجبی، واجب است. مثلاً زنا حرام است و نظر به عورت زنان نامحرم نیز چون منجر به زنا می‌شود حرام است.[۱] **نماز جمعه واجب است** رفتن به طرف محل نماز نیز واجب می‌شود. و چون ترک معاملات و کارهای دیگر، مقدمه رفتن برای نماز است، آنها نیز لازم است ترک شوند. حج بیت‌الله ـ خانه خدا ـ بر توانگر واجب است، راه رفتن و سایر مناسک حج هم برای آن واجب می‌شود.

---

۱. در مسئله حرمت نگاه به اجنبیه علاوه بر آیه شریفه ۳۰ و ۳۱ از سوره نور، روایات زیادی وارد شده است، بنابراین آن را نمی‌توان جزء این موارد شمرد. روایات مربوطه در وافی جزء ۱۲، صفحه ۱۲۱ نقل شده، مراجعه شود.

اساس اعتبار سد ذرائع، دقت در نتایج اعمال است: هر کاری که نتیجه‌های خوبی را که متضمن مصالح عمومی و خصوصی است، بردارد، مطلوب بوده و واجب می‌شود و آن کارها و اموری که نتیجه‌ای جز زیان عمومی یا خصوصی ندارد، مورد نهی می‌باشد و انجام دادن آن تحریم می‌گردد.[۱]

آنچه که در مسئله توازن اجتماعی برای ما مهم است، آن است که لازمه عدم توازن در توزیع ثروت عمومی، ایجاد مفاسد گوناگونی است که کوچکترین آنها ایجاد کینه و دشمنی و حسادت بین افراد و گروه‌ها و عدم دفاع از میهن، هنگام خطر است... کسانی که از همه چیز محروم باشند دیگر در فکر دفاع از وطنی که بر آنها ظلم کرده و آنها را محروم ساخته، نخواهند بود... و همچنین!...

بنابراین، از وظایف ضروری و حتمی دولت، جلوگیری از این مسئله‌ای است که حتماً منتهی‌الیه و سرانجام ناگواری دارد.

در اینجا نیز همان قیود و حدود سابق را در حق مالکیت فردی می‌یابیم و در دست دولت و حکومت اسلامی هم قانونی پشت سر قانون می‌بینیم که می‌تواند به وسیله آنها از ضرر جلوگیری کند و مصلحت و سود را به نفع همگان برقرار سازد وگرنه در قبال آن مسئولیت شدیدی دارد و وظیفه توده مردم است که مواظب کار خود باشد و مصالح را مراعات نماید و دولت مقصر را هم به وظایف لازم و

---

۱. کتاب «مالک» از استاد محمد ابوزهره، چاپ قاهره.

اجرای احکام وادارد....[1]

قانون چهارم = قانون تحریم ربا:

اسلام می‌گوید:

پاداش و مزد فقط در قبال کار وکوشش است، و چون سرمایه خود به خود کار وکوشش نیست، خود به خود نباید سود بدهد وراه اصلی سود و ربح آن فقط کار وکوشش است و بنابراین فقط وجود مال و ثروت در نزد صاحب خود نمی‌تواند با اضافه سود در موقع قرض دادن، وسیله ازدیاد مال شود.

این قانون اساسی مانع بزرگی در راه ازدیاد بدون دلیل ثروت است ـ چنانکه در سیستم سرمایه‌داری بهترین راه اضافه ثروت و سرمایه است ـ و به خاطر نیاز افراد به مال، شرایط و قوانین زیادی در راه عدم تراکم ثروت می‌گذارد. چنانکه با تحریم ربا، اساسی‌ترین عوامل

---

۱. مؤلف محترم در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» پس از بحث مفصل درباره این دو قانون، چنین می‌گوید: «... این دو قانون «مصالح مرسله» و «سد ذرائع» را وقتی در محیط وسیع‌تری بگذاریم به پیشوا و حاکم یک نوع تسلط و اختیارات همه‌جانبه‌ای برای تدارک و جبران تمام ضررهای اجتماعی می‌دهد و به مقتضای این تسلط و اختیار همه‌جانبه، حاکم می‌تواند مالیاتی در اموال مردم قرار دهد و وصول نماید و این اختیار البته هیچ قید و شرطی جز رعایت مصالح عمومی ملت و تحقق دادن یک عدالت کامل اجتماعی ندارد.

و بنابراین قانون مالکیت فردی اسلام به هیچ‌وجه مانع این نیست که دولت عادل و حکومت صالح اسلامی مقداری از سود یا اصل سرمایه سرمایه‌داران را بگیرد! و در این باره ـ بر خلاف زکات ـ هیچ حدی هم معین نشده است...». برای مزید توضیح به «عدالت اجتماعی در اسلام» ترجمه خسروشاهی و گرامی صفحه ۲۷۵، چاپ دوم مراجعه شود.

استعماری و جنگ‌های جهانی را نیز از بین می‌برد و در میدان تولید و بهره‌برداری، قیمت کار و کوشش را می‌دهد و عدالت بین کوشش حقیقی و مزد و جزا را برقرار می‌سازد. و از اینکه مشتی بی‌کار و عاطل و باطل صاحب آلاف و الوف شوند جلوگیری می‌کند، در صورتی که این گروه، در دنیای سرمایه‌داری به مجرد شرکت دادن اموال خود در بانک‌ها و غیر بانک‌ها، سود حرام را بر ثروت خود می‌افزایند و در حالی که خود مشغول عیش و نوش، شهوت‌رانی و میگساری هستند، ثروت‌های آنان روز به روز بیشتر و زیادتر می‌گردد و به توازن اقتصادی و اجتماعی صدمه می‌زند، چنانکه در جهان گندیده سرمایه‌داری، شواهد آن به طور روزافزون دیده می‌شود.[۱]

قانون پنجم = قانون تحریم احتکار:

احتکار شامل همه قراردادهای انحصاری می‌شود، احتکار یک نیروی طغیان‌آور، در دست احتکارچی است که آن را از نیکوکاری و کوشش انسانی، به دست نمی‌آورد، بلکه از قراردادهای انحصاری به دست آورده یا از احتکار کالاهای مورد نیاز در بازار، به‌وجود می‌آورد، این نیروی طغیانگر، همیشه در خدمت مصالح ضد ملی بوده و بر ضد کسانی است که محروم شده‌اند. یعنی بر ضد مصالح و

۱. درباره ربا و مفاسد فراوان رباخواری که در اسلام به شدت تحریم شده است کتاب جامع و جالبی به نام: «الربا» از استاد ابوالاعلی مودودی پاکستانی چاپ شده که دارای آمار و اطلاعات فراوانی در این زمینه است.

منافع توده مردم است، برای اینکه این نیرو و قدرت، در واقع از نیازمندی مردم به کالا و کارخانه و... اسلحه‌ای می‌سازد که مردم نمی‌توانند با آن مقابله کنند، این نیرو می‌تواند حتی به اعضاء حکومت و هیئت نظار و بازرسان، رشوه بدهد و چند مقابل همین رشوه خرج شده را، از توده مردم محروم و بدبخت بگیرد یا کالای احتکار شده را در شدیدترین مواقع نیاز و احتیاج، مخفی کند وکسی را به آن دسترس نباشد و با همه این کارها است که نظام توازن در اجتماع به هم می‌خورد.

برای اینکه گروهی از مردم نیرویی را دارا می‌شوند که دیگران در قبال آن، نیرو و قدرتی در دست ندارند.

و به موازات آن، توازن اقتصادی نیز به هم می‌خورد، چون احتکار راحت‌ترین راه جمع ثروت از راه حرام بوده و وسیله ریاکارانه برای فاسد ساختن اخلاق و دل‌ها و وجدان‌ها است.

قانون ششم = قانون همگانی بودن منابع عمومی:

این همان چیزی است که در قرن ما آن را «**ملی کردن منابع عمومی ثروت**» می‌گویند و این قانون را با استفاده از ملی بودن آب و آتش و گیاه (چراگاه) از نظر اسلام، می‌توان به دست آورد و در حدیثی آمده که چون اینها از منابع عمومی بوده و از ضروریات اولیه زندگی هستند، نمی‌شود آنها را با مالکیت خصوصی محدود کرد بلکه

بایستی برای همه باشد.[۱]

فقه مالکی با استفاده از همین، معادن را ملی می داند و کسی حق تصرف و انحصار را ندارد: فقه مالکی در مشهورترین اقوال خود می‌گوید:

هیچ یک از اشیاء سه گانه: معادن، فلزات، مراتع چراگاه‌ها از اموال مباح و آزاد نیست که هر کس پیدا کرد و بر آن مسلط شد، از آن وی باشد.. بلکه آنها، ملک همه مسلمانان است..

بدون شک، با برگشت دادن مالکیت در این قبیل مرافق به همگان و ملی اعلام کردن آنها، مهمترین عامل فقدان توازن اقتصادی در اجتماع از بین می‌رود برای اینکه این امر مرافق و موارد، قسمت اعظم ثروت عمومی را شامل می‌شود[۲] که در رژیم‌های سرمایه‌داری

---

۱. حدیثی که مورد استناد استاد قطب است از طریق شیعه نیز وارد شده و بعضی از فقهاء شیعه با استفاده از این حدیث و احادیث مشابه آن، گفته‌اند که اصولاً فروش آب صحیح نیست. مثلاً مرحوم شیخ طوسی در کتاب «خلاف» ج ۲، ط جدید، صفحه ۲۲۵ می‌نویسد: «اگر کسی با احیاء مالک چاهی شد و آب از آن درآمد، باید به مقدار احتیاج خود و چهارپایانش از آن استفاده کند و مازاد آن را برای رفع احتیاج دیگران مجاناً و بلاعوض بذل کند» و درباره مراتع، هم فقهای ما می‌گویند: «هیچ‌کس نمی‌تواند چراگاهی را به خود اختصاص دهد و دیگران را محروم سازد» و...

در پاورقی بعدی، کمی بیشتر درباره ملی بودن منابع عمومی ثروت از نظر اسلام بحث کرده‌ایم، رجوع شود.

۲. انفال یا ثروت‌های عمومی، از نظر اسلام «ملی» بوده و نفع و سود آن به طور متساوی مال همه است. ملی کردن منابع عمومی ثروت، درست در روزگاری از طرف حکومت اسلامی عملی شده که نه از سوسیالیسم خبری بود و نه از مرحله تکامل یافته آن کمونیسم!...

ادامه در صفحه بعد

جنایت‌بار غربی، شرکت‌ها و تراست‌ها و افراد آن را تملک می‌کنند و **از این مالکیت منحوس، آثار شوم و سوء فراوانی به بار می‌آید و همین هم عامل اصلی جنگ‌های محلی و بین‌المللی و بازی‌های استعماری و امپریالیستی می‌گردد...**[1]

قانون هفتم = قانون تحریم اسراف و عیاشی:

اسلام سخت‌گیری و محرومیت بر مردم را دوست نمی‌دارد، بلکه آنها را به بهره‌برداری از پاکی‌های زندگی دعوت می‌کند و جلوگیری از آنها را زشت و بد می‌شمارد و اسراف و عیاشی را نیز بد و زشت

همه زمین‌های موات، زمین‌های زراعتی و قصبه‌هایی که از طرف صاحبان خود رفع ید شده و یا سکنه‌ای ندارد، یا بدون جنگ به مسلمانان واگذار شده و همه کوه‌ها با اشجار و معادنی که در بر دارند، همه رودخانه‌ها با اشجاری که دارد، همه دارایی کسانی که وارث ندارند و همه معادن درونی و برونی و همه جنگل‌ها و نیزارها و مراتع از آن همه برای همه است و از نظر اسلام به اصطلاح امروز «ملی» است، اما ملی به معنی واقعی کلمه!...

اگر مثلاً در ایران فقط جنگل‌ها و مراتع و معادن، واقعاً ملی شده بود وضع اقتصادی کشور ما چنان می‌شد که در دنیا نظیر نداشت و هیچ کشور به اصطلاح سوسیالیستی هم به آن نمی‌رسید.. در ایران در حدود نوزده میلیون هکتار جنگل داریم یعنی تقریباً ۱۱/۵ درصد تمام مساحت کشور... و سراسر ایران را مراتع سرسبز و خرم پُر کرده است... معادن گوناگون از معادن نفت گرفته تا معادن آهن، مس، سرب، زغال سنگ، طلا، فیروزه، گوگرد و... که به ۳۰ نوع می‌رسد، در گوشه و کنار میهن ما پراکنده. اینها همه از نظر اسلام «انفال» با ثروت‌های عمومی است و باید «ملی» شود.

۱. کتاب «جنگ سرد نفت» تألیف «پیرفونتن» ترجمه آقای دکتر شمس‌الدین امیر علایی، اطلاعات زیادی در این زمینه در اختیار شما می‌گذارد. این کتاب از طرف مؤسسه «ابن‌سینا» در تهران چندبار چاپ و منتشر شده است!

می داند، برای اینکه این دو، از پاکی های حلال مورد خواست مشروع انسانیت نیست:

اعراف ۳۱ـ ۳۲: ای پسران آدم، در هر مسجدی جامه خویش به تن کنید، بخورید و بنوشید و اسراف مکنید که خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد. بگو: کی جامه‌ای راکه خدا برای بندگان خویش پدید آورده و با روزی‌های پاکیزه، حرام کرده است. بگو، این چیزها در زندگی دنیا متعلق به کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت خاص ایشان است. بدین‌سان آیه‌ها را برای مردمی که دانا هستند شرح می دهیم.

عیاشی برای آن در اسلام تحریم شده که در بنیان فرد و بنیاد اجتماع سستی و ضعف به‌وجود می‌آورد و در وجود فرد و محیط اجتماع فساد و انحطاط و سقوط اخلاقی ایجاد می‌کند. **در تاریخ نیز همیشه عیاشان و شهوت‌رانان باعث اصلی اضمحلال اجتماعات و ملت‌ها بوده‌اند:**

اسراء ۱۶: و چون خواهیم دهکده‌ای را هلاک کنیم عیاشانش را بسیار کنیم تا در آن عصیان کنند و گفتار خدا بر آنها محقق شود و ویرانش کنیم، ویرانی کامل!

چیزی که لازم است در اینجا روشن سازیم، آن است که عیاشی و شهوت‌رانی در میان ملتی جز از راه فشار و سخت‌گیری بر گروه زیادی از افراد ملت، به دست نمی‌آید و وسایل این عیش و نوش‌ها، از خون دل توده مردم و کوشش آنان و نیازمندی‌ها و ضروریات ابتدایی افراد

مردم به دست می‌آید و اینها از چیزهایی است که کینه و عقده دل‌ها را زیادتر می‌کند و سرانجام آن را می‌ترکاند!. و از میان اجتماع، روح صلح و برادری را برمی‌دارد و گروهی را بر ضد گروه دیگری، به علت تضاد منافع و اختلاف نظرها تحریک می‌کند و تازه همه اینها را باید در یک طرف گذاشت و ناپاکی‌ها و آلودگی‌های اجتماعی ناشی از عیاشی شهوت‌رانان را در یک طرف!...

البته وجود ثروت در دست این عیاشان است که این عیش‌ها و لذت‌های ناپاک و شهوت‌های آلوده را برای آنان فراهم می‌کند و در همان وقت، آتش بدی‌ها و دشمنی‌ها را شعله‌ور می‌کند و بنای اجتماع را متزلزل می‌سازد و بنیان آن را از پی سست و ویران می‌کند: اینجاست که قانون «سد ذرائع» دخالت کرده و از دولت می‌خواهد که وسیله را از دست این بیکاران و عیاشان مفت‌خور که با آتش بازی می‌کنند، خارج سازد. پس قانون سد ذرائع قانونی است که از وقوع خطرهای احتمالی در اجتماع جلوگیری می‌نماید و همین قانون است که وسیله را، اگر منجر به کار حرام گردد، تحریم می‌کند ولو اینکه خود به خود حرام نباشد.

وجود ثروت در دست این قبیل افراد، همان وسیله‌ای است که بایستی برای نجات از عاقبت سوء آن، آن را از دست صاحبش خارج ساخت و البته لزوم این مسئله، در همچو مواردی کاملاً روشن است.

قانون هشتم = قانون تحریم کنز:

توبه ۳۳ ـ ۳۵: و کسانی که طلا و نقره را گنج می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌کنند، به عذابی دردناک نویدشان بده روزی که آن را در آتش جهنم سرخ کنند و پیشانی‌هایشان و پهلوهایشان و پشت‌هایشان را بدان داغ کنند این همان است که برای خود گنج کرده‌اید، اکنون (رنج) آن گنج را که می‌کردید، بچشید.

این برای آن است که حبس و نگهداری ثروت از گردش و خودداری از خرج آن در راه خدا، یعنی در جواب‌گویی نیازها و مصالحی که به وسیله آن نام خدا برتر می‌شود، به طور کلی موجب به هم خوردن توازن مالی و بازرگانی و اقتصادی می‌گردد و بدین ترتیب توازن اجتماعی نیز مختل می‌شود و آن هم موجب مفاسد و محرومیت‌ها و محرماتی است که بایستی طبق قانون «سد ذرائع» از وقوع آنها جلوگیری کرد و اسباب و وسایلی را که منجر به پیدایش آنها می‌شود از بین برد.

روی این حساب، مسئله کنز، یک مسئله شخصی یا یک گناه فردی نمی‌شود که حساب آن را فقط به خدا حواله دهیم تا در روز قیامت، روزی که پیشانی‌ها و پشت‌ها و پهلوها داغ می‌شود، به آن رسیدگی کند، بلکه یک مسئله اجتماعی مربوط به قانون می‌شود که دولت اسلامی باید از راه قانون و اجرای صحیح آن، به خاطر تحقق یافتن عدالت اجتماعی و حفظ توازن اقتصادی، از آن جلوگیری به عمل آورد.

نظام‌ها و قوانین اسلامی یک وحدت متکامل و به هم پیوسته‌ای هستند و هر قانونی از قوانین وی، به سوی دیگری می‌کشاند، چون همه آنها در طرز فکر کلی اسلام، به همدیگر می‌رسند و اصولاً در موقع تشریع و قانونگذاری، مسائل را نمی‌توان جدا از هم، در نظر گرفت، بلکه بایستی همیشه به جهان‌بینی کلی و جامع مراجعه کرد و مسائل را در کنار هم یافت!.

بدون شک حبس و نگهداری مال از خرج و انفاق، دارای ضررهای روشن و آشکاری است، اگر این حبس و خودداری از خرج از راه بخل باشد داخل در نهی پروردگار میشود:

اسراء ۲۹: دستت را به گردنت بسته مدار.

و اگر برای دوری از انفاق در راه خدا باشد، باز داخل در حکم خدایی دیگری می شود:

بقره ۱۹۵: در راه خدا خرج کنید (و از امساک) خویشتن به هلاکت میفکنید.

چون خودداری از انفاق در راه خدا موجب «**هلاکت**» فرد و جماعت می‌گردد و از اینجاست که قانون «سد ذرائع» از وسیع‌ترین و کامل‌ترین قوانین اسلامی می شود.

گروهی از ظاهربینان گفته‌اند: چیزی که زکاتش داده شود دیگر «کنز» نیست[1] برای اینکه مالیات شرعی فقط! زکات است و پس از آن

---

۱. گروهی از علمای شیعه می‌گویند: تمرکز ثروت و راکد ماندن آن در یک‌جا و عدم‌گردش

ادامه در صفحه بعد

دیگر از «کنز» کردن مال، مانعی نیست!! ولی حدیثی از پیامبر(ص) نقل شده که به صراحت تمام حدود کنز را معین می‌کند و روشن می‌سازد که ثروت در چه صورتی بعد از ادای زکات می‌تواند کنز نباشد: «هر که درهم و دینار یا طلا و نقره‌ای جمع کرده و آن را در راه بدهکار و ضرر دیده و راه خدا انفاق نکند، آن کنز است و روز قیامت با آن داغ می‌شود».[1]

این حدیث عواملی را که می‌تواند مجوز نگهداری مال و ثروت شود، به طور آشکار بیان می‌کند و غیر از آن هر چه باشد «کنز» است و مشمول آیه تحریم کَنز می‌شود. آری اسلام را بایست در پرتو قوانین کلی و اصولی آن، در این میدان، بشناسیم و درک کنیم!...

قانون نهم = قانون از کجا آورده‌ای:

مسئله مالکیت فردی در اسلام، چنانکه بعضی از مردم خیال می‌کنند، آزاد و بی قید و شرط نیست.

مالکیت فردی در اسلام، جز از راه صحیح و وسایل مشروع قابل

آن (مطلقاً) کنز است. زیرا مصالح اجتماعی می‌خواهد که ثروت‌ها همیشه درگردش باشد تا محرومیت مردم و توده مسلمان برطرف گردد. «طریحی» صاحب «مجمع‌البحرین» صفحه ۲۹۹ می‌گوید: «به هر چه که زکاتش داده شود گنج و کنز گفته نمی‌شود!» در صورتی که باید توجه داشت که در آیه شریفه هم هیچ‌گونه بیانی که حاکی از آن باشد که مراد فقط اموالی است که حقوقش داده نشده، وجود ندارد...

در هر صورت، این مسئله یک مسئله فقهی است و برای مزید توضیح درباره این آیه شریفه به تفسیرالمیزان، ج ۹، صفحه ۲۷۲ و به بعد مراجعه شود.

۱. این حدیث را قرطبی در تفسیر خود نقل کرده است.

قبول نیست و به رسمیت شناخته نمی‌شود و می‌بایست که این راه‌ها، با قوانین کلی اسلام درباره مال و ثروت و اصول اجتماعی و اخلاقی وی مخالف نباشد.

پس حق مالکیت فردی به هیچ‌وجه بر اساس غارت، چپاول، غصب، دزدی، رشوه، غش، تقلب، گران‌فروشی، ربا، احتکار و... پایه‌گذاری نمی‌شود، و از اینجاست که دولت اسلامی می‌تواند همیشه راههای کسب مال و ثروت را بازرسی کند و ببیند کدامیک مشروع و کدامیک نامشروع بوده است. اگر این راه، مشروع و قانونی باشد، مالکیت حق مسلم صاحب مال است ـ البته با شرایطی که قبلاً گفتیم ـ و دولت، در صورت لزوم و ضرورت برای «مصالح مرسله» و «سد ذرائع» در آن تصرف می‌کند و صاحب آن، حق اسراف‌کاری و عیاشی ندارد و کنز و نگهداری آن هم ممنوع است و دولت می‌تواند آن را برای بیت‌المال بگیرد و زیادی آن را از ثروتمندان گرفته و بین نیازمندان تقسیم کند.

البته اینها، همه در صورتی است که اسباب و علل مالکیت صحیح و مشروع و قانونی باشد، ولی اگر این راه‌ها صحیح نباشد، اسلام به هیچ وجه همچو مالکیتی را به رسمیت نمی‌شناسد و هرگز حقوق و وظایفی را که در نگهداری مال و ثروت مشروع به عهده داشت که انجام دهد، انجام نمی‌دهد، بلکه حکومت اسلامی باید آن را به نفع عموم، مصادره کند و شواهد و سوابقی که از حکومت‌های صدر اسلام در این باره داریم، این حق و اختیار را بر دولت اسلامی قائل شده و در چهارچوب قوانین کلی اسلام، آن را برای دولت

تثبیت می‌کند...

اسلام، حق مالکیت فردی را برای جواب‌گویی به خواست قلبی و فطری عمیق بشری دربارهٔ کسب مال و تملک، به رسمیت می شناسد، تا همه، آخرین وکامل‌ترین کوشش‌های خود را برای محصول و تولید بیشتر و بهره‌برداری کامل‌تر از وسایل زندگی انجام دهند، و زندگی را از نیروهایی که خدا داده بهره‌مند سازند و در راه رشد و ترقی، پیش برانند.. ولی در عین حال بر همین حق مالکیت، حدود و قیودی وضع می‌کند، تا بر احدی در زندگی و روزی و معاش، صدمه و ضرری نرسد و برای توده مردم از راه اختیارات دولت اسلامی، در آخرین مرحله، حق تصرف مطلقی در همین حق مالکیت فردی، می دهد تا برای تحقق مصالح عمومی توده، در صورت لزوم از آن استفاده کند...

بدین ترتیب اسلام همه مزایای مالکیت فردی را که سرمایه‌داری آن را می‌گوید و ظاهراً هوادار آن مزایا است، برقرار می سازد و به موازات آن، همه مفاسدی را که کمونیسم آنها را عیب و اشکال مالکیت فردی می داند، از بین می‌برد. و در واقع حد وسط و راه معتدلی را در میان دو راه غلوآمیز و افراطی، پیش می‌گیرد که با فطرت سالم و صحیح نیز کاملاً سازگار است.

قانون دهم = قانون زکات:

زکات؟ قانونی که تشکیلات سرمایه‌داری جنایت‌بار و تجاوزکار می خواهند فقط آن را به مثابه اولین و آخرین قانون مالیاتی و اقتصادی

اسلامی بشمارند تا مردم را گول زنند و تخدیر کنند!.

زکات؟ مالیاتی که گاهی سازمان‌ها و بلندگوهای کمونیستی و گاهی ارگان‌ها و مبشرین مسیحی ـ **صلیبی** ـ آن را تنها قانون اسلامی در زمینه مسائل اقتصادی معرفی می‌کنند، تا مسائل و ضمانت‌ها و قانون‌های اقتصادی و اجتماعی اسلامی را، سست و بی‌پایه و کهنه جلوه دهند!...

من عالماً و عامداً این قانون را در آخر این بحث و در ختام قوانین و اصول اساسی اقتصاد اسلامی آوردم، تا همه بدانند که ارگان‌ها و بلندگوهای کاپیتالیسم با استخدام افرادی در لباس دین و تشکیلات کمونیسم بین‌المللی و سازمان‌های امپریالیسم مسیحی ـ به وسیله عمال دینی! و مبشرین مذهبی خود[1] ـ چگونه می‌خواهند مردم ما را فریب داده و اسلام را کوچک و بی‌اعتبار جلوه دهند.

البته این کار من، برای کوچک شمردن این قانون عالی ـ زکات ـ نیست بلکه برای بیان حقیقت با اتکاء به دلیل و منطق است، من آنچه را که در کتاب «معرکةالاسلام والرأسمالية» **جنگ اسلام و سرمایه‌داری**[2] درباره قانون زکات نوشته‌ام، اینجا نیز می‌آورم، تا حقیقت این مسئله

---

۱. بیشتر مبشرین مسیحی و میسیون‌های مذهبی غربی، عمال استعمار امپریالیسم بین‌المللی هستند، در این باره کتابی به نام «التبشیر والاستعمار» در لبنان چاپ شده که با اتکاء به آمار و اسناد زنده‌ای، حقیقت مأموریت‌های میسیون‌های مذهبی مسیحی در آفریقا و آسیا را کاملاً روشن ساخته‌اند...

در رساله «دو مذهب» مفصلاً در این باره بحث کرده‌ایم، رجوع شود.

۲. خلاصه این کتاب تحت عنوان «اسلام و دیگران» اخیراً چاپ شده است.

قدری روشن شود!.

«... بر همه این عوامل طبیعی، بایستی قانون مالیات دائمی را نیز اضافه کنیم و آن «زکات» است، این قانونی که به طور ثابت و صحیحی همه سال ۲/۵٪ از ثروت را می‌گیرد و اخذ می‌کند».[1]

«در اینجا نکته‌ای است که بایستی درباره آن توضیحی بدهم تا کیفیت افسانه‌های مغرضان که زکات را به صورت یک احسان و صدقه ذلت‌آوری جلوه می‌دهند، روشن شود».

«این مالیت را دولت اسلامی، همانند هر مالیات دیگری، جمع‌آوری می‌کند و همین دولت است که باید بر اساس و نظام معینی که طبق اقتضای هر عصری قابل تطبیق و تحول است در خرج آن نظارت داشته باشد، آن وقت باید پرسید که این ذلت و خواری ادعایی در کجاست؟».

«مغرضان و دشمنان حیله‌گر، همیشه سعی می‌کنند که از این مالیات یک شکل و صورت مسخره‌آمیزی ترسیم کنند و نشان دهند که: ثروتمندی، احسان می‌کند و صدقه می‌دهد و فقیر و بی‌چیزی آن را می‌گیرد و تشکر می‌کند! دستی بالاست و چیزی می‌دهد و دستی پایین و چیزی می‌گیرد! و در واقع یک فردی به یک فرد دیگر، کمک مالی می‌نماید! آن هم به صورت صدقه و احسان!».

---

۱. علاوه بر زکات، از نظر فقه شیعه سالیانه از سود سالانه هر فردی ـ نه از اصل سرمایه پاک شده ـ ۲۰ درصد به عنوان «خمس» گرفته می‌شود. البته مخارج سالانه هر فردی را قبلاً باید استثناء کرد و سپس از مابقی ۲۰ درصد گرفت.

«من نمی‌دانم این شکل مسخره‌آمیز و مزورانه را از کجا آورده‌اند!، اگر در روزگاری حکومت، مالیاتی برای آموزش و پرورش وضع کند و آن را فقط برای هدف‌های تعلیم و تربیت اختصاص دهد، خانه و مدرسه بسازد یا حقوق کارمندان را بپردازد یا برای کتاب و لوازم تحصیلی و غذای شاگردان خرج کند، آیا باز می‌گویند که این سیستم مالیاتی، گدایی بوده و مخالف شخصیت انسانی است؟!، آیا باز می‌گویند که چون این پول‌ها از اموال و دارایی ثروتمندان گرفته شده و به نیازمندان داده می‌شود، برخلاف شخصیت معلمان و شاگردان است؟!».

«اگر دولت قانونی بگذارد که از هر ثروتی، اعم از کم یا زیاد مالیاتی به نسبت ۲/۵٪ برای اداره امور کشور، بگیرد و پول جمع شده از این راه را به این موضوع لازم و ضروری و مورد نیاز عمومی، اختصاص دهد، باز گفته می‌شود که چون دولت از دارایی ثروتمندان و غیر ثروتمندان، این بودجه را به دست آورده و برای کشور خرج کرده، پس دولت گدایی کرده و شخصیت و حیثیت افراد وابسته به آن بر باد رفته است؟!».

«زکات اسلامی نیز مالیاتی از این قبیل است، دولت اسلامی آن را جمع می‌کند و سپس در راه‌های لازم و معینی خرج می‌کند.»

«همه آنها را یکجا جمع می‌نماید و سپس به تدریج در موارد لازم توزیع و تقسیم می‌نماید، و هرگز این امر یک احسان فردی و شخصی نیست که از دست کسی پولی خارج سازد و به دست دیگری بسپارد!

و اگر امروز می بینیم که گروهی از مردم، زکات اموال خود را، خودشان تقسیم می‌کنند این نظام و سیستمی نیست که اسلام آن را بینانگذاری کرده و خواستار آن باشد، بلکه این گروه، خود این کار را می‌کنند و این راه را مستقیماً خودشان می‌روند و علت آن هم آن است که در مصر یک دولت صالح اسلامی وجود ندارد که این مالیات را از مردم بگیرد و سپس آن را در راه‌های صحیح و قانونی خود مصرف نماید تا حیف و میل نشود».

«غفلت و نادانی گروهی در مصر ـ و سراسر جهان اسلام ـ به جایی رسیده که خیال می‌کنند زکات یک احسان و صدقه فردی است که باعث خواری و ذلت افراد می‌شود!...»

«جسارت بر حقایق روشن و ابتدایی، تا آنجا که بدان افتخار کنند، فقط از راه نادانی وگمراهی خوانندگان یا شنوندگان ناشی شده است، و هر دو گروه بحمدالله! در محیط ما فراوان پیدا می‌شوند!. و متأسفانه بیشتر از همه، در محیط‌هایی که به آنها «محیط فرهنگیان و روشنفکران»! می‌گویند، دیده و شنیده می‌شود!، فرهنگیان و روشنفکرانی که هرگونه انتقاد و بدگویی درباره اسلام را با خوشحالی گوش می‌دهند و استقبال می‌کنند تا ثابت کنند! که واقعاً !، جداً !، کاملاً ! فرهنگی! روشنفکر! هستند؟... آیا راستی ما در عصر پستی‌ها و در قرن زندگی نسل گمراه به سر نمی‌بریم ؟!».

اعتماد به قانون

... اکنون به آخرین وسیله و راهی که اسلام برای تحقق بخشیدن به صلح در اجتماع، می‌پیماید می‌رسیم... این همان حقیقت و طبیعت اسلامی و رابطه نفس بشریت با آن، و جوابگویی‌های وی بر آن است. و این دارای اثر قاطعی در برقراری صلح اجتماعی و تحقق یافتن همه آن ضمانت‌ها و تأمین‌هایی است که در سابق از آن سخن گفتیم.

برای توده بشری قانونی لازم است که روابط آن را منظم سازد و به اوضاع آن رسیدگی کند و همه افراد را به یک وحدت به هم پیوسته و همکار و همگام و صاحب شخصیت و استقلال مبدل سازد، نه آنکه به شکل افراد و گروه‌های پراکنده و بدون قانون و نظم و انضباط به حال خود واگذار کند!، قانون هم مادامی که اجرا نشود و مورد اطاعت نباشد، نمی‌تواند وظیفه خود را عملی سازد و هرگز هم مطاع نبوده و مورد اجرا واقع نمی‌شود، مگر آنکه همه از آن اطمینان داشته باشند و میان خود و قانون، عاطفه و مهر و دوستی ببینند و در آن تحقق یافتن مصالح و منافع و هدف‌های دور و نزدیک خود را احساس کنند.

قیام بر ضد قانون، نوعاً از سه عامل مهم و اساسی ایجاد می‌شود که بقیه عوامل فرعی ناشی از این سه عامل است:

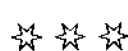
۱ ـ **احساس اینکه این قانون عادلانه نیست** چون به خاطر مصلحت فرد یا افراد یا طبقه‌ای بر ضد دیگران وضع شده است. و مسلماً همان گروهی که قانون را بر ضد خود احساس کنند و ببینند که قانون برای تخدیر آنان و سوار شدن دیگران بوده و کوچکترین فایده و ثمره‌ای در

قبال کوشش آنان، به آنان نمی دهد و آنان باید در سایه همین قانون کار کنند و دیگران بخورند!.

۲ ـ **احساس جدایی و دوری** و بیگانگی میان روح قانون و روح افراد توده‌ای که بر آن حکومت می‌کند، و این در صورتی است که این قانون احتیاجات فکری و درونی و مصالح مادی وی را تأمین نسازد، و مطابق مقتضیات زندگی و اوضاع داخلی وی رفتار نکند، چون در واقع و حقیقت خود، از روح توده مردم بیگانه است.

۳ ـ **احساس فرد به لزوم قیام علیه قانونی** که کس دیگری برای او وضع کرده است، فقط برای نشان دادن شخصیت خود!. و البته فرقی نمی‌کند که این قانون را فرد یا هیئت یا گروهی وضع کرده باشد.

در هر صورت ـ شامل قیودی باشد و تفوق و برتری‌جویی بر این قیود و حدود ـ در صورتی که وضع قانون از طرف انسانی بر انسان دیگر باشد ـ شخصیت ذاتی فرد را در ذهن فردی که به طور علنی یا مخفی علیه آن اقدام می‌کند، محقق می سازد!.



هیچ قانونی از قوانین وضعی بشری را نمی‌توان یافت که لااقل یکی از این اشکال‌ها را نداشته باشد. به خصوص اشکال اول و سوم که نوعاً در هر قانون زمینی که بشریت شناخته است، جمع شده‌اند. و اصولاً قانون‌هایی که در این پارلمان‌ها و مجالس توسط طبقه پرولتاریا و هیئت حاکمه کارگری! در کشورهای کمونیستی وضع می‌شود، از

این اشکالات خالی نبوده‌اند...

وضع پارلمان‌ها و مجالس انتخابی در کشورهای سرمایه‌داری روشن است و آزادی و اختیار ملت در انتخاب نمایندگان افسانه‌ای بیش نیست و خود مردم به خوبی به افسانه بودن این آزادی کاملاً آشنایی دارند.

برای اینکه انتخاب کننده کاملاً احساس می‌کند که او در اظهار عقیده و اراده حقیقی خود، آزاد نیست، زندگی و لقمه نانی که وی را باید حفظ کند در دست سرمایه‌دارانی است که آنها را انتخاب می‌کند!.

اگر بر فرض محال بگوییم که انتخاب کننده کاملاً آزادی دارد، و او کسانی را که بخواهد می‌تواند برای مجلس انتخاب کند، ولی باید در نظر داشت که همین مجلس و پارلمان به حکم تکوین و تشکیل خود از طبقه معینی، امکان نخواهد داد که عناصر واقعاً ملی در آن زیاد باشند و قهراً کسانی که از روی حقیقت، نه تظاهر، از توده ملت بوده و از میان مردم برخاسته باشند، خیلی کم خواهند بود. بدین ترتیب مجلس، هر قانونی راکه وضع کند، خواهی نخواهی به نفع و مصلحت سرمایه‌ها و سرمایه‌داران خواهد بود، و هرگز نمی‌تواند از تحت تأثیر آنان خارج بوده و دور باشد.

در کشورهایی که حکومت طبقه کارگر برقرار است!، طبق نقشه قبلی، باید «**طبقه بورژوازی**» به طور کلی از بین رفته و نابود شود، البته تصدیق می‌کنید که تعداد طبقه کارگر هر چقدر هم زیاد باشد، مسلماً گروه دیگری نیز هستند که قانون طبقه کارگر به نفع آنان نیست، و بلکه

از روی عمد و اصرار این قانون بر ضد آنان وضع می‌شود.

اینها همه در کشورهایی است که قانونگذاری به عهده خودشان است و قانون را همانند بعضی! از کشورهای اسلامی از خارج وارد نمی‌سازند!.

اما در این کشورهای به اصطلاح اسلامی که تقلید از دیگران و وارد ساختن قانون ـ همانند کالاهای دیگر! ـ یک عمل عادی است، اشکال دوم نیز بر آن دو اشکال دیگر اضافه می‌شود: جدایی بین روح قانون و روح توده‌ها!... چون این قانون خارجی، اصولاً با وی بیگانه است و از روح و اوضاع و احتیاجات وی کمک نگرفته است و چیزهای خنده‌دار و گریه‌آوری در تطبیق قانون عاریه‌ای با این محیط‌ها واقع می‌شود که اگر این قانونگذاران عاریه‌گیر! قسمتی از ادراک و احساس واقع، و دوربینی، و بهره‌ای از تفکر انسانی صحیح داشتند، این چنین به وارد ساختن قانون از خارج نمی‌پرداختند.[1]

---

۱. به کتاب «نائب فی‌الاریاف» تألیف استاد «توفیق‌الحکیم» و کتاب «الاسلام و اوضاعنا القانونیة» تألیف استاد «عبدالقادر عوده» رجوع شود (مؤلف).

مرحوم استاد عبدالقادر عودة را یکی از قضات عالی‌رتبه «مصر» و از رفقای سید قطب بود می‌توان یکی از متفکرین و دانشمندان بزرگ اسلامی قرن ما نامید. وی علاوه بر کتاب فوق، کتاب‌های دیگری نیز از جمله «اسلام بین جهل ابنائه و عجز، التشریع الجنائی فی الاسلام» در دو جلد بزرگ و... تألیف کرده که هر کدام به نوبه خود و در موضوع خود از عالی‌ترین و بهترین آثار اسلامی است.

عبدالقادر به علت کوشش‌های اجتماعی خود به همراهی شیخ محمد فرغلی استاد دانشگاه الازهر و گروهی از همفکرانش، چندی پیش در قاهره، اعدام شد... ولی کتاب‌های وی هنوز مورد استفاده همه طبقات است.

درست در هنگامی که همه قوانین وضعی بشری، درگذشته و امروز نتوانسته‌اند و نمی‌توانند از این اشکالات اساسی دور و برکنار باشند، فقط شریعت و قانون است که از همه این اشکالات دور و برکنار است و هیچ نظیر هم‌ردیفی هم در این باره ندارد.

در شریعت اسلامی، اصولاً میدانی برای احساس فرد یا جماعت به اینکه قانون نسبت به آن عدالت را مراعات نمی‌کند، نیست. برای اینکه اسباب انحراف از عدالت به طور کلی وجود خارجی ندارد، چون قانونگذار برای همه، خدای همه است، پس در مقدم داشتن فرد یا گروهی، برای وی سودی نیست و بدین ترتیب فکر «طبقات» و «جنگ طبقاتی» در اجتماع اسلامی به کلی از بین می‌رود... از بین می‌رود به خاطر آنکه در اینجا دیگر قانونی نیست که فقط مصالح طبقه بخصوصی را در نظر بگیرد و او را برخلاف طبقه دیگری، مقدم بشمارد، هر فردی حقوق و وظایفی دارد که هر دو با هم توأم است. و این چنین مجتمع اسلامی، به صورت مجموعه افرادی در می‌آید که حقوق و وظایف آنان در قانون، به موازات همدیگر ملاحظه شده است.

مجتمع اسلامی، اجتماعی نیست که منافع و مصالح مجموعه‌ای از طبقات مختلف، با هم تضاد و تصادم داشته باشد و قانون، بعضی را بر بعضی دیگر مقدم شمارد.

بنابراین، اصولاً در اسلام، نظام طبقاتی معنی ندارد. و در نتیجه، جنگ طبقاتی نیز وجود ندارد. البته در صورتی که قوانین اسلامی در

میدان حکومت و اقتصاد، کاملاً اجرا شود و اینجاست که دیگر احساس فقدان عدالت قانونی و فکر قیام بر ضد همچو قانونی، اصولاً به‌وجود نمی‌آید. بلکه فقط ممکن است یک سلسله انحرافاتی در بعضی از افراد به‌وجود آید که آن نیز در قبال اکثریت و اجتماع چیز قابل اعتنایی نیست، و در جبر جریان اجتماع، خود به خود از بین می‌رود.

همچنین، دیگر مجالی برای بیگانگی میان روح قانونگذاری و روح افراد و جماعات باقی نمی‌ماند.

شریعت اسلامی به حکم همبستگی کامل و جامع خود ـ چنانکه نمونه‌هایی از آن را در گذشته بیان داشتیم ـ در هر میدان کوشش انسانی، به خواستهای مشروع بشریت جواب مثبت می‌دهد.

قانون اسلام به نیاز بدن و احتیاج فکر و خواست روح، در شعائر و شرائع خود به طور یکسان جواب می‌دهد.

قانون اسلام احتیاجات افراد را در حال «فرد» بودن و نیازمندی آنان را در حالی که جزو «**اجتماع**» هستند در نظر دارد و مراعات می‌کند. و در عین حال، حدود و قوانینی نیز برای انحراف‌های شاد و مضر، وضع می‌کند تا از وقوع آنها هم جلوگیری کند.

اسلام به همه مردم اختیار و قدرتی می‌دهد که در حکومتی که انتخاب می‌کنند، از آن به نفع همه و برای همه استفاده کنند و از کوشش و محصول همه، بهره‌برداری می‌نمایند و به وسیله آن، برای سود، همه از هرگونه کوشش غیرقانونی و ضدانسانی و فعالیت

غیرمشروع جلوگیری می‌کند.

در گذشته هم مثال‌هایی نقل کردیم که در آنها نمونه‌هایی برای اثبات این وجه تمایز و برتری روشن طبیعت و حقیقت قانون اسلامی می‌توان پیدا کرد.

☆☆☆

در اجتماع اسلامی همچنین علل و عواملی نیست که احساس نیاز فرد به تمرد و قیام ـ برای تحقق و تجلی شخصیت! و احساس به لزوم قیام علیه برتری‌جویی فرد یا گروهی ـ را تحریک یا تولید کند، مگر آنکه این تمرد و قیام و برتری‌جویی خنده‌دار بر خدا باشد!.

اگر فرد واقعاً احساس کند که نیرویی بالاتر از نیرو و قدرت همه افراد بشر، بر وی قانون می‌گذارد، همین کافی است که در او حس عزت و سربلندی، بیشتر از حس بندگی باشد و شخصیت وی را به جای آنکه از بین ببرد، بیشتر جلوه‌گر سازد و این مزیتی است که در هیچ نظام ورژیمی، جز نظام اسلامی، عملی نیست، نظامی که همه را در قبال تشریع و قانون عملاً و حقیقتاً ـ نه با گفتار و تظاهر ـ برابر و یکسان می‌کند.

تنها اسلام است که اطاعت و پیروی از حاکم را مربوط به قیام وی بر اجرای شریعت و قانونی می‌داند که خود وی آن را وضع نکرده بلکه خدای همه مردم آن را وضع کرده است.

این اطاعت موقوف به همین مسئله است و اگر هیئت حاکمه و

توده ملت در مسئله یا قضیه‌ای اختلاف پیدا کردند، راه حل مسئله محکوم، به خدا و رسول او رجوع کنند:

نساء ۵۹: شما که ایمان دارید، خدا را فرمان ببرید و پیغمبر و کارداران خویش را فرمان برید و چون در چیزی اختلاف کردید. اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر ارجاع کنید.

این آخرین و تنها راهی است که فرد ـ تا روزی که فطرت وی منحرف نگشته و دست نخورده باشد ـ برای بروز شخصیت و استقلال خود می‌تواند بخواهد، اسلام بر این اکثریت توده مردم قانون می‌گذارد و در محیط آن، امنیت و صلح را محقق و عملی نموده و برقرار می‌سازد.

صلح جهان

وحدت جهان بشریت:

در پرتو طرز فکر کلی اسلام، درباره هستی و زندگی و انسان، که در ابتدای کتاب، مسائل اساسی آن را اجمالاً شرح دادیم و سپس در سایه طبیعت **صلح** در اسلام که باز در صدر کتاب سخن آن گذشت.. می‌توانیم روش اسلام را در تحقق بخشیدن به **صلح جهانی، صلح بین ملت‌ها** روشن سازیم.

ما قدم به قدم با گام‌های اسلام به سوی صلح: از صلح و سلامتی وجدان و درون انسانی، به صلح خانه و خانواده، تا صلح بین مردم و اجتماع، پیش رفتیم، تا اینکه این گام‌های اساسی، با نظم و ترتیب، ما را به روش اسلام درباره **صلح جهان** رسانید.

طرز فکر کلی اسلام درباره زندگی ما را هدایت می‌کند که اسلام سراسر زندگی را یکی می‌داند: وحدت از نقطه‌نظر زمان دوره‌های به هم آمیخته، گام‌های تدریجی، ضمانت نسل‌ها و پی درپی بودن

تحولات و اطوار... و وحدت از نقطه‌نظر فطرت به هم آمیختگی انگیزه‌ها و شوق‌ها و تمایلات درونی، ماده و روح به هم آمیخته شده که اگر کیفیت تهذیب و تزکیه آن نیکو باشد، قابل تکامل و تعالی بوده و هنگامی که برنامه و رهبری آن غلط و بد باشد، آماده برای تنزل و سقوط است:

شمس ۷ ـ ۱۰: سوگند به جان و آنکه جان را پرداخته و بدکاری و پرهیزکار بودنش را به او الهام کرده، هر که جان مصفا کرد، رستگار شد و هر که آن را بیالود زیانکار شد.

مسئله صلح در اسلام که بر پایه این طرز فکر کلی اولی که قبلاً اشاره شد، استوار است، به ما می‌گوید که اسلام همه بشریت را واحدی می شمارد، و دین را نیز دین واحدی می داند و همه مؤمنین و ایمان آورندگان را هم ملت و امت واحدی معرفی می‌کند، و اسلام را هم آخرین نقطه و نهایی‌ترین مرحله تکامل یافته این دین واحد می داند، و روی همین اصل، اسلام ادیان آسمانی گذشته را تصدیق و تأیید نموده و آن را برای اینکه نهایی‌ترین مرحله آن ادیان است، نگهبانی می‌کند.

مائده ۴۸: ما این کتاب را به حق بر تو نازل کرده‌ایم که مصدق و نگهبان آن کتاب‌ها است که پیش از آن بوده است.

و بنابراین مسلمانان به حکم این رسالت و وصایت جهانی که به عهده دارند، و این وصایتی که کتاب آنها بر کتب سابقین دارد، در مقابل بشریت به فروعات و تبعات و کارهای انسانی زیادی

مکلف هستند.

آنها وظیفه دارند این صلح کامل و همه‌جانبه‌ای را در سراسر روی زمین تحقق بخشیده و اجرا سازند، صلحی که برنامه و روش آن را در مورد:

درون و وجدان، خانه و اجتماع بیان نموده و اساس و مبادی آن را درباره عدالت، مساوات، آزادی و ضمانت‌های قانونی درباره زندگی و معاش، و بازداشتن ظلم و تجاوز و برطرف ساختن ستم و جور و تحقق بخشیدن به توازن اجتماعی و تعاون و تکافل، و از بین بردن علل و عوامل تفرقه و جدایی، نزاع و جدال بین افراد و بین اجتماعات، و عملی ساختن «**سد ذرائع**»[1] که فقدان آن به قیام طبقات و تمیز و مبارزه آنها دعوت می‌کند... شناختیم. و همه آنچه را در فصول گذشته این کتاب درباره آنها بحث کردیم.

ملت وسط

این ملت، ملت و امت میانه‌ای است که در سراسر مسائل زندگی، حد وسط و اعتدال را چنانکه حدود و اصول مبادی این دین ترسیم می‌کند، و ما گوشه‌ای از آن را درباره «**صلح**» گفتیم، در مقابل افراط و تفریط پیش گرفته است. پس به عهده این ملت است که برای حل این مشکل به پا خیزد و سستی نورزد، برای اینکه نصب و بهره مقدر آنها

---

۱. مراد از «سد ذرائع» آن است که وسیله کار محرم، حرام و وسیله کار واجب، واجب است و در فصول قبلی کتاب شرح داده شده است.

در زندگی، از طرف خالق زندگی، چنین بوده است.

بقره ۱۴۳: بدین‌سان شما را جماعتی معتدل کردیم که بر مردم گواه باشید و این پیامبر شما گواه باشد.

آل عمران ۱۱۰: بهترین دسته‌ای که بر این مردم نمودار شده‌اند، شما بوده‌اید، به نیکی وامی‌دارید از بدی باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید.

جهاد در راه خدا

پیکار برای چیست؟ با همه این، اسلام سخت‌گیری نکرده و مسلمانان را موظف و ملزم نساخته که به خاطر اینکه این دین نهایی‌ترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین مرحله از مراحل دین واحد خداوند در روی زمین است، مردم دیگر را به زور و اکراه و اجبار به پیروی دین خدا بخوانند:

بقره ۲۵۶: هیچ‌گونه اکراه و اجباری در دین نیست، راه هدایت از ضلالت وگمراهی مشخص و متمایز گشته است.

بلکه اسلام، مسلمانان را نخست مکلف ساخته که از مردم باایمان پشتیبانی کنند تا در دین خود به ضلالت وگمراهی نیافتند و جلو زورگویی و تجاوز بر آنان را با زور بگیرند، زیرا «دعوت حسنی» و نرمش و تبلیغ زبانی و حسن اخلاق در این قبیل موارد فایده‌ای نمی‌بخشد و جای آن اینجا نیست!

بعد از این اسلام آنان را موظف می‌نماید که برای تحقق بخشیدن

به عدالت اجتماعی بزرگ در سراسر روی زمین، به پا خیزند تا بشریت در تمام مراحل زندگی، از آنان عدالت به نحو کاملی بهره برده و استفاده کند، خواه در قسمت مخصوص به افراد در اجتماعی باشد یا به جماعتی در میان یک ملتی، و یا به ملت‌هایی که در روی زمین زندگی کرده و بشریت بزرگ را تشکیل می دهند.

این وظیفه و تکلیف، از مسلمانان می‌خواهد که با ظلم و ستم در هرکجا که باشد مبارزه کنند. ولو اینکه ظلم فرد نسبت به خود باشد یا ستم جماعت و اجتماعی بر خود، یا ظلم و تجاوز حکومتی بر ملت خود.

پس در هر کجای روی زمین ظلم و ستمی باشد، مردم مسلمان از نظر تکلیف دینی وظیفه دارند که با تمام قوا بر ضد آن به مبارزه برخاسته و اسباب و علل آن را از بین ببرند... البته اینها همه نه برای آن است که کره زمین را مالک شوند، جهانگشایی کنند و بر اوضاع عمومی مسلط گردند و مردم را برده و بنده خود سازند، بلکه فقط و فقط برای تحقق بخشیدن کلمه حق در سراسر روی زمین، بدون هر غرض و سود شخصی است، و این همان چیزی است که اسلام آن را **«جهاد در راه خدا»** می نامد.

پس جهاد در را خدا، یعنی جهاد برای تحقق کلمه والای خدا و اعتلای نام حق است، نه اجبار مردم برای قبول اسلام، بلکه ایجاد شرایط و امکاناتی است که همه بتوانند خود را از ظلم و ستم، ذلت و بدبختی نجات دهند و آزادی و استقلال را بدون آنکه نیروهای

متجاوز وگمراهی دخالت کنند به دست آورند تا از عدالت اجتماعی مطلق و همه‌جانبه‌ای که خداوند برای آنها می‌خواهد بهره‌برداری کنند.

نساء ۷۶:کسانی که ایمان دارند در راه خدا پیکار می‌کنند وکسانی که کافر شده‌اند در راه طغیانگر پیکار می‌کنند.

و از همین جاست که جهاد و پیکار در راه خدا از پیکار در راه خواستهای نفسانی و هوس‌ها جدا می‌شود.

مبادی یک انقلاب

مبادی و اصول اساسی اسلام متضمن یک انقلاب حقیقی کامل، و از بزرگترین انقلاب‌هایی است که بشریت از بدو پیدایش تا به امروز دیده است... انقلابی بر ضد ظلم و ستم، به هر شکل و صورتی که باشد، در هر کجا و هر میدانی که باشد، و انقلابی بر ضد رژیم‌ها و حکومت‌ها و اوضاعی که مرکز اتکاء و پایگاه این ظلم بوده و آن را به حساب فرد یا جماعتی در شکل حاکم یا استثمارگری نگهداری می‌کند، و یا به خاطر طبقه‌ای بر ضد طبقه دیگری در شکل اقطاعی‌ها و سرمایه‌دارها و یا برای دولتی علیه دولتی دیگر، به صورت اشغالگران پشتیبانی می‌نماید.

البته در این صورت چاره‌ای جز این نیست که افراد و طبقات و دولت‌ها با آن به مبارزه و مقابله برخیزند. و در این میان راهی جز این نبود که اسلام در تحت عنوان این مبارزه و مقاومت به انقلاب کامل و

همه‌جانبهٔ خود ادامه داده و پیش رود و هیچ راه دیگری هم جز این نبود که برای پیروزی این انقلاب جهانی و برتری نام خداوند در سراسر روی زمین، و نجات و آزادی افراد و اجتماعات بشریت از جور و ظلم افراد و حکومت‌ها و رژیم‌ها و اوضاع، جهاد را برای مسلمین یک واجب دینی بداند، تا بدین‌وسیله صلح جهانی بزرگ بر پایه‌های اصیل آن، فقط در اوضاع بین‌المللی بلکه در داخل همین کشورها، دولت‌ها و ملت‌ها نیز استوار گردد.

بنابراین اسلام بر وقوع و پیدایش ظلم و ستم در داخل کشوری از کشورها راضی نشده و در قبال آن ساکت نمی‌نشیند و به هر قیمتی که تمام شود، می‌خواهد امنیت و آرامش و عدالت را برای مردم آن به دست آورد.

طرز فکر جهانی

داشتن جهان‌بینی جهانی، مسئله‌ای است که با روح اسلام عجین شده و روی این اصل، هدف اسلام این نیست که صلح و امنیت دروغین را بین دو دولت (مثلاً) به‌وجود آورد و سپس آن دولت را به حال خود بگذارد تا به ملت خود ظلم و ستم کند و آن را از عدالت قضایی و اجتماعی محروم سازد.

هر گروه و ملتی که دولت ظالم و ستمگری بر آن حکومت می‌کند، به هر دین و به هر شکلی و رنگی که باشند بالاخره افرادی از جامعه بشریت هستند و مردم مسلمان وظیفه دارند که ظلم و ستم را از آنها دور ساخته و برای آنها

عدالت اجتماعی و اقتصادی کسب کنند.

و از اینجا است که کیفیت جهاد و پیکار اسلامی روشن می‌شود که **تنها برای تحقق یافتن مسئله انقلاب جهانی برای نجات بشریت** است، نه برای حکومت و سلطنت و غنیمت‌های جنگی... و در سایه همین انقلاب است که صلح واقعی را با تمام انواع و اقسام آن: تحقق بخشد: آرامش وجدان و درون، آرامش خانه و خانواده، صلح بین مردم و اجتماع، و در مرحله نهایی: صلح جهانی برای انسان‌ها. آری صلح انسانی در سایه عدالت اجتماعی همه‌جانبه‌ای که انسان بدان می‌رسد و این چنانکه قرآن می‌فرماید، فقط به خاطر آن است که آنان انسانند و این هم از حقوق انسانیت است.

نساء ۱۳۵: ای کسانی که ایمان دارید، به انصاف و عدل رفتار کنید و برای خدا گواهی دهید، اگر چه به ضرر خودتان یا پدر و مادر و خویشان توانگر و فقیر باشد... پیرو هوی و هوس مشوید که از عدالت باز مانید.

مائده ۸: شما ایمان دارید، برای خدا قیام کنید و به انصاف گواهی دهید، دشمنی قومی وادارتان نکند که عدالت نکنید، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است.

این برنامه‌ها و اصول، طبیعت و روش صلح جهانی در اسلام را کاملاً تصویر و روشن می‌کند، پس در اسلام، صلح به معنی تنگ و کوچک آن که اجتناب از جهاد و جنگ باشد ـ به هر قیمتی که تمام شود و به هر نحوی که اجرای این صلح عملی گردد ـ معنی ندارد...

این همان صلح پست و بی‌ارزشی است که به حساب بشریت و به خاطر مبادی عالی انسانیت ـ آن طور که خدا برای بشر خواسته است ـ نباشد و خداوند از این صلح، مسلمانان را بر حذر می‌دارد:

محمد ۳۵: سست مشوید و کافران را به صلح مخوانید که شما برترید و خدا با شماست، برتر و بالاترید از آن جهت که شما عالی‌ترین طرز فکر و جهان‌بینی را برای زندگی دارید، طرز فکری که چون از جانب خدا است و اگر مردم بدان روی آورند، حتماً پیروز خواهند شد.

محمد ۷: اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری خواهد کرد و قدم‌های شما را خواهد نگهداشت.

حج ۴۰ ـ ۴۱: خدا کسانی را که یاری او کنند، یاری می‌کند، که وی توانا و نیرومند است همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم، نماز به پا کنند و زکات دهند و به معروف وادارند و از منکر بازدارند و سرانجام همه کارها با خدا است.

پس بنابراین، اسلام همیشه در یک نبرد و جهاد آشتی‌ناپذیر برای پیروزی حق و خداپرستی در سراسر روی زمین است و در واقع برای تحقق دادن و ایجاد یک سیستم و رژیم صالحی است که پایه‌ها و مبادی عالی آن، در میان فرد و اجتماع و همه بشریت استوار گردد. اسلام وظیفه دارد که با هیچ نیروی ستمکاری در روی زمین، سازش نکند، خواه این قدرت در یک «**فرد**» متمرکز گردد و به صورت دیکتاتوری جلوه کند که بر همه افراد و جماعات حکومت می‌کند و

زور می‌گوید، یا به صورت طبقه‌ای ظاهر گردد که طبقات دیگر را استثمار می‌کند، یا در قیافه دولتی جلوه‌گر باشد که ملت‌ها و دولت‌ها را برده و مستعمره خود ساخته باشد.

همه اینها از نظر اسلام، شکل واحدی دارند، شکلی که با مبادی اساسی اسلام تضاد بارز دارد و این وظیفه حتمی اسلام است که تا آنجا که می‌تواند بر ضد آن مبارزه کند و هرگز با آن سازش نکند، مگر برای جمع قوا، برای ادامه مبارزه، و روی این حساب، اسلام هرگز نمی‌تواند همچو قدرتی را یاری کند و به آن مساعدت نماید یا به نحوی از انحاء در صف آن قرار گیرد، بلکه بایستی درست در نقطه مقابل آن قرار گیرد و با تمام قوا علیه آن بجنگد:

«از گناه و دشمنی یاری نکنید».

نیروی اسلام یک نیروی آزادی‌بخش است که برای خاطر دفع اصول بردگی و ستمگری و استثمارگری، از روی کره زمین، به پیش می‌رود و در این راه هیچ‌گاه نظری به ملیت نژاد، رنگ، زبان و دین افراد ندارد و مردم همه در نظر او مساوی هستند، زیرا همه انسانند.

اما طرز فکر اختلاف نژادی و ناسیونالیستی به آن معنای تنگی که اروپا آن را اداره می‌کند و متأسفانه در همان حدود مسخره‌آمیز سخیف و تنگی که دارد به ما هم منتقل شده است!، اسلام به علت طرز فکری که نسبت به وحدت و یگانگی جامعه بشریت دارد، به هیچ وجه آن را به رسمیت نمی‌شناسد و بلکه شدیداً علیه آن می جنگد.

هر جا که پای بیدادگری به میان آید، خواه آن ظلم نسبت به مسلمین باشد یا اهل ذمه (یعنی کسانی که زمام امر خود را به دست اسلام سپرده‌اند تا از آنها حمایت نماید) و یا غیر اینها از کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی هم ندارند در هر صورت اسلام می‌شتابد و تلاش می‌کند تا آن ظلم را به هر نحوی که هست دفع نماید.

در هر جا که اسلام با شخص ظالم، یا طبقه ستمکار و یا دولت بیدادگری روبه‌رو شد، به این عنوان با آنها مبارزه می‌کند که آنها نسبت به انسان تعدی و ظلم می‌کنند نه چون آنها سیاه یا زرد، یا سفید و یا مسیحی و یا یهودی و یا مشرکند!! و به هر مقداری که ستمکاران از برقراری و تحقق کلمه خدا در زمین و صلح حقیقی در میان فرزندان آدم جلوگیری به عمل آورند، به همان نسبت اسلام با آنها نبرد می‌کند و به هر مقداری که آنها نام خدا و صلح عمومی را تعطیل کنند و مرتکب فساد و ضلالت و ستمگری شوند، به همان نسبت اسلام با آنها مبارزه می‌کند. ولی هنگامی که این نیروهای ستمکار و طاغی تسلیم شدند و یا هدایت گردیدند، در این صورت افراد، مادامی که نسبت به خدا ایمان داشته باشند، آزادند، می‌توانند هرگونه عقیده و مرامی برای خود اتخاذ نمایند.

از همین جا اختلاف موقعیت کفار و مشرکین، و اهل کتاب، از نظر اسلام سرچشمه می‌گیرد، زیرا کفار و مشرکین منکر اساس عقیده توحیدند و در نتیجه منکر تمام قواعد اخلاقی و ادبی که متضمن قواعد عدالت الهی است، می‌باشند روی همین جهت است که وجود

کفار به منزله جنگ با نام خدا که اسلام آن را تحقق می‌بخشد، به شمار می‌رود.

با این حال اسلام با آنها نمی‌جنگد، جز اینکه از تبلیغ آن جلوگیری کنند و با طرز فکرش مبارزه نمایند و مسلمانان را اذیت و آزار نمایند بلکه اسلام از برقراری روابط مبنی بر عدالت و نیکوکاری، میان آنها و مسلمین، جلوگیری نمی‌کند مادامی که با مسلمانان و اسلام مبارزه ننمایند.

ممتحنه ۸ ـ ۹: «خدا از نیکویی کردن و انصاف ورزیدن با آن کسان که در کار دین با شما جنگ نکرده و از دیارتان بیرونتان نکرده‌اند، منعتان نمی‌کند که خدا انصاف‌گران را دوست دارد. خدا فقط از برقراری دوستی با آن کسان که در کار دین با شما جنگ کرده، و از دیارتان بیرونتان کرده و در کار بیرون کردنتان معاونت نموده‌اند، منعتان می‌کند و هر که با اینها دوستی کند آنها خودشان ستمگرانند.

وضع اهل کتاب

اما اهل کتاب... آنها یا دارای دولت‌های مستقلی هستند و یا اینکه گروه، گروه در میان مسلمین زندگی می‌کنند... اگر دارای دولت مستقلی باشند: یا میان آنها و مسلمین پیمان‌ها و معاهداتی بسته شده، یا بسته نشده است، اگر میان آنها معاهدات و مواثیقی برقرار شده باشد در این صورت لازم است بر طبق پیمان‌ها عمل شود و به طوری که در آینده توضیح خواهیم داد به هیچ وجه جایز نیست آن پیمان‌ها نقض شود.

اگر میان آنها و مسلمین معاهدات و پیمان‌هایی نباشد، در این صورت سرنوشت آنان همان است که در نصوص سابق گفته شد: اگر چنانچه اذیت و آزار خود را از مسلمین باز داشتند و از نشر دین جلوگیری به عمل نیاوردند، از نیکی و عدالت اسلام و مسلمین بهره‌مند خواهند شد، وگرنه اسلام آنان را میان سه چیز مخیر می‌سازد: یا «**اسلام**» بیاورند، یا «**جزیه**» بدهند و یا «**جنگ**» کنند.

اما رمز اینکه اسلام آنها را میان این سه چیز مخیر کرده لازم است ذیلاً تذکر داده شود:

«**اسلام**»، برای اینکه آخرین رسالت جاوید و بهترین برنامه تربیتی برای جمیع افراد بشر است و تنها ناموس خلل‌ناپذیری است که عدالت مطلقه را در سرتاسر عالم گسترش می‌دهد.

اما «**جزیه**»، برای این جهت که آن، دلیل آتش‌بس و برقرای آزادی تبلیغ در راه دین و از بین رفتن قوای مادی که مردم را از پذیرش اسلام جلوگیری می‌نموده، به شمار می‌رود.

اما «**جنگ**»، برای اینکه آن تنها راهی است که در این صورت می‌توان از آن علیه کسانی که با نام خدا مبارزه می‌کنند و مردم را از بهره‌مندی از آن همه نورانیت و عدالت و صلح عمومی در کلمه خدا موجود است، عنودانه محروم می‌سازند، استفاده نمود.

و آن عده از افرادی که در میان مسلمین زندگی می‌کنند آنها همان اهل ذمه هستند که اسلام آنها را محترم شمرده و متعهد شده که از آنها حمایت کند و مراعات حال آنان را بنماید آن حقوقی که به سود یا

ضرر ما است به تصریح اسلام، برای آنها نیز ثابت است.

اما آنچه که از آنها به‌عنوان جزیه گرفته می‌شود، به منزله زکاتی است که از مسلمین گرفته می‌شود و این جزیه در حقیقت سهمی است که اسلام در مقابل حمایتی که از آنان، مانند افراد مسلمین می‌کند، به‌عنوان هزینه اداره مملکت می‌گیرد و در برقراری عدالت مطلقه در حق آنان بدون هیچ‌گونه امتیازی کوتاهی نمی‌کند و در حال مرض و ناتوانی و پیری آنچه را که وظیفه یک دولت نسبت به ملت خودش است از تأمین زندگی و رفع نیازمندی نسبت به آنان، انجام می دهد.

نظر به اینکه زکات از امور عبادی مخصوص اسلامی است از این جهت اسلام نخواسته که اهل ذمه را مجبور به اداء زکات نماید و آزادی عقیده که اسلام به افراد بخشیده، مانع آن است که آنها را مجبور به انجام عبادت مخصوص اسلامی نماید از این جهت مالیاتی از آنها به‌عنوان «**جزیه**» نه به‌عنوان «**زکات**» می‌گیرد تا مراعات این قانون عمومی اسلامی را که می‌فرماید: «لااکراه فی‌الدین ـ اجباری در دین نیست» کرده باشد.

هنگامی که آنها روی رضا و اختیار خود بخواهند مانند مسلمین مالیات زکات را عوض جزیه بپردازند، حق دارند و می‌توانند، همچنان که قبیله «بنی تغلب» در زمان عمر به جای جزیه زکات دادند.[1]

---

۱. کتاب «الدعوة الی الاسلام» تألیف «سرت. و. ارنولد» ترجمه به عربی از حسن‌ابراهیم‌حسن

بنابراین در محیطی که اسلام حکومت کند، **به هیچ‌وجه نسبت به اقلیت‌های مذهبی خواه مسیحی، خواه غیرمسیحی، ستم نخواهد شد** و این تهمت بسیار شگفت‌آور و ناجوانمردانه‌ای است که برخی از ایادی ناپاک و احمق این اقلیت‌ها که دلهایشان مملو از عداوت و کینه اسلام است، به این دین روا داشته و اسلام را اینطور معرفی می‌کنند که نسبت به اقلیت‌ها سر ستیز و دشمنی دارد و همواره نسبت به آنها ایجاد ترس و هراس می‌نماید! و تأسف‌آورتر این است که بعضی از افرادی که تنها از اسلام نام آن را دارند و معمولاً جوان‌های سودطلبی هستند، که مراکز تبلیغات سوء برای خاطر منافع پست و مادی و یا شهرت‌طلبی، الهام می‌گیرند، این‌گونه تهمت‌های ناجوانمردانه را به اسلام روا می‌دارند و برای اینکه پیش مبشرین صلیبی و بعضی از مستشرقین برای خود مقامی به دست آورند و در مقابل این خدمتی که برای صلیبی‌های خارجی انجام می‌دهند، منافعی تحصیل نمایند، مرتکب چنین گناه غیرقابل بخششی می‌شوند، ولی یک فرد مسلمان و شریف هیچ‌گاه مرتکب چنین کار پستی نخواهد شد.

این عده در اثر حسن خدمتی که برای اربابان خود انجام می‌دهند! مقام ارجمندی در میان مسیحیان پیدا می‌کنند! ولی مایه خوشبختی است که این عده افراد کم‌اند و علت آن هم این است که کم اتفاق می‌افتد شخصی تا این اندازه فطرت انسانیت خود را نادیده بگیرد، حتی در روزگار انحطاط و پراکندگی! این عده افراد پست، در میان

و همکارانش، ص ۴۹.

طوایف مختلف فعلی ما کم پیدا می شوند.

☆☆☆

روح بزرگواری انسان

در روح و واقعیت اسلام، بزرگواری و گذشت انسانی در نظر گرفته شده که هیچ آدم باانصافی نمی‌تواند منکر آن شده و یا در آن شک و تردید روا دارد و آن بزرگواری و گذشتی است که به تمام افراد بشر، تنها به خاطر اینکه انسانند، بدون در نظر گرفتن ملیت و یا پیروی دین خاص، داده شده است.

هنگامی که اسلام وظیفه خود را در موضوع هدایت بشر، انجام داده و در راه دفع ظلم و فساد، به تکلیف خود عمل نمود، دیگر جای آن باقی نمی‌ماند که اسلام نسبت به افراد و یا اقوامی، روش دیکتاتوری و زورگویی را پیش گرفته و عملی سازد و نسبت به دین و یا نژادی ابراز حقد و حسد نماید.

و این همان روحی است که به اسلام اجازه می دهد که صلح عمومی را در روی زمین برقرار سازد، و تمام ملت‌ها و نژادها و دین‌ها را با هم بپیوندد و روح بزرگواری، محبت و رحم را در میان افراد بشر اشاعه دهد، و فضای زندگی را از سموم خطرناک حسد فردی، خورد کردن و اجحافات طبقاتی، گفتارها و مبارزات مادی و تعصبات بی‌جای دینی، پاک سازد، همچنان که به او اجازه می دهد که از جنگ‌ها و کشتارهایی که روی این عوامل و اسباب بر پا می‌گردد و

همچنین جنگ‌هایی که تنها برای علاقه به پیروزی و کشورگشایی به منظور استعمار و بزرگی کاذب، به‌وجود می‌آید، خودداری کند.

در قوانین و مبادی عمومی اسلام، چیزهایی که این روح بزرگواری خالص آدمی را مجسم سازد، وجود دارد:

حجرات ۱۳: ای مردم ما شما را از مرد و زن بیافریدیم و جماعت‌ها و قبیله‌هایتان کردیم تا همدیگر را بشناسید. گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است.

عنکبوت ۴۹: با اهل کتاب جز به طریق نیکو مجادله نکنید، مگر کسانی از ایشان که ستم کرده‌اند، گویید: به کتاب خویش وکتاب شما ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما مطیع اوییم.

جاثیه ۱۴: به کسانی که ایمان دارند بگو: کسانی را که از روزهای خدا بیم ندارند، ببخشند تا خدا گروهی را در قبال اعمالی که می‌کرده‌اند سزا دهد.

جابربن‌عبدالله می‌گوید: «جنازه‌ای از کنار ما گذشت، پیغمبر برخاست ما نیز برخاستیم و عرض کردیم: یارسول‌الله این جنازه یک نفر یهودی است، آن حضرت فرمود آیا جنازه انسان نیست؟ هرگاه جنازه‌ای دیدید برای احترام برخیزید».[1]

اغلب جانشینان پیغمبر و مسلمانان، طبق همین روح بزرگواری خالص اسلامی، قدم برداشتند، و جز در موارد مخصوصی ـ به طور اتفاق زودگذر، از راه تعصب در غیر وظایف دینی و در غیر دفع ظلم و

---

۱. بخاری.

فساد ـ ارتکاب ضد این‌گونه اعمال، دیده نشده است و آن هم از دست کسانی که نمونه اسلام واقعی و حقیقی نبودند و از مبادی عالی اسلام و روح انسان‌دوستی آن خبر نداشته‌اند.

عمر، پیر مرد پریشان‌حالی را دید که دم درب‌ها، به‌گدایی مشغول است از او احوال گرفت، معلوم شد که او یهودی است. عمر به او گفت: چه چیز تو را به این کار وادار کرده است؟ گفت: «جزیه دادن، نیازمندی و پیری» عمر دست او راگرفت و به منزل خود برد به مقداری که نیازمندی فوری او را دفع کند، به او بخشید آنگاه او را پیش خازن بیت‌المال فرستاد و به او دستور داد: «مراعات حال این مرد و امثال او را بنما، قسم به خدا اگر در حال جوانی از آنها سود ببریم و در هنگام پیری آنها را رها کنیم، انصاف نکرده‌ایم:

صدقات مال فقراء و درماندگان است و این مرد نیز از درماندگان اهل کتاب است».

هنگامی که عمر به «دمشق» مسافرت کرد، از میان مردمی از نصارا گذشت که در حال بدبختی زندگی می‌کردند، لذا دستور داد به آنها صدقه و قوت روزانه را به طور دائم بدهند. همین روح بزرگواری اسلام، باعث گردید که در مدت کوتاهی مردم را به طرف خود جذب نماید و برای او آسان گردید که با این سرعت عجیب خارق‌العاده در روی زمین پیشرفت کند. در آن وقت مردم از نبردها و کشمکش‌های دینی و مادی که بر همه حکومت می‌کرده، خسته شده و به طرف اسلام رو آوردند و آنها در آن وقت منتظر چنین بزرگواری، عدالت و

مساوات بودند.

شاهد از دیگران

در کتاب: «**الدعوة الی‌الاسلام**» تألیف «سرت. و. ارنولد» ترجمه حسن‌ابراهیم‌حسن و همکارانش از ص ۵۳ به بعد اینطور آمده است:

«میخائیل بزرگ Michael The Eider توانست که از طریق انطاکیه یعقوبی آنچه را که در نیمه دوم قرن دوازده نوشته است، یعنی برادران دینی وی نوشته‌اند، تحسین کند و دست خدا را در فتوحات اعراب ببیند، حتی پس از آنکه کلیساهای شرقی، حکومت اسلامی را پنج قرن به دردسر انداختند!...

وی پس از بررسی و تقبیح فشارها و تضییقات «**هرقل**» می‌نویسد: «و این تنها علتی است در اینکه خدای انتقام! که متفرد در قوه و جبروت است و دولت‌ها و قدرت‌ها را به هر کس که بخواهد می دهد، افراد وضیع و به ظاهر پست را بالا می‌برد هنگامی که کارهای زشت اشرار و ستمگران رومی را دید که در پناه نیرو، کلیساهای ما را غارت می‌کردند و منافع شهرهای ما را به طور کلی می‌بردند و بدون هیچ‌گونه ترحم و شفقتی بر ما شکنجه و عذاب روا می داشتند، همان خدای قاهر، فرزندان اسماعیل را از بلاد جنوب برای خلاصی ما از چنگال رومی ها، فرستاد.

و در حقیقت، ما خسارات زیادی به وسیله جدا شدن کلیساهای کاتولیکی از ما، تحمل کردیم و آنها به مردم «خلقیدونیه» داده شد.

ولی وقتی که شهرها تسلیم عرب‌ها گردید، هر کدام از کلیساها را در حوزه فعالیت خود مخصوص به طایفه‌ای نمودند (در این وقت کلیسای بزرگ «حمص» و کلیسای «حران» را از ما گرفته بودند).

«و در عین حال خلاصی از قساوت کاری‌های روم و اذیت‌ها و کینه‌ها و زورگویی‌های آنان و به دست آوردن امنیت و صلح برای ما کار آسانی نبود. هنگامی که لشکر اسلام به وادی اردن رسید و لشکر «ابو عبیده» مانند اسبان سرمست وارد شدند، مسیحیان اردن نامه‌ای برای آنان به این مضمون نوشتند: «ای مسلمانان شما پیش ما، از رومیان محبوب‌ترید، گرچه آنان هم‌کیش مایند ولی شما نسبت به ما باوفاتر، رئوف‌تر، عادل‌تر و نیکو رفتارترید ولی آنها هم بر ما هم به منازل ما پیروزی یافتند و مالک الرقاب ما شدند». مردم «حمص» دروازه‌های شهر خود را به روی لشکر «هرقل» بستند ولی نسبت به مسلمین پیام فرستادند که حکومت و عدالت آنان، از ظلم و اجحاف رومیان برایشان محبوب‌تر است.

در شهرهای «شام» نیز هنگامی که جنگ در سال‌های ۶۳۳ ـ ۶۳۹ میلادی درگرفت و عرب به طور تدریج ارتش روم را از این ولایت بیرون کردند همین احساس وجود داشت.

وقتی که اهل «دمشق» در سال ۶۳۷ میلادی پیمان صلح با عرب‌ها بستند و بدین‌وسیله از قتل و غارت، امنیت یافتند، سایر شهرهای شام نیز راه آنان را پیموده و از برقراری پیمان صلح سستی نکردند، لذا «حمص» و «منبج» Hiero Polis و بعضی شهرهای دیگر به مقتضای

همان پیمان‌هایی که اهل دمشق با عرب‌ها بسته و تابع آنها شده بودند، پیمان‌هایی برقرار ساختند.

بیت‌المقدس با چنین شرایطی تسلیم شد. از اینکه مبادا امپراطور روم آنها را مجبور به پیروی از مذهب خویش سازد، با مسلمین پیمان بستند که آزادی دینی داشته باشند و این پیمان برای آنان از ارتباط با دولت روم و هر حکومت مسیحی دیگر، محبوب‌تر بوده است. و بالاخره آن ترس‌ها و وحشت‌هایی که لشگرهای فاتح در آن بلاد، ایجاد کرده بودند محیط را برای سازش با نیروهای عرب آماده ساخت و با طیب خاطر با لشگر اسلام می ساختند.

اما ولایت‌های دولت روم... مسلمانان به آسانی بر آنها مسلط می شدند و این به خاطر آن بود که آنها از یک نوع بزرگواری وگذشت بهره‌مند می‌شدند که در طول قرن‌های متمادی به علت شیوع آراء «یعقوبی» و «نسطوری» بین آنان، رنگ آن را ندیده بودند، اسلام بر آنان اجازه می داد که شعائر دینی خود را بدون مزاحمت احدی، انجام دهند، و فقط بعضی از قیودی را که برای جلوگیری از تصادم خونین پیروان ادیان لازم بوده، و برای منع تحریک تعصب دینی ضروری به نظر می‌رسید ـ آن هم به خاطر آنکه احساسات اسلامی جریحه دار نشود ـ وضع کرد!.

البته ممکن است که ما مقدار این گذشت و بزرگواری را که با مراجعه به تاریخ قرن هفتم جلب توجه می‌کند از پیمان‌ها و عهد نامه‌هایی که عرب با مردم این شهرهایی که بر آن مسلط شدند بستند

به دست آوریم و سپس ببینیم که چگونه جان و مال و دارایی آنان و آزادی انجام فرایض دینی، فقط در قبال اطاعت و پرداخت جزیه، برای آنان تحقق یافته بود... و پس از مراجعه به همه این دلایل، قضاوت کنیم.

البته آسان نیست که ما بتوانیم متن مفصل و دقیق این پیمان‌ها را که ممکن است با زیاداتی توأم باشد، به دست آوریم، ولی اعم از آنکه این پیمان‌های مفصل کاملاً صحیح باشد یا نباشد بایستی اعتراف کرد که آنها دارای اهمیت فراوانی می‌باشند. چون شامل قسمتی از بحث‌های تاریخی هستند، برای اینکه اینها را تاریخ‌نویسان مسلمان در قرن دوم هجری، یادداشت کرده‌اند و بی‌مناسبت نیست که ما در اینجا شروطی را که می‌گویند عمربن‌خطاب آنها را موقع تسلیم بیت‌المقدس وضع کرده، بیاوریم:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. این امان‌نامه‌ای است که بنده خدا، امیرالمؤمنین! به مردم «**ایلیا**» اعطا می‌کند به آنان در جان و مال کنیسه و صلیب و مریض و بی‌گناه و سایر افرادش امان می دهد. کلیسای آنان مسکن نمی‌شود و تخریب هم نمی‌گردد و از آنها چیزی کاسته نشده و به صلیب و چیزی از اموال آنان تعریض نمی‌شود. کسی از آنان در دین خود اکراه نمی‌شود و کسی از آنان به زیان و ضرر نمی‌رسد»..

«و خراج و مالیات آنان: ۵ دینار از طبقه غنی و ۴ دینار از طبقه متوسط و ۲ دینار از طبقه پایین، می‌شود. و می‌گوید: عمر اماکن مقدسه را به همراهی «بطریک» دیدن کرد و هنگامی که از کلیسا

بازدید می‌کردند، وقت نماز که رسید، بطریک از عمر خـواست کـه همانجا نماز بخواند! ولی او پس از مختصر تأملی، معذرت خواست و گفت: اگر من چنین کاری انجام دهم بعدها پیروان من اینجا را به محل عبادت مسلمانان تبدیل خواهند کرد!!...

وی همچنین دستور داد که به نصارای جذامی صدقاتی داده شود و مایحتاج ضروری آنان تأمین گردد...».

کاروان واحد انسانی

در سایه این گذشت و بزرگواری، و این عدالت اجتماعی بود که اسلام درگذشته توانست ـ و در آینده نیز خواهد توانست ـ صلح جهانی را در روی زمین برقرار سازد، برای اینکه اسلام بـه مـردم امکـاناتی می‌دهد که هیچ عقیده و سیستم دیگری چنین امکانات را نمی‌دهد و همه آنان را در کاروان واحد انسانی به راه می‌اندازد که همه در سایه آن احساس آرامش و صلح می‌کنند.

آقای «گب» در کتاب «**حیثما یکون‌الاسلام**» می‌گوید: «هنوز اسلام، می‌تواند که برای انسانیت خدمت بزرگ و نافعی بکند. هیچ مکتب و گروهی اکنون نیست که بتواند، نژادهای مختلف را در یک جبهه‌ای که اساس آن مساوات باشد، جمع کند و در این گروه کاملاً پیروز شود.

جامعه اسلامی بزرگ، در **آفریقا و هند و اندونزی**، بلکه همین جامعه کوچک! در **چین** و همین جامعه کوچک‌تر در **ژاپن**، همه اینها نشـان می‌دهد که اسلام هنوز قدرت کامل دارد که در همه این گروه‌هایی که

نژادها و طبقات آنها با همدیگر اختلاف دارند، نفوذ کند و آنها را مطیع خود سازد.

اگر ما اختلاف بزرگ شرق و غرب را مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم می‌بینیم که برای رفع قاطع تمام اختلافات بایستی به اسلام پناه برد».

من در اینجا از گفتار دو نفر اروپایی مسیحی شاهد می‌آورم چون شهادت اینها بر گذشت و بزرگواری کامل و عدالت همه جانبه‌ای اسلام چه در گذشته و چه امروز، در رفتار با مخالفین فکری خود، شهادتی است که بالاتر از شبهه و تهمت است و نمی‌توان گفت که آنها از راه احساسات و تعصب دینی برای اسلام گفته شده و یا از راه مبالغه بوده است!.

گذشت و فداکاری و بزرگواری انسانی، عامل مهمی در برقراری صلح است که همه تمدن‌هایی که فعلاً بر جهان سایه افکنده‌اند، فاقد آن هستند این جهانی که تعصبات دینی و اختلافات نژادی و مناقشات فکری و مذهبی آن را ویران ساخته و در سراشیبی سقوط قرار داده است...

تعصباتی که روح گذشت انسانی و روح عدالت واقعی را از بین می‌برد. تعصباتی که آزادند! و در سایه آن کینه‌ها و حسدها و مطامع اقتصادی و غیراقتصادی، به حرکت در می‌آیند و زندگی بشری را در جهنمی از جنگ قرار می‌دهند و گرسنگی‌ها و بدبختی‌ها را در میان آن عمومی می‌سازند و ملت‌ها نسبت به همدیگر، در ترس و اضطراب دائمی می‌مانند و این امر بر اعصاب آنان سنگینی می‌آورد و

باعث می‌شود که به فشار خون! و بحران‌های روحی و عصبی مبتلا شوند و در دل و جان خود، آرامش نیابند و در محیطی پُر از ترس و ناراحتی وکینه و تاریکی به سر برند.

با همه اینها این تمدن‌های فاسد کننده، طرفداران و هواداران عجیبی هم پیدا می‌کنند! در صورتی که این تمدن‌ها، برای بشریت جز بدبختی و جنگ و بلای بیشتر، ارمغان دیگری نیاورده است. برای چه؟ برای اینکه این تمدن توانسته آهن و آتش و برق و بخار را مسخر خود سازد و توانسته بمب اتمی و بمب هیدروژنی بسازد ولی ذره واحدی از ذره‌های محبت وگذشت و بزرگواری و نیروهای انسانی را دارا نیست.

آری! این لعنت و نفرین و مسخ شدنی است که روح بشری در عصر تاریکی روحی و سقوط اخلاقی... دچار آن شده است.. و آنجا دارویی نیست که به این روح، نیرو برساند و آن را شفا بخشد، در آنجا پرتوی نیست که تاریکی‌ها و ظلمت‌کده‌های آن را روشنایی بخشد.

مگر آنکه اسلام بشریت را از نو، رهبری کند و آن را به سوی گذشت و بزرگواری انسانی برگرداند و بر علوم وکشفیات و اختراعات وی، نمکی هم از رحمت و تمدن و صلح و آرامش واقعی و خدایی بزنند!.

عامل اخلاقی در کارها

شاید بارزترین چیزی که روح اسلامیت را از غیر آن متمایز می‌سازد،

همان سیطره عامل اخلاقی بر روابط بین‌المللی در صلح و جنگ به طور مساوی است و همچنین دوری آن از روح انسانیت کوچک و محدودی است که در مقابل «**دولت**» سر تسلیم و عبادت فرود آورده و آن را آخرین هدف مقدس و فوق نمونه‌های مبادی اخلاق می داند... آن روحی که بر ارتباطات دولت‌ها در ضمن سایر نظام‌هایی که در زمین شناخته شده ـ منهای نظام اسلامی ـ حکومت می‌کند، و در نتیجه، فضای زندگی بشری را فاسد می‌کند و زندگی را تبدیل به حیات حیوانات و گرگ‌ها در بیشه‌ها می‌سازد که در چنین زندگی حیوانی عهد و میثاقی در میان نخواهد بود و جز غدر و نفاق در آن اثری دیده نخواهد شد.

بشریت، شاهد دوران‌هایی است که در اروپا نمونه‌هایی از زندگی غارنشینی و رسوم زندگی درندگان و گرگ‌ها، و اخلاق ناپسند نیرنگ و نفاق و پستی و عهدشکنی و خیانت در وعده‌ها و بر هم زدن موافقت‌نامه‌ها و تعریف آنها به اینکه ورق‌پاره‌ای بیش نبوده‌اند، حکومت می‌کرده است و همچنین شاهد جنگ‌های وحشیانه‌ای است که حیوانات وحشی از آن شرمگین و از شرکت در آن شرم دارند و آخر! این وحشی‌گری‌ها بمب‌های اتمی بوده که روی «**هیروشیما**» و «**ناکازاکی**» انداختند و مردم بی‌گناه بسیاری را کشتند و در آینده نیز بشریت ناظر انواع خیانت‌ها و نیرنگ‌ها و وحشی‌گری‌ها و بربریت‌هایی که مناسب با روح این مدنیت مادی ـ که نه معتقد به دین و نه اخلاق و نه مبدأ و نه وجدان است ـ خواهد شد و بالاخره این

روح مادی‌گری عمیقی که بر این مدنیت کنونی حاکم است و در زندگی جز به مصالح مادی پست اهمیت نمی دهد، عن‌قریب یک وحشت و بربریت عجیبی در دنیا به بار خواهد آورد.[1]

در سایه این تمدنی که روحش پست و وجدانش گندیده! است، بعید است که یک فکر انسانی صحیح در عالم تحقق پیدا کند، ولو اینکه چنین فکر واحد جهانی در دنیا اعلام شود. زیرا یک چنین فکر واحد جهانی باید مبتنی به عقیده و اخلاق باشد تا پیوندهای مادی را روی اساس صحیحی استوار سازد و آلات و ادوات و وسایل زندگی را در مسیر صحیحی به گردش در آورد، نه آنکه آنها را در نابودی نسل بشر به کار برد.

ولی قرائن موجود این فکر را تقویت می‌کند که در آینده نزدیکی جز طمع‌ها و آزهای دولت‌های بزرگ در جهان چیز دیگری حکومت نخواهد کرد و هرگونه کارهای زشت و جرم و وحشی‌گری را برای سیاستمداران و پیشوایان مملکت‌ها مباح خواهد ساخت زیرا همه این جنایت‌ها متوجه حکومت و دولت دیگری خواهد بود!.

مادامی که فکر مقدس بودن دولت «نه مقدس بودن انسان» در دنیا حکومت می‌کند به هیچ‌وجه مانعی از انجام پست‌ترین جرم‌ها نسبت به حقوق دیگران، وجود نخواهد داشت. و آنگاه شخص مجرم را قهرمان و آدم فریب‌کار را سیاستمدار به حساب خواهند آورد، همچنان که بشریت در طول تاریخ ـ مگر چند صباحی که اسلام مانند

---

۱. به مقدمه این کتاب رجوع شود.

جرقه‌هایی از نور دنیای تاریک را روشن کرده بود ـ همیشه چنین مناظر و مظاهری را مشاهده کرده است.

☆☆☆

همچنان که سابقاً گفته‌ایم، اسلام یک نیروی آزادی‌بخشی است که در روی کره زمین روان است، تا مردم را از زنجیرهای اسارت نجات بخشد و بدون اینکه عصبیت مادی و نژادی و دینی داشته باشد به آنها آزادی و کرامت و روشنایی اعطاء کند.

هنگامی که این نیروی آزادی‌بخش، با نیروهای شر و طغیان و استعمار و استثمار مواجه گردید به تنهایی مبارزه می‌کند در حالی که خود، هیچ‌گونه هدف استعماری و اقتصادی ندارد.

همچنان که فرماندار «**عمربن عبدالعزیز**» از اینکه مردم، اسلام را پذیرفته در نتیجه جزیه کم شده بود به او شکایت کرد. عمربن عبدالعزیز در جواب گفت:

«**خدا، محمد صلی‌الله علیه و آله را به‌عنوان اینکه راهبر و هادی مردم باشد فرستاد نه برای گرفتن اموال و مالیات**».

در آن وقتی که اسلام برای آنکه به وظیفه خود که عبارت از آزاد ساختن و پاک نمودن مردم است، قیام می‌نماید هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند که نخستین هدف او مصالح عالیه جامعه بشریت است نه مصالح مخصوص فاتحین و مسلمان‌ها...

عهد و پیمان از نظر اسلام، حتی تا آنجا که مصالح نزدیک و منافع

مورد توجه را از مسلمین تقویت کند و از بین ببرد مقدس و محترم است و رعایت شرافت حتی تا آنجاکه خسارت‌ها و مشکلات فراوان برای مسلمین پدید آورد، لازم است. احترام ادراکات انسانی حتی تا جایی که منجر به قساوت میدان جنگ و حرارت زد و خورد شود مورد توجه است. اسلام همه اینها را تا جایی که موجب نهایت زیانکاری نگردد، صحیح دانسته و از این راه ارواح و قلوب را به دست آورده و مبادی عالیه‌ای را که اسلام برای برقراری آن آمده، کاملاً در زمین محکم و پا برجا ساخته است و آن مقدار از خسارت‌ها و مشکلات مادی را که در جنگ‌ها و صلح‌ها تحمل کرده است به وسیله نیروی «**اخلاق**» جبران نموده است و روی همین جهت در مدت کوتاهی، شاهد و ناظر این معنی بوده که چگونه فتح و پیروزی خدا شامل حال آنان گردیده، و مردم به طور دست‌جمعی وارد دین خدا شدند.

وفای به عهد

اسلام قانون خود را در عالم دولت‌ها بلکه در عالم انسانی وفای به عهد قرار داده است.

اسراء ۱۷: به عهد وفا کنید زیرا از آن پرسش خواهد شد.

نحل ۹۱ ـ ۹۲: هنگامی که عهد کردید، به عهد خدا وفا کنید، و سوگندها را بعد از استوار کردن، نقض نکنید در حالی که خدا را بر خود نگهبان قرار دادید، همانا خدا آنچه را که به جا می‌آورید،

می داند، مانند آن زن که آنچه را پس از استوار شدن تارهای گسیخته رشته بود واتابید، نباشید، سوگندهای خویش را نیرنگی میان خویش نسازید، تا گروهی فزوده‌تر از گروهی گردد.

این دلیلی که در اروپا دولت‌ها برای درستی عهدشکنی خود می‌آورند و عنوان مصلحت دولت را پیش می‌کشند، قرآن تصریح به آن می‌کند: «این که گروهی از گروه دیگر بهره بیشتر به دست آورد» و تصریح می‌کند به اینکه این مقدار مصلحت نمی‌تواند موجب نقض عهد شود و لذا مسلمان‌ها را از آن نهی کرده و چنین عهدشکن را اینطور معرفی می‌کند: «مانند زنی که بعد از داشتن نخ‌های گسیخته شده آنها را واتابید» خداوند به همان مقدار که وفاکنندگان به عهد را بزرگ شمرده، عهدشکنان را کوچک به حساب آورده تا جایی که آنان را از مقام عالی انسانیت طرد کرده و در زمره حیوانات قرارشان داده است.

رعد ۱۹: تنها صاحبان خرد که به عهد وفا می‌کنند و پیمان‌ها را نمی‌شکنند، متذکر می‌شوند.

رعد ۲۵: آنهایی که عهد خدا را پس از استحکام آن می‌شکنند و آنچه را که خدا امر به وصل کرده قطع می‌کنند و در زمین فساد می‌کنند لعنت خدا بر آنان و برای آنان بد خانه‌ای است.

انفال ۵۵ ـ ۵۶: بدترین جانوران در نظر خدا آن کسانند که به کفر خو کرده‌اند آنها ایمان بیار نیستند همان کسان که از آنها پیمان گرفته و هر دفعه پیمان خویش را می شکنند و از خدا نمی‌ترسند.

توبه ۸: دستور عمومی اسلام راجع به وفای به عهد و پیمان حتی شامل حال مشرکانی می‌شود که با اسلام و مسلمان‌ها مبارزه کرده و نسبت به آنها اذیت‌ها و آزارها نموده‌اند و بلکه شامل حال آن عده‌ای که خدا از آنها برای مسلمین چنین نقل می‌کند:

«و اگر بر شما چیره شوند، در حق شما نه رعایت خویشاوندی و نه هم‌پیمانی را نخواهند نمود»، نیز می‌شود.

اسلام در عین اینکه آخرین دستور را در حق این عده از مشرکین مبنی به اینکه بعد از این با آنها از ناحیه خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی بسته نخواهد شد، صادر فرموده، در عین حال بر مسلمان‌ها فرض و لازم کرده که نسبت به عهود گذشته‌ای که با آنها بسته‌اند وفادار باشند، هیچ‌گاه در عهدشکنی پیش‌قدم نگردند:

توبه ۳: اعلام خدا است و پیغمبر او در روز حج اکبر که خدا و پیغمبر او نیز، از مشرکان بیزار است اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید که از خدا فرار کردن نتوانید و کسانی را که کفر می‌ورزند به عذابی الیم بشارت! بده، مگر آنکسان از مشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید و چیزی از پیمان شما را نقصان نداده و با کسی بر ضد شما هم پشتی نکرده‌اند برای آنها پیمانشان را تا مدتشان کامل کنید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

و این دستور عمومی حتی شامل حال مسلمانانی که دیگر از مسلمانان را برای مبارزه با دشمن به یاری می‌طلبند، می‌شود. و این مقدار، کافی نیست عهدی را که قبلاً با کفار و دشمنان

بسته‌اند، بشکنند:

انفال ۷۲: و اگر از شما در دین یاری خواستند، یاری کنید مگر نسبت به قومی که میان شما و آنها پیمانی است.

و این عالی‌ترین مراتب وفای به عهد است که الفاظ از بیان آن عاجز است. و بایستی در نظر داشت که اینها نمونه‌های خیالی و یا مبادی وهمی نیست بلکه یک سلسله حقایقی است که در زندگی مسلمان‌ها و در روابط بین‌المللی آنها تحقق و واقعیت پیدا کرده است.

چند نمونه از تاریخ...

این موضوع در متن تاریخ اسلام نمونه‌های زیادی دارد که ما در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم:

«**حذیقةبن‌الیمان**» می‌گوید: چیزی که مانع آن گردید که من در «**بدر**» حاضر شوم: جز این، چیز دیگر نبوده که من و «**ابوالحسیل**» خارج شدیم و به کفار قریش بر خوردیم، آنها به ما گفتند: شما محمد را می‌خواهید گفتیم نه! ما مدینه را می‌خواهیم، از ما عهد و پیمان خدایی گرفتند که به شهر وارد شویم و با او همکاری در جنگ نکنیم. به سوی پیامبر آمده و جریان را گفتیم، فرمود: «منصرف شوید، با پیمان شما مسئله منتفی شد ما از خدا کمک و یاری می‌طلبیم»

بعضی از مشرکین در «**صلح حدیبیة**» خیانت کردند، در این پیمان‌نامه، طرفین متعهد شده بودند که اگر کسی از پیروان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی قریش آمد، قریش آن را قبول کرده و

بپذیرند و هر کسی که از قریش به سوی محمد(ص) بیاید او آن را قبول نکند، پیامبر همچنان بر عهد خود باقی ماند، و کسی از افراد قریش را در آن هنگام نپذیرفت. «ابورافع» می‌گوید: قریش مرا پیش پیامبر فرستادند، من هنگامی که پیامبر را دیدم، در دلم نور اسلام تابید، به پیامبر عرض کردم:

یا رسول‌الله من دیگر به سوی کفار برنمی‌گردم، پیغمبر فرمود: نه من برخلاف عهد عمل نمی‌کنم و پیام‌آوران را نگه نمی‌دارم، تو به سوی آنها بازگرد، و اگر دیدی که باز اسلام را می‌خواهی، از نو به سوی ما بازگرد.

هنگامی که «**سهیل‌بن‌عمر**» درباره صلح «**حدیبیه**» با پیامبر مذاکره می‌کرد، هنگام نوشتن موافقت‌نامه و قبل از امضای آن «ابوجندل» فرزند سهیل که از کفار فرار کرده بود، در حالی که پاهایش! در زنجیر بود، پیش آنها آمد، وقتی که سهیل، پسر خود را دید، بلند شد و او را گرفت و گفت:

یا محمد قضیه پیمان بین من و شما خاتمه یافته است. پیامبر فرمود: بسیار خوب. ابوجندل فریاد زد: مسلمانان! من به سوی مشرکین برگردم؟ آنها دین مرا در خطر می‌اندازند؟ ولی این درد دل هم فایده نبخشید و پیامبر وی را به مقتضای شروطی که در عهدنامه نوشته شده بود، به سوی آنان برگرداند، با اینکه این عهدنامه هنوز امضاء نشده بود.

ابو عبیده که رئیس ارتش اسلامی بود، به خلیفه صدر اول (عمر)

نوشت: برده‌ای از مسلمانان، به مردم عراق، تأمین داده است، شما چه می‌گویید؟ خلیفه نوشت: خداوند وفای به عهد را بزرگ می‌شمارد، شما وفادار نمی‌شوید مگر آنکه عمل کنید. به آنها تأمین بدهید و از آنها منصرف شوید. این قضیه و حادثه دو نکته جالب دارد:

۱ ـ خلیفه، وعده‌ای راکه از برده مسلمانی صادر شده بود، تصدیق کرد و به رئیس ارتش خود دستور داد که باید بر طبق آن وفا کنی. و از طرفی این مساوات مطلق را بین مسلمانان برقرار می‌سازد و به فرد ـ در هر مقامی که باشد ـ این احترام وافی را قائل می‌شود. احترام به گفتار و پیمان وی، به طوری که بر مسلمانان دیگر نیز لازم‌الاجرا می‌شود. چنانکه پیامبر نیز فرمود: «**المسلمون تتکافأدمائهم و یسعی بذمتهم ادناهم** ـ یعنی خون مسلمانان، با هم برابر است و بر ذمه آنها است که به عهد و پیمان کوچکترین افراد عمل کنند» و از طرفی دیگر می‌خواهد رجالی تربیت کند که بدانند تبعات و آثار اعمال آنان با سرنوشت همگی بستگی دارد به طوری که گفتهٔ او گفتهٔ تمام امت اسلامی به حساب می‌آید. بنابراین او بایستی درگفتار وکردار خود دقت بیشتری بنماید زیرا همه ملت مسئول کارهای او خواهند بود.

۲ ـ نکته دوم آنکه جمله «شما وفادار نمی‌شوید مگر آنکه عمل کنید» معنی عمیقی دارد و چگونگی طرز فکر اسلام را می‌رساند.. هیچ گفتاری جز با تحقق خارجی مدلول آن، در واقع وجود خارجی ندارد و بایستی بین گفتار و عمل خارجی، توافق و تطابق کلی باشد.

اسلام در همه قوانین عالیه خود چنین است. اسلام تنها برای

موعظه و سخن‌پراکنی نیامده است، بلکه سیستمی برای اجرا و نظامی برای عمل است دستورات اسلام نمونه‌های عالی وحی آسمانی است و برای این است که در خارج تحقق پیدا کند.

☆☆☆

سپس اسلام، همچنان در راه بزرگ خود، با عزت و اخلاق، پیش می‌رود و خیانت و غدر راحتی اگر از خیانت دیگران در امان نباشد، جایز نمی‌شمارد. اسلام ناگزیر بایستی با آنان علنی دشمنی کند و آشکارا با آنان بجنگد، عهد و پیمانشان را بی‌پرده به آنان رد کند و اگر آنها پای‌بند به عهد و میثاق خود باشند، اسلام اجازه نمی‌دهد که به آنها شبیخون زده شود و اگر بعد از این، به صلح روکردند، قبول کند.

انفال ۵۸ـ ۶۲: اگر از قومی خیانتی بدانستی، منصفانه به آنها اعلام کن که خدا خیانتکاران را دوست نمی‌دارد، آنها که کفر می‌ورزند، مپندارشان که از دسترس دور شدند، آنها فرار نمی‌کنند، هر چه توانستید، قوه و اسبان بسته برای جنگ با ایشان آماده کنید که با آن دشمن خدا و دشمن خودتان را و غیر آنها، دیگران که شما نمی‌شناسیدشان و خدا می‌شناسدشان، بترسانید، هر چه در راه خدا خرج کنید به شما برگشت یابد و ستم نخواهید دید، اگر به صلح مایل شدند، تو نیز بدان مایل باش و به خدا توکل کن که او شنوا و داناست و اگر بخواهند تو را فریب دهند و به تو خیانت کنند، خدا تو را بس است، او است که تو و مؤمنان را به نصر خویش، نیرو داد.

شاید برای بعضی این اشتباه حاصل شود که پس چگونه پیغمبر فرمود: «الحرب خدعة ـ جنگ نیرنگ است»[1] در واقع باید گفت این اشتباه محل ندارد، زیرا در جنگ نیرنگ جایز است و جنگ غیر صلح است.

هنگامی که اعلان جنگ داده شد، اینجا دیگر میدان نقشه‌های جنگی است و دشمن نیز بیدار و مطلع است و وسایل دفاعی فراهم می‌کند، و نقشه‌های جنگی می‌کشد، بنابراین حیله و نیرنگ در این صورت، تنها یک نوع مهارت و کاردانی نظامی و لشگری در میدان جنگ است نه میدان صلح.

پیامبر(ص) وقتی می‌خواست به غزوه‌ای برود، اقدام خود را از مردم پنهان می‌داشت تا به طور ناگهانی به دشمنانی که به طور صریح اعلان دشمنی کرده‌اند، درآید، نه نسبت به آنهایی که به جهت عهد و میثاق، دارای امنیتند، خدعه کند و به طور ناگهانی به آنها حمله نماید.

اسلام نیرومند، این چنین در مقام شرف قاطع خود می‌ایستد بنابراین در اسلام نه حیله ناجوانمردانه است و نه ضعف و سستی و نه ذلت و بدبختی، بلکه اسلام، عزت نیرومندان و شرافت درستکاران و پیمان وفاداران است.

همین نکته اساسی، در امان دادن به کافر پناهنده نیز آشکار است. چون دشمنی که پناهنده می‌شود، دیگر قدرتی برای آزار ندارد و شهامت در این است که او را آزار ندهند، زیرا اسلام نابودی دشمنان

---

۱. روایتی است که ابی‌داود آن را در صحیح خود آورده است.

خود را نمی‌خواهد، بلکه می‌کوشد که آنان را به راه راست هدایت کند اسلام در اذیت و آزار آنان سعی ندارد مگر آنکه آنها شروع به دشمنی کنند، در این صورت است که با آنها دشمنی و مبارزه خواهد شد.

توبه ۶: اگر یکی از مشرکان از تو زینهار خواست وی را زینهار ده تا گفتار خدا بشنود، آنگاه وی را به امان‌گاهش برسان.

بنابراین تنها پناه دادن نیست بلکه باید از آنها حمایت کرد تا به محل امن خود برسند، و این یکی دیگر از افق‌های بلندپایه‌ای است که جز اسلام هیچ کسی و مکتبی به آن نمی‌رسد.

روی این زمینه، قانون بین‌المللی اسلامی، ضامن امنیت نمایندگان و هیئت‌های خارجی است و به هیچ‌وجه نمی‌گذارد به آنها صدمه برسد.

«**ابن‌نواجه**» و «**ابن‌آثال**»، فرستاده‌های «**مسیلمة**» به پیش پیغمبر آمدند، پیامبر از آنها پرسید: آیا شهادت می‌دهید که من پیامبر خدا هستم؟ گفتند: نه! شهادت می‌دهیم که مسیلمه پیغمبر خدا است!! پیامبر فرمود: به خدا و پیامبر او ایمان آوردم اگر من فرستاده‌ای را می‌کشتم حتماً شما را می‌کشتم».

جنگ برای آزادی بشریت

اسلام اگر جنگ را تجویز کند، تنها به منظور آزادی بشریت است، جنگ برضد رژیم‌های فئودالی و نظام اقطاعی و استبدادی است، جنگ برضد پرستش فردی از افراد بشر است، جنگ برضد ظلم و ستم طغیان و تجاوز، بر

ضد خرافات و اوهام و افسانه‌ها است، جنگ برای به دست آوردن آزادی به تمام معنی آن است.

جنگی دور از هوی و هوس و انگیزه‌های اقتصادی و نژادی و زورگویی است، جنگی که انسانیت را از راه رسیدن به مقام مقدس انسانی، شرافتمند و گرامی می‌سازد. چون این جنگ به خاطر اثبات ارزش‌های انسانی و حقوق بشری و مبادی عالی انسانیت است.

این جنگی نیست که سرمایه‌ها و سرمایه‌داران جنایت‌پیشه به خاطر رسیدن به منافع شخصی، در پناه اسلحه‌های جهنمی که لطمه و خسارت‌های جبران‌ناپذیر روحی و جسمی بر بشریت وارد می‌سازد و فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را از بین برده، بشریت و اخلاق را نابود می‌کند، آن را پدید آورند.

جنگی نیست که شرکت‌های احتکاری و تراست‌ها و کارتل‌ها، به خاطر حمایت از منافع خود، در کشورهای مستعمره و به یغما بردن مواد خام و نیروهای طبیعی و بشری و باز کردن بازارها برای مصنوعات و کالاهای خود، به‌وجود آورند، یا جنگی که بانک‌های رباخوار بین‌المللی برای به دست آوردن سودهای بیشتر و پشتوانه کسب‌های حرام و به یغما بردن فرصت‌ها و ماهی گرفتن از آب گل‌آلود! بر پا می‌نمایند.

این جنگی نیست که بخواهد یک دیوار فولادی دور ملت‌ها بکشد و آنها را از علم و معرفت و فرهنگ و تمدن دور کند، تا مردم آن کشورهای اشغال شده کور وکر و لال بمانند و همانند چهارپایان با

ذلت و خواری به سوی قتلگاه جهالت و بردگی رفته و قربانی شوند.

این جنگی نیست که تمدن مادی ناپاک غربی به خاطر سود مادی و تعصب دینی - **صلیبی** - و برتری نژادی برضد انسانیت بر پا دارد همانند جنگ‌هایی که جهان غرب در طول تاریخ ننگین و تاریک خود دیده است این جنگ، جنگ در راه آزادی بشریت است و برای همه مردم روی زمین مساوات و عدالت و عزت و استقلال واقعی و خارجی می‌آورد نه اینکه در عالم ایده و خیال آن را متوقف سازد بلکه امور یاد شده در قانونگذاری و اجرا برای سیاه و سفید، مسلمان و پیمان‌دار... در یک شکل و با یک وسیله و در یک سطح برای همه، رعایت شده و تحقیق یافته است.

اسلام ربا و احتکار و سود غیرعادلانه و استثمار انسان از انسان را تحریم می‌کند و بدین‌وسیله همه عوامل ابتدایی جنگ‌های استعماری مادی را باطل کرده و از بین می‌برد و آنها را در نطفه خفه می‌کند.

پس این شرکت‌های احتکاری تراست‌ها و کارتل‌ها و بانک‌های رباخواری است که استعمار را به دنبال خود می‌کشانند تا از منافع نامشروع و ضد بشری احتکارچیان و رباخواران و استثمارگران حمایت نمایند.

نقشه‌های استعماری

در قرن گذشته، مصر، شاهد این حقیقت بوده که چگونه استقلال او را بانک‌های رباخوار جنایت‌بار، از بین برد... و چگونه به دست شرکت‌های استثماری که «پنبه» مصر و بازار آن را برای کالاهای خود

می‌خواستند و همچنین «**کانال سوئز**» را به خاطر توسعه مستعمرات شرکت «**هندو انگلیس**» و غیر اینها در ماوراء بحار، از دست نمی دادند، لطمه به استقلال او زده شد؟.[1]

و همچنین هر کشور اسلامی، یا آسیایی و آفریقایی که توسط اشغالگران غربی، استقلال خود را از دست داده است. تنها عامل این بدبختی، همین شرکت‌ها و همین خانه‌های رباخواری، بوده است.[2]

این نکته‌ای است که اسلام از اول کار، متوجه آن گردید و ناخن‌های ربا و احتکار و استثمار را کشید و دست آنها را قطع کرد و همه درهای جنگ را بست و فقط یک در را بازگذاشت و آن عبارت از **جهاد در راه خدا** است، بدون اینکه به خاطر هدف‌های مادی

---

۱. خوشبختانه در قرن ما، مصر، در اثر مجاهدت‌های بی‌دریغانه گروه‌های اسلامی که در رأس آنها «اخوان المسلمین» قرار داشت و استاد سید قطب نیز در آن سهیم بود استقلال خود را بازیافت و پس از مبارزات فراوان و جنگ‌های پارتیزانی در «کانال سوئز» و مبارزات ضداستعماری دیگر، توانست استقلال خود را به دست آورد و کانال سوئز را ملی کند.

۲. منشأ دو جنگ جهانی همین مسئله بود. و جنگ سوم را نیز همین سرمایه‌داران و تراست‌ها و کارتل‌ها به‌وجود خواهند آورد چنانکه همه جنگ‌ها و بحران‌های محلی کوبا، کنگو، لائوس، فرمز و غیره نیز ناشی از همین عوامل ضد انسانی است (به مقدمه رجوع شود).

هفته‌نامه «اکسپرس» فرانسوی اخیراً در ضمن مقاله‌ای روشن ساخت که جنگ ضدانسانی در الجزایر به خاطر «پولداران»، «صاحبان سهام بانک‌ها» و «مدیران کارخانه‌های شراب سازی» و... بود. در نتیجه این انگیزه پست مادی در طول ۸ سال جهاد مردم مسلمان الجزایر یک میلیون نفر مسلمان فدای شهوات سرمایه‌داری جنایت‌بار غربی گردید و در این راه کشته شد. خوشبختانه اکنون که الجزایر در سایه جهاد اسلامی خود پیروز گشته است، همه این شرکت‌ها و کارخانه‌های استعماری، ملی و به نفع توده مسلمان صادر شده است و این یکی از دستورات اقتصادی اسلامی است که گوشه‌ای از آن را در این کتاب مطالعه کردید.

زندگی باشد.

بنابراین وقتی که جنگ تنها منحصر به همین صورت باشد، این یک جنگ انسانی است و در آن قصد زورگویی و قتل و غارت و کشتارهای بی‌رحمانه، به هیچ‌وجه وجود ندارد و هرگز اجازه نمی‌دهد که به بی‌گناهان و بیچارگان، کوچکترین صدمه‌ای برسد و یا از هدف اولی خود که نابودی نیروهای ظلم و ستم و بدبختی، به خاطر نجات انسانیت بود، منحرف گردد و هرگز به قصد نابودی ملتی و یا به خاطر انتقام و استعمار به‌وجود نمی‌آید.

دستور جنگی اسلام

«**رباح‌بن‌ربیعة**» نقل می‌کند: در یکی از جنگ‌ها با پیامبر بودم، پیامبر جنازه زنی را دید، ایستاد و فرمود: «چرا این زن را کشته‌اند این که سزاوار کشتن نبود؟!» و سپس به یاران خود، رو کرد و به یکی از آنها گفت: «زود خود را به خالدبن‌ولید برسان و بگو: نبایستی کودکان و مزدگیران و زنان کشته شوند».[1]

بعد از یکی از حادثه‌ها به پیغمبر گزارش دادند که دختری را از

---

۱. صاحبان صحاح سته، به جز نسائی این روایت را نقل کرده‌اند «که در یکی از جنگ‌های پیامبر جنازه زنی پیدا شد، پیامبر با دیدن آن زن، از کشتن زنان و کودکان نهی کرد، مسلم، ابو داود و ترمذی این روایت را از بریده نقل کرده‌اند: «پیامبر، هنگامی که امیری برای لشگر تعیین می‌کرد، او را به تقوی و پرهیزکاری توصیه می‌فرمود و سپس به او می‌گفت: «به نام خدا و در راه خدا با کسانی که به خدا کافرند بجنگید، غدر نکنید، کشتگان را مثله نکنید، نوباوگان را هم نکشید» (مؤلف).

میان صف‌ها کشته‌اند، پیغمبر، شدیداً ناراحت شد، اصحاب عرض کردند:

یا رسول‌الله چرا ناراحت شدید، او دختر یکی از مشرکان و کفار بود؟! پیغمبر از شنیدن این حرف خشمناک شد و فرمود: «این حرف چه معنی دارد؟ اینها از شما بهترند، زیرا اینها هنوز بر فطرت پاک خود هستند، مگر شما فرزندان مشرکان نبودید؟ هرگز کودکان را نکشید، هرگز...».

یکی از خلفای صدر اسلام می‌گوید: «گروهی می‌آیند که خیال می‌کنند، خود را وقف راه خدا کرده‌اند؟ آنان را به حال خود واگذارید! و هرگز کودک و زن و پیر را نکشید».

در روایت دیگر است: «درخت را قطع نکنید و ساختمان‌ها را خراب نسازید».

یکی دیگر از خلفای صدر اسلام دستور داد: «غش نکنید، غدر ننمایید، و کودک را نکشید و در حق کشاورزان، خدا را فراموش نکنید». باز او می‌گوید: «پیر و زن و کودک را نکشید و از قتل آنان در هنگام برخورد دو لشگر، و در بحبوحه مبارزات، خودداری نمایید».

اینها تعلیماتی نبود که صرفاً جنبه نظری داشته باشد و هنگام عمل و تحقق خارجی، چون برف آب گردد و به زمین فرو رود... اینها برنامه عملی، در جنگ‌های اسلامی بوده و هست، و هیچ‌کس، جز افراد نادر بی‌ارزش، برخلاف آن کار نمی‌کند و این قانون کلی اسلامی، هیچ‌گاه با کارهای این عده قلیل، از بین نمی‌رود و کارهای اینان مقیاس عمل و

میزان قضاوت درباره اسلام قرار نمی‌گیرد.

ما اگر از این نقطه مرتفعی که اسلام، در صلح و جنگ خود، در آن نقطه قرار دارد، نظری به وضع تمدن کثیف و متعفن غربی که نشان‌دهنده طرز فکر آنها در حال جنگ و صلح است بیافکنیم، فاصله دور و عمیق رژیمی را که خدا برای بشر فرستاده، و رژیمی را که گروهی از مردم، برای بشر وضع کرده‌اند، در می‌یابیم و می‌فهمیم که بشریت از روزی که نظام خدایی را کنار گذاشته، تا چه حد خسارت دیده است. و او در تکبر و تعالیم خنده‌آوری سقوط کرده و شاید می‌خواهد بگوید: من برای خود، خیری، بیشتر از آنچه که خدا خواسته است می‌خواهم و آنچه که من برای خود تحصیل کرده‌ام، بیشتر از آن است که خدا داده است؟!

و به زودی این بشریت، در راهی که سراسر، سنگلاخ و بدبختی است، قدم خواهد گذاشت و در مصایب و بدبختی‌های تمدن کثیف مادی مغرور و دور از خدا، نابود خواهد شد... مگر آنکه اسلام، زمام امور را به دست گیرد و بشر حیران و سرگردان و آواره و بیچاره را در راه عدالت و نظام و صلح رهبری نماید.

و اکنون...

اکنون... بعد از بررسی اندیشه اسلام در مورد صلح و اشاره به طرز تفکر کلی اسلام درباره زندگی... اکنون بعد از شناخت معنی واقعی کلمه صلح در اسلام، این معنی که شامل برقراری صلح در زمین به خاطر تحقق بخشیدن نام خدا بر اساس عدالت مطلقه و خیر عمومی می شود وگرنه برای تحقق بخشیدن این نام و رفع ظلم و تجاوز و نبرد مداوم با فساد و شر و طغیان، جهاد و مبارزه همواره ادامه خواهد داشت.

اکنون باید ببینیم که راه ما ملت مسلمان کدام است؟ و در برابر این جنگ جهانی که در اطراف ما جریان دارد، دارای چه موقعیتی هستیم؟ و وظیفه ما در برابر زندگی و انسانیت و خودمان چیست؟.

من در اوایل این کتاب گفتم که: عقیده اسلامی ما می‌تواند هنگام رویه‌رو شدن با مشکلات داخلی و خارجی ما را یاری کند و پاسخگوی همه نیازمندی‌ها و مشکلات ما باشد. و از بررسی

بحث‌های گذشته معلوم گردید که: اسلام فرقی میان مشکلات داخلی و خارجی نمی‌گذارد بلکه میان آن و زندگی انسانی و عوامل رفع‌کننده آن همبستگی و ارتباط ایجاد می‌کند و به خوبی دیدیم که: ارتباط زیادی میان صلح جهانی ـ در سطح بین‌المللی ـ و زندگی فرد در وجدان و خانواده و اجتماعش وجود دارد، و نیز دیدیم که: پیوند زیادی میان عوامل کشمکش‌ها و جنگ و جدال‌های بین‌المللی و بسیاری از طرز تفکرها و نظام‌ها و امور اقتصادی در داخل جامعه، وجود دارد. پس اکنون باید ببینیم که راه کدام است؟ و چگونه می‌توانیم با ایدئولوژی اسلامی خود، با مسئله صلح جهانی روبه‌رو شویم و طبق این عقیده و برنامه در سطح بین‌المللی رفتار نماییم؟.

پیش از پاسخ به این سؤال، دوست دارم وضع اجتماعات بشری را که در سطح بین‌المللی در کشمکش هستند، و عواملی که موجب این کشمکش‌ها و جنگ و جدال‌ها می‌شود مورد بررسی قرار دهیم که در پرتو این بررسی، ممکن است نظر اسلام را درباره این عوامل بشناسیم و نیز بفهمیم که در برابر این دنیای پُر آشوب چه روشی را باید اتخاذ کنیم، و آیا راهی راکه عقیده ما پیشنهاد می‌کند عین همان راهی است که مصالح ما را تحقق می‌بخشد و یا آن‌که میان آنها تضاد و تعارضی وجود دارد؟. وقتی که روشن شد: میان راهی که اسلام نشان می‌دهد و مصالح ما هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد، بلکه اسلام، همان راهی را نشان می‌دهد که مصالح عالیه انسانی و خیر همه انسان‌ها در آن است، در آن صورت با روشنی و نیرو و اطمینان در آن

راه پیش خواهیم رفت.

در همین حال معلوم خواهد شد سر و صداهای بیهوده‌ای که در مورد کنار گذاشتن عقیده اسلامی از مسائل زندگی سیاسی و اجتماعی، پدید آمده به کلی نادرست و عاری از ارزش و اعتبار است. و اینک به یاری خدای توانا وضع نابسامان بشریت را در دنیای کنونی مورد بررسی قرار می دهیم تا در این بررسی مصلحت انسانی و ملی و اسلام را بشناسیم.

بر لب پرتگاه آتش

ناقوس جنگ می‌نوازد و این صدای زشت به گوش بشر بدبخت می خورد، و من این صدا را در **آمریکا** حتی پیش از جنگ **کره** شنیده‌ام. و هر کس که در آمریکا در این سال‌های اخیر زندگی می‌کند به روشنی می یابد که آمریکا به زودی جنگ خواهد کرد. همه چیز به این حقیقت گویا است و ما را به آن توجه می دهد.

تمام نیروهای ملی برای این منظور بسیج شده و تنها پرده نازکی از دیپلماسی روی آن قرار گرفته که گاهی ممکن است در خارج از آمریکا مانع از بروز حقایق گردد، ولی در داخل آن، حقیقت به قدری آشکار است که نمی شود آن را کتمان کرد و زیر پرده نگه داشت. و هر کس که روزنامه‌ها و مطبوعات و دیگر وسایل تبلیغاتی ـ رادیو و تلویزیون و سینما ـ و بلکه داخل دانشگاهها و مراکز علمی، آمریکا را مورد بررسی قرار دهد، به طور آشکار می یابد که این ملت، آماده جنگ

است (جنگ نزدیک) و این دستگاههای تبلیغاتی و انتشاراتی افکار عمومی را برای جنگ آماده می‌کند و اگر این کار پُر خرج عمل احمقانه نباشد بی‌شک جنگی حتمی و نزدیک به دنبال خواهد داشت.

آمریکا خواهان جنگ است و اگر اروپا در این راه با او همکاری نشان دهد، دیگر تحمل نخواهد کرد و جنگ را آغاز خواهد نمود ولو از مسئله کره باشد که می‌خواهد بعد از مشکل معروف **برلن**[1] آن را جنگ کامل‌العیار قرار دهد.

ولی اروپای شکست خورده عاجزتر از آن است که خواسته آمریکا را در این مورد پاسخگو باشد، زیرا او هنوز خسارت و بدبختی‌های ناشی از جنگ گذشته را نتوانسته است جبران کند و جراحت‌هایش را التیام بخشد، به علاوه کشورهای کمونیستی در اروپا برای لحظات مورد نظر چنان نیرویی ذخیره کرده‌اند که قدرت چنین کاری را از آن سلب کرده‌اند.

درست است که قدرت دلار آمریکا همه کار را در اروپا می‌تواند انجام دهد، اما هیچ‌گاه قادر نیست اروپا را به جنگ جهانی سوم وادار نماید و روی همین جهت است که آمریکا از جنگ خودداری می‌کند.

---

۱. آمریکا اصرار به جنگ در هندوچین دارد و فرانسه را وادار می‌کند که به آن ادامه دهد و با طیاره‌های بمب‌افکنش وارد معرکه شود و اعلام خطر می‌کند که نیروهایش وارد کارزار خواهند شد نهایت آنکه فرانسه راه صلح و سلامت را پیش گرفته است؟ (البته همه می‌دانیم که طبق پیش‌بینی سید قطب آمریکا با تمام قوا وارد جنگ هندوچین شد.. و پس از میلیاردها دلار خرج و صدها هزار کشته و زخمی، با رسوایی از آنجا بیرون رانده شد (مترجم).

مسئله اساسی در لزوم پیدایش جنگ جدید سرمایه‌های آمریکایی است زیرا پیشرفت‌های علمی و تجاری که از راه صنعت و فراهم کردن بازارهای مناسب در دوران جنگ گذشته نصیب آمریکا گردید، به صنعت آمریکا فرصت تازه‌ای بخشید که تولیدات خود را افزایش دهد در صورتی که از لحاظ مصرف در مضیقه سختی قرار گرفت.

و با آنکه بازارها بعد از جنگ راکد و خالی از رقابت کشورهای اروپایی بود و مردم نیز نیاز مبرم به تولیدات مختلف داشتند، اما قدرت مردم به خرید، مخصوصاً در اروپای شکست خورده ضعیف بود و نتیجه آن، کسادی فرآورده‌های آمریکایی و زیان قطعی سرمایه‌های ایالات متحده بود! و از همین جا «طرح مارشال» پدید آمد و این پروژه دارای سه هدف اساسی زیر بود:

هدف اول : مصرف کردن فرآورده‌های آمریکایی، بدون آن که کشورهای اروپایی که از آن بهره‌مند می‌شوند موظف باشند قیمت آن کالاها را به طور نقد با دلار آمریکایی بپردازند و از این راه حکومت آمریکایی درب اعتماد را به روی دولت‌های اروپایی می‌گشاید، تا آنان در خرید فرآورده‌های آمریکایی پیشگام باشند.

و حقیقت این است که سرمایه‌های آمریکایی مالیات‌های سنگینی می‌پرداخت تا دولت را وادار به اجرای «پروژه مارشال» کند، ولی با آن همه مالیات، باز سودی نصیبش می‌شود و از خسارت در امان می‌ماند.

هدف دوم : پرهیز از حالت بیکاری و عوارض آن از قبیل: تفریحات ناسالم و خوشگذارانی‌های غلط اجتماعی بود که با متوقف کردن تولید فرآورده‌های جنگی میان کارگران آمریکایی پدید آمده بود، و این مطلب ایجاب می‌کرد که بازارهایی برای فرآورده‌های مختلف ـ با پدید آوردن کارخانه‌ها و اشتغال کارگران در آنجاها ـ به‌وجود آید.

بنابراین، پروژه مارشال و تغذیه دولت‌های اروپایی با وسایل آمریکایی وسیله خوبی برای تحقق این هدف بوده به نوبه خود شامل نوعی سود برای سرمایه‌های آمریکایی بوده است.

هدف سوم : آباد کردن اروپا و برگرداندن سیر زندگی، مخصوصاً زندگی کارگری در آن، به خاطر فعالیت اقتصادی جهانی از یک طرف و مقاومت با کمونیستی، در میان بیکاران، از سوی دیگر بوده است و بی‌شک «پروژه مارشال» به تحقق این هدف کمک می‌کرده است.

روی همین جهت است که «مارشال» صاحب این پروژه، در نظر آمریکایی‌ها یکی از رجال تاریخ آمریکا شمرده می‌شود تا جایی که مجله «لوک Look » او را یکی از آن «بیست نفری که قرن بیستم» را نه تنها در آمریکا، بلکه در تمام جهان ساخته‌اند، به شمار آورده است!.

☆☆☆

ولی باید توجه داشت که طرح مارشال را نمی‌شود برای همیشه حفظ کرد، زیرا طبیعت هر چیزی عمر معینی دارد، وقتی که بازارهای اروپایی اشباع شد و وسایل تولید و فرآورده‌های اروپایی به حد کمال

خود رسید، دیگر عمر پروژه مارشال هم به سر آمد.

و اینک اروپا قدرت کاملش را برای تولید بازیافته و در موقعیتی قرار دارد که صادرکننده است نه مصرف کننده و حتی مزاحم تولیدات آمریکایی، نه تنها در بازارهای اروپایی بلکه در همه بازارهای جهان است.

در این وقت انگلستان نقشه ماهرانه‌اش را به کار برد و از سادگی و کم‌اطلاعی بین‌المللی آمریکا استفاده کرد و آن نقشه پایین آوردن قیمت «لیره استرلینگ» در برابر قیمت دلار بود. و به این جهت انگلستان در بازارها از آمریکا جلو افتاد و در ظاهر از این کار ابراز ناراحتی کرد ولی حقیقت را از هم‌پیمانش مخفی نگه می‌داشت تا آنکه اخیراً آمریکا آن را فهمید. و نتیجه آن شد که بازارها به سوی اجناس آمریکایی که قیمت آنها نسبت به لیره استرلینگ در منطقه لیره بالا بود، بسته شد، در صورتی که همان بازارها نسبت به کالاهای انگلیسی، که قیمت آنها به خاطر پایین آوردن قیمت لیره تغییر نکرده بود، برای اجناس انگلیسی همچنان باقی ماند. اما در غیر منطقه لیره استرلینگ، اجناس با قیمت لیره، خیلی ارزان‌تر از دلار آمریکایی برای مردم تمام می‌شد. و در این اواخر هنگامی که آمریکا از این نیرنگ و زرنگی آگاه گردید، با قدرت خریدی که نسبت به اجناس، به طور نقد داشت شروع به فراهم کردن مواد خام از بازارهای جهانی کرد تا از این راه بتواند قیمت این مواد خام را در برابر صنعت انگلستان بالا ببرد و او را از رقابت کردن با خود ناتوان سازد، زیرا بالا رفتن قیمت اشیاء

خام، صنعت انگلستان را مجبور می‌کرد که نرخ محصولاتش را نیز بالا ببرد و از این راه تعادلی میان نرخ‌های آمریکایی و انگلیسی پدید آورد. و روی همین اصل، نرخ پشم پانصد درصد بالا رفت، چون پشم از مواد اصیل صنعت انگلستان است و همچنین قیمت بیشتر موادی که اساس صنایع انگلستان را تشکیل می‌داد، روی این نقشه آمریکا بالا رفت و همین خود **بزرگترین عامل تورم قیمت‌ها در جهان**، درکنار عوامل طبیعی دیگر آمادگی برای یک جنگ جهانی بوده است.

نهایت آن که این راهی راکه آمریکا پیش گرفته بود، تنها یک طریقه موسمی برای هجوم معین بود، اما حالت عمومی در بازارها نسبت به استقبال مردم از محصولات آمریکا، تغییر چشمگیری نکرده بود.

و در این وقت با کمونیستی شدن کشور پهناور **چین**، ضربه کاملی به یکی از بزرگترین بازارهای آمریکایی وارد آمد، زیرا چین دارای پانصد میلیون جمعیت یعنی یک‌چهارم تقریبی مردم روی کره زمین بوده است.[1]

درست است که چین یکی از بزرگترین بازارهای مصرف کالای آمریکایی نبود، اما بعد از شکست **ژاپن** امید می‌رفت که چنین باشد، ولی وقتی که کمونیسم این منطقه را گرفت، این درب را بست و سرمایه‌های آمریکایی احساس یکنوع رکود کرد و همچنان که در اجتماع آن آثار بیکاری هویدا گردید، تا جایی که آمار بیکاران پیش از

---

۱. اکنون جمعیت چین در حدود هشتصد میلیون نفر است.

جنگ کره به پنج میلیون نفر رسید.[1] و در هنگام جنگ به سه‌میلیون نفر تنزل کرد، روی این جهت آمریکا ناگزیر بود که بجنگد. درست است که «جنگ کره» دومیلیون نفر از بیکاران را جذب کرده بود، اما تنها این موضوع نمی‌توانست که این مشکل را حل کند و ناگزیر می‌باید یک جنگ وسیع‌تری پدید آید تا از یک طرف همه بیکاران را جذب کند و از طرف دیگر سود بیشتری نصیبش گردد.

پس جنگ برای آمریکای امروز[2]، صرف نظر از این‌که عامل مهمی برای جلوگیری از پیشرفت سریع کمونیسم بین‌المللی است ـ که هر لحظه در حال پیشرفت و نفوذ در منطقه و سرزمین خاصی است ـ خود یک ضرورت «ملی»! هم هست و اگر اروپا در همگامی با آمریکا در مورد جنگ درنگ کرده با این کار جنگ را برای روز معینی به تأخیر انداخته است و هیچ‌گاه این درنگ به طول نخواهد انجامید و بالاخره به زودی با همان اسبابی که آمریکا به جنگ کشانده شده، به جنگ کشانده خواهد شد.

و در آن روزی که فرآورده‌های سرمایه‌داری اروپا به اوج خود برسد، همان وضع آمریکا را در بازارها پیدا خواهد کرد و مادامی که کمونیسم در حال پیشرفت است ـ و قطعاً هم پیش خواهد رفت ـ زیرا این وضع بدی که در بزرگترین مناطق جریان دارد و اختلاف طبقاتی

---

۱. آمار بیکاران آمریکا اکنون بالغ بر ۱۲ میلیون نفر است و تعداد گرسنگان آن دیار را بالغ بر ۲۰ میلیون نفر می‌نویسند (مترجم).

۲. نخستین چاپ عربی این کتاب در سال ۱۹۵۱ م ـ ۲۵ سال پیش ـ صورت گرفته است.

شدیدی که دشمنی‌ها را در دل‌ها بر می‌انگیزاند و سرمایه‌داری زشت، مخصوصاً در کشورهای خاوری از آن تغذیه می‌کند... و بالاخره مادامی که کمونیسم در حال توسعه است، هر روز بازار تازه‌ای را به روی فرآورده‌های سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا می‌بندد...

و اینجا محل برخورد منافع سرمایه‌داری اینجا و آنجا است که می‌خواهد جلو این پیشرفت را بگیرد و بازارها را با نیروی اسلحه برگرداند، یا اقلاً از راه فروش اسلحه و دیگر ساز و برگ‌های جنگی تصرف نماید. و همان اسلحه‌ای که ضامن کار در کارگاهها و سود برای سرمایه‌ها و مرگ برای میلیون‌ها بشر است!...

بنابراین موقعیت کنونی اروپا و کوتاهی‌اش در پاسخگویی به ندای جنگ و کوشش‌هایش برای آرام کردن اعصاب ناآرام مردم آمریکا... همه اینها عوامل موسمی برای صلح است نه ضامن‌های حقیقی و دائمی و همین عوامل سود سرمایه‌ها است که بالاخره بشریت بدبخت را به سوی کشتارگاه می‌کشاند و سپس به سوی طرز تفکر مادی، که پشت سر این منافع و مطامع قرار دارد و هیچ‌گونه ارزشی برای هیچ عامل روحی و ادبی علی‌رغم ادعاهای بشردوستانه‌اش قائل نیست، می‌کشاند.

بر سر دو راهی

امروز بلوک کمونیسم در ناحیه‌ای و بلوک سرمایه‌داری در ناحیه دیگر قرار دارد و هر کدام تلاش می‌کنند که بقیه مردم جهان را به خود ملحق

کند و تمام امکانات بشری، اقتصادی و جغرافیایی آنان را در استخدام منافع خود درآورد.

بلوک سرمایه‌داری غرب وسایل زیادی برای این منظور به کار گرفته است:

۱ ـ سرمایه‌داران جهان بخصوص فئودالیسم دنیای عربی را از پیشرفت کمونیسم می‌ترساند و منافع و مصالح مشترک بین استعمار و سرمایه‌داری را به آنها نشان می‌دهد و در این راه به هم‌پیمانی طبیعی که میان سرمایه‌داری‌های محلی و منطقه‌ای و سرمایه‌داری جهانی وجود دارد، پناه می‌برد.

۲ ـ به کشورهایی که تحت نفوذ مستقیم و یا غیرمستقیم کمونیسم قرار دارند، فشار سیاسی و اقتصادی و احیاناً نظامی وارد می‌کند، چنانکه در پاره‌ای از کشورهای عربی می‌بینیم.

۳ ـ فریفتن مردم با پول به عناوین مختلف از قبیل: «کمک‌های اقتصادی» که جانشین «طرح مارشال» گردید و همچنین «اصل چهار» ترومن!.

بلوک سرمایه‌داری سر و کارش با طبقات حاکم و بهره‌بردار است و کمتر به مردم تکیه می‌کند، زیرا تنها مصالح این طبقات بستگی به پیروزی این بلوک دارد و آن هم در این راه کوشش خستگی‌ناپذیر می‌کند و هیچ‌گونه ارزشی برای مصالح و خواسته‌های ملی مردم قائل نیست، چون به طبقات حاکم اطمینان کامل دارد و می‌داند که این طبقات در راه خواسته‌های ملی با استعمار به نبرد واقعی نخواهند

پرداخت وضعش همچنان باقی خواهد ماند تا خود ملت‌ها بپا خیزند و سرنوشتشان را خود به دست گیرند و اثبات کنند که آلت دست مزدوران... نیستند و تصمیم دارند برای استعمار و سرمایه‌داری مشکلات حقیقی به‌وجود آورند و با درگیری و نبرد با سرمایه‌داران، مصالح مادی و نظامی آنان را در معرض خطر قرار دهند... و تنها در این وقت است که بلوک سرمایه‌داری استعماری درگوش دادن به پاره‌ای از این خواسته‌های ملی اقدام می‌کند!.

این بلوک می‌خواهد ما را به خود ملحق سازد تا چنانکه در بعضی از تلگراف‌ها آمده بتوانند تنها از اعراب یک‌میلیون سرباز فراهم کند و از نفت و مواد غذایی و موقعیت استراتژیکی ما برای قتلگاه جهانی آینده، نیروی قابل توجهی برای پیروزی فراهم نماید و مخصوصاً بعد از این گوشمالی سختی که در هندوچین خورده و بی‌حال شده در صدد فراهم کردن چنین نیرویی است.

وگفته شده که در جنگ گذشته، جنگ‌افروزان گاهی در صحرای غربی مین‌های منطقه را با رهاکردن شترها و استرها در آن منطقه پاک می‌کردند و هرگاه شتر و استر نداشتند، به جای آن سپاهیان سیاه‌پوست مستعمرات آفریقایی را می‌فرستادند و با بدن متلاشی شده آنان، مین‌های منطقه را پاک می‌نمودند!.

خواه این خبر درست باشد یا نباشد، قطعاً وظیفه سربازان مناطق استعماری همواره پاک کردن میدان‌های جنگ و آماده کردن آن برای اربابان سفیدپوست و متحمل شدن ضربه‌های نخست درکارزارهای

سخت بوده است.

و در این جنگ جدید کره هنگ‌هایی از سربازان **ترکیه** که به آنجا رفته بودند، همین سرنوشت را داشتند وگرفتاری‌ها را تحمل کردند!. و وضع یک‌میلیون سرباز عرب ساده‌ای را که بزرگانشان در جنگ آینده برای هم‌پیمان‌های طبیعی‌شان خواهند فرستاد، بهتر از این نخواهد بود!.

☆☆☆

و اما بلوک کمونیسم؟ به ظاهر سر وکارش با مردم زحمت‌کش است. کمونیسم میلیون‌ها مردمی را که زحمت می‌کشند و خود گرسنه و برهنه‌اند مورد خطاب قرار می‌دهد... مردمی راکه سال‌ها از حقوق فردی و اجتماعی محروم بودند و قربانی اهمال و تجاوز، و اینک هر کس که یک لقمه نان نشان بدهد و یا به آنان نوید بدهد که از چنگال اهریمنانه یک مشت فئودال خوش‌گذران که از دست‌رنج آنان آلاف و الوف فراهم کرده در ناز و نعمت به سر می‌برند ولی آنان برای نان شب نیازمندند، آزاد خواهد ساخت بی‌شک به دنبالش راه خواهند افتاد.

عواملی که موجب شد بلوک کمونیسم این مناطق را تسخیر کند و روز به روز بر وسعت و پیشرفتش بیافزاید عبارت است از: اشتباهات و فجایع استعمار، علاقه ملت‌های استعمارزده درگسستن این زنجیر و بهره‌مندی از آزادی طبیعی که استعمار پلید آن را با همکاری خائنان

محلی غصب کرده بود، و جلوگیری صلیبی غربی و سرمایه‌داری محلی از هرگونه دعوت صحیح اسلامی و اجرای عدالت اجتماعی اسلامی.

در هر صورت، هرکدام از این دو بلوک تلاش می‌کنند که بقیه مردم جهان را به اردوگاه خود بکشانند. آنها معتقدند که چاره‌ای جز این نیست مگر این‌که بشریت به یکی از این دو طریق بگرود و به یکی از این دو بلوک بپیوندد، و برای برقرای صلح و امنیت چاره‌ای جز پیروزی جبهه غربی و یا شرقی نیست! و تنها پیوستن بقیه مردم جهان به یکی از این دو بلوک است که می‌تواند یکی از آنها را به طور قاطع بر دیگری پیروزگرداند وکفه توازن را به نفع آن بالا ببرد در نتیجه حالت نگرانی و تشویش وکشمکش بین‌المللی را از بین ببرد. حال باید دید که حق با کیست؟ مصلحت ملی و انسانی در قبال این ادعا چه چیزی را ایجاب می‌کند؟

حقیقت این است که نه مصلحت ما و نه مصلحت انسانیت، هیچ‌کدام ایجاب نمی‌کند که یکی از این دو بلوک چنان بر دیگری پیروز شود که آن را به طور کلی محو و نابود نماید، زیرا ما در حال پیشرفت و تکامل و استرداد حقوق از دست رفته خود از دست استعمار هستیم و در این حال نه مصلحت ما، و نه مصلحت انسانیت، ایجاب نمی‌کند که جبهه شرقی به طور کلی از بین برود، زیرا وجود کمونیسم به این نیرو در این برهه از زمان، یکی از عواملی است که به ما امکان می‌دهد حقوق از دست رفته خود را یکی پس از دیگری به

دست آوریم، همچنان که به بشریت امکان می‌دهد که نیروهای استعمار پلید بر او چیره نشود.

گرچه در میان ما کسانی پیدا می‌شوند که نسبت به آمریکا خوش‌بینند و فکر می‌کنند که پیروزی آمریکا، سرانجام از حرص و طمع استعمار جلوگیری می‌کند!، ولی اینها باید توجه داشته باشند که چگونه آمریکا در جرگه کشورهای استعماری قرارگرفته و چگونه در موقع مقتضی با نیروی آهن و آتش دستش را به سوی کشورهای دیگر دراز می‌کند؟ و من دعا می‌کنم که خودخواهی و استعداد پست آمریکایی که هیچ‌گاه خودخواهی و استبداد انگلیسی در مناطق استعمار شده‌اش به آن نمی‌رسد، بر بشریت حاکم نشود، زیرا که دشمنی آمریکایی نسبت به غیر سفیدپوست‌ها بسیار زشت و ناپسند است و پست شمردن آنان در آمریکا تعالیم نازی‌ها را در خاطره‌ها زنده می‌کند و خودخواهی انسان سفیدپوست در آمریکا از همه اوهام نژادپرستی هیتلری بالاتر است... وای بر بشریت که روزی بدبختی او را اسیر خودخواهی امپریالیسم غرب کند و در روی زمین قدرتی که امپریالیسم از آن نترسد و حساب نبرد، نیز وجود نداشته باشد! و همچنین ما برای ترساندن طاغوت‌ها و ستمگران و استرداد حقوق از دست رفته ملت‌های بدبخت نیاز موقت به اردوگاه کمونیسم داریم!.

در بلاد عربی به خاطر ترس ازکمونیسم ناگزیرند عدالت اجتماعی را به اجرا درآورند و اگر این ترس نبود، چنین کاری را هم نمی‌کردند! و خود به غارت ملل محروم و ستمدیده می‌پرداختند!. اما باید توجه

داشت که مفهوم این امر، آن نیست که خیر ما و انسانیت این باشد که بلوک کمونیست پیروزی قطعی پیدا کند و همه مردم به آن بگروند!، هرگز!.

هیچ‌گاه اردوگاه کمونیسم خیر ما را نمی‌خواهد و نمی‌توان استقلال و عزت ما را ببیند، زیرا که کمونیسم هم ما را به‌عنوان لشگر و برده برای خود می‌خواهد نه آن که دارای استقلال و موجودیت مخصوص به خود باشیم.

حادثه فلسطین به ما نشان داد که قبله‌گاه کمونیسم، روسیه شوروی درباره ما چه نقشه‌هایی دارد و لذا دیدیم که در مجمع عمومی سازمان ملل در زمره دشمنان ما قرار گرفت، چنانکه اسلحه بلوک کمونیسم به یهودی‌ها امکان داد که در برابر ما بایستند و این به آن جهت است که شوروی نمی‌خواهد که ملل عربی دارای کیان و استقلالی باشد و می‌ترسد که در آینده جهان عرب نیروی سرکشی در برابر کمونیسم باشد و لذا راهی پیش گرفته و در عین آن که جهان عرب را برای خود حفظ می‌کند، از استقلالش جلوگیری می‌نماید و آن این که: در همه ادعاهایش سخن از حقوق طبیعی ملت‌ها بر زبان جاری می‌کند و از مخالفت با استعمار و ضربه زدن به منافع آن دم می‌زند ولی حکومت اسرائیل را تنها بر اساس دین (که کمونیسم آن را افیون ملت‌ها می‌داند!) استوار سازد آری او همه اینها را برای این می‌کند که جهان عرب تنها برای خودش باشد و به اردوگاه سرمایه‌داری نپیوندد اما او ضربه مهلکش را به کیان عرب از راه

پیدایش اسرائیل وارد ساخته است که همانند خاری در قلب کشورهای عربی قرارگرفته و وحدت جغرافیایی و همبستگی و نیرو و شخصیتش را پاره کرده و از بین برده است. آری روسیه دشمن وحدت، نیرو و استقلال ما است و هر چه را که دستگاههای تبلیغاتی اش بر زبان جاری می سازد، تنها وسیله‌ای است برای کوبیدن رقیب نیرومند غربی اش همان طور که او نیز از ابزار مشابه در کوبیدن کمونیسم استفاده می نماید...[1]

از دیدگاه کمونیسم شوروی این که حاضر نیستیم ذخایر خود را به اردوگاه سرمایه داری بدهیم، و همه آنها را در جنگ علیه او به کار می‌گیریم کار خوبی است، اما خود ما هم باید دارای استقلال و ارزش و نیرو و قدرت ملی باشیم؟ هرگز!...

طرفداران شوروی وقتی که می شنوند ما می خواهیم متشکل شویم صدای ناله شان مانند افراد مارگزیده بلند می شود، زیرا آنها ما را طفیلی کمونیسم می خواهند، تا هنگام جنگ تسهیلات و پایگاههای لازم را در سرزمینمان برایشان فراهم کنیم و قربانی هوس‌هایشان شویم. اما این کار با مصالح ما و این که ما انسانیم نه حیوان، منافات دارد.

---

۱. و جالب است که در عصر ما، طبق نوشته روزنامه‌های خبری تهران، شوروی سالانه پنجاه هزار یهودی ـ کارشناس، مهندس، خلبان و غیره ـ با خرج امپریالیسم غرب، به اسرائیل «صادر» می‌کند و «غرب» هم اسلحه و هواپیما و تانک در اختیار اسرائیل قرار می‌دهد... و ظاهراً مفهوم کمک به «ملل عرب» در قاموس هر دو امپریالیسم غربی و شرقی یکی است! (مترجم).

گرچه امروز کمونیسم به نظر رنجبران محروم که خون‌های سرخشان به مثابه یاقوت گلو و سینه و عرق‌هایشان به مثابه شراب، در پای منافع خودکامگان مست می‌ریزد، درخشنده و خیره‌کننده است... اما این طرز تفکر که تنها مرام کمونیستی صحیح است و همه افراد بشر بایستی به آن بگروند و هیچ قلبی نباید برخلاف نظر لنین و استالین بطپد... این طرز فکر چنان خطرناک و وحشت‌انگیز است که از شنیدن آن بدن‌ها می‌لرزد و از تحقق آن احساس هر آدم پاکی جریحه‌دار می‌شود.

به علاوه، طبیعت زندگی طوری است که نمی‌شود یکی از این دو بلوک ـ که جز از لحاظ چگونگی منافع و مصالح فرقی با هم ندارند ـ پیروزی قاطع و کامل بر دیگری پیدا کند و از سوی دیگر همواره شکست از عوامل پیروزی سرچشمه می‌گیرد چنانکه پیروزی از شکست... و خود ما دیدیم: هم‌پیمانانی که نهایت کوشش را برای نابودی **آلمان** و **ژاپن** کردند، امروز خود شکست خورده و تکه تکه شدند تا متجاوزی که دیروز با او جنگید از آنها استفاده کند و از آنها برای نابودی متجاوز جدید، کمک بگیرد چنانکه در جنگ جهانی اول دیدیم...

و اگر فردا بر جبهه شرقی پیروز شدند تازه با **آلمان** روبه‌رو می‌شوند و اگر کمونیسم پیروز شد به جهت فشار و اهانتی که بر مردم وارد می‌کند و از طاقت بشر به طور دائم بیرون است، از ذات خودش دشمن می‌زاید و با او در نبرد می‌شود و **یوگسلاوی** حتی پیش از جنگ

این کار را آغاز کرد و قطعاً در اردوگاه کمونیسم به همان جهت که گفته شد ـ و به سبب جمود و توقف که ناشی از ریختن بشریت در قالب خاصی است که تنها فکر خاصی بر او مسلط است و هیچ‌گونه تکاملی بعد از کمونیسم برایش قائل نیست و مارکسیسم را پایان تکامل خط مشی بشر می‌داند ـ مخالفینی برایش پیدا خواهد شد و با او نبرد خواهد نمود. بسیار سادگی است که فکر کنیم می‌توانیم ثمره صلح جهانی را در ورای برخورد این دو بلوک نیرومند در یک جنگ قاطع آینده به دست آوریم. و بسیاری از افراد با فضیلت در جهان فکر می‌کردند که بعد از هر کدام از این دو جنگ جهانی گذشته این ثمره شیرین به دست خواهد آمد، ولی به تجربه دیدیم که درخت جنگ جز ثمرات تلخ به بار نیاورد که همان نیکان نیز از آن تلخکام شدند و تنها میوه شیرینی که از آن به دست آمد، مخصوص ستمگران و استعمارگران شرقی و غربی بود.

راه نجات

بنابراین، راه نجات برای بشر بدبخت این نیست که به این و یا آن اردوگاه بپیوندد تا یکی از آنها دیگری را نابود کند و فرمانروایی همه جهان مال او باشد، زیرا در واقع جنگ در خارج از سرزمین دو اردوگاه است در ترکیه، عراق، سوریه، مصر و شمال آفریقا، پاکستان، افغانستان و در منابع نفت ایرانی و عربی، آبادان و تهران است...

جنگ آینده ذخایر ما، و زندگی ما را نابود و سرزمین ما را ویران

می‌کند، خواه این اردوگاه یا آن اردوگاه بر ما پیروز شود، در هر صورت جنگ با نابودی ما تمام خواهد شد، نه چنانکه اروپا از جنگ‌های گذشته به در آمد، بلکه چنانکه تاکنون نظیر آن را هیچ ملتی ندیده است.

بعد از «هیروشیما» که با یک بمب اتمی کوچک از بین رفت نوبت ما خواهد بود که همانند موشک‌های کوچک! مورد آزمایش بمب‌های اتمی، هیدروژنی، گاز خفه کننده، اشعه مرگ، جنگ میکروبی و سایر چیزهایی که غربی‌های از خدا بی‌خبر برای نابودی بشر اختراع کرده‌اند، قرار می‌گیریم...[1]

طرفداران اردوگاه سرمایه‌داری بر ما منت می‌گذارند که اگر به جهان سرمایه‌داری که از آن به اردوگاه دموکراسی تعبیر می‌کنند، بپیوندیم مشکلات ما با استعمار حل خواهد شد!، گویا که ما دو بار متوالی به آن نپیوستیم و از این سوراخ دو بار گزیده نشدیم. و من سبب این کار فریبنده را به خوبی می‌دانم... و آن همان هم‌پیمانی طبیعی و مصلحت مشترکی است که میان سرمایه‌داری محلی و استعمار غربی و اشغالگران و ستمگران وجود دارد. ستمگران و استثمارگران محلی به خوبی می‌دانند که بدون اتکاء به استعمارگران غربی که آنان را پدید آورده و نفوذ و قدرت را به آنها بخشیده‌اند، قادر به ادامه ستم و جنایت نیستند. استعمار است که به خائنانی که به لشگر **غرابی** خیانت کردند و به نیروهای اشغالگر در مصر یاری

---

۱. بعضی از سلاح‌های یادشده در جنگ رمضان گذشته، توسط اسرائیل، علیه ملت‌های مصر و سوریه به کار برده شد... (مترجم)

نمودند، پاداش می‌دهد و به آنان مال و زمین می‌بخشد تا جایی که امروز آنها را فرزندان «خانواده‌ها» می‌خوانند و به آنها «خانواده کریم»[۱] لقب می‌دهند.

آری استعمار در هر کجا که برود چنین می‌کند و نزدیکترین مثال آن در این سال‌های اخیر همان **«جلاوی»** خائن در **«مراکش»** است که از افتخار کردن به کشته شدن فرزندش در حمله فرانسوی‌ها به مردم مسلمان آن منطقه، شرم ندارد.

برای اربابان استعمارگر چه خواهد شد اگر آتش جنگ جدید مردم را خاکستر کند؟ جنگ‌ها اموالشان را زیاد خواهد کرد و بدهکاری‌هایشان را که از راه قمار و افراط در زندگی پیدا شده و روی اراضی و شرکت‌هایشان سنگینی می‌کند، ادا خواهد کرد، و آنان در سایه احکام عرفی که با جنگ همراه است و از آنها حمایت می‌کند و دهان‌ها را می‌بندد و قلم‌ها را می‌شکنند، و بر آزادی‌خواهانی که ملت را بیدار می‌کنند، ستم روا می‌دارد، با اطمینان زندگی می‌کنند.

آری آنان در بدبختی‌های جنگ با تمام اموالشان در پناهگاه‌هایشان با خاطر جمعی استراحت می‌کنند. بنابراین در مشرق زمین مالیات «خون» را تنها فقرا، می‌دهند. و ما در جنگ فلسطین دیدم که چگونه افسرانی که از «فرزندان ذوات محترم!» بودند، با آنکه از غوغای میدان جنگ به دور بودند و در کاباره‌ها و تریاهای **«قاهره»** به

---

۱. این مطلب را در زمان فاروق نوشته بودیم و آن را به‌عنوان سند تاریخی حفظ کرده و در این چاپ آورده‌ایم. (مؤلف)

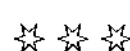
سر می‌بردند، نشانه‌های شجاعت و مدال می‌گرفتند.

برای سردمدارانی که از هرگونه خسارت و زیانی در امانند، چه خواهد شد که سرزمینشان را به جرگه کشورهای سرمایه‌داری (هم‌پیمان‌های طبیعیشان) بپیوندد؟

چرا سرمایه‌داری غربی فریاد ملت‌ها را در مورد آزادی تحقیر نکند در حالی که اختیار بزرگانشان که ولی‌نعمت‌ها و حامیان اصلی‌شان را می‌شناسند، در دست آنها است؟. و اما بلندگوهای کمونیستی نوید می‌دهند که اگر به اردوگاه کمونیسم تا پیروزی نهایی پیوستیم در آن صورت به ما نان و صلح! خواهند بخشید!.

البته ملل ما حقیقتاً به نان و صلح نیازمند است، اما به علاوه آنها، ما به نیرو و استقلال و کرامت نیز محتاجیم، ولی کمونیسم نمی‌خواهد ما دارای استقلال باشیم و همانند آدم‌ها، سر بالا کنیم و از باب مثال این **یوگسلاوی** است که خواست استقلال داشته باشد ولی با چه مشکلاتی از ناحیه آن روبه‌رو گردید؟

شاید کمونیسم تنها راه برای برقراری عدالت اجتماعی در اروپای مسیحی باشد! اما درکشورهای ماکه وسایل کامل‌تر و جامع‌تر دیگری برای برقراری عدالت اجتماعی وجود دارد، تنها راه نیست به همین سبب نمی‌تواند استقلال و کرامت ما را که از هر چیزی در نزد ما گرامی‌تر و برتر است، سلب نماید.



تنها راه خلاص این است که در این میان گروه سومی پدید آید و به

اینها و آنها بگوید: نه! ما نمی‌گذاریم که شما جنگ را روی اراضی و اموال ما پدید آورید، ما حاضر نیستیم که ذخایر ما مورد بهره‌برداری شما قرار گیرد، ما بدن‌هایمان را وسیله «مین‌روبی» شما قرار نمی دهیم و همانند افراد نفهم و ابله خود را اسیرتان نمی سازیم.

این تنها راهی است که می‌تواند به دماغ‌های مریض کمی سکون و به گام‌های دیوانه‌وار اعتدال ببخشد، آنگاه اینها و آنها خواهند فهمید که در این سرزمین وسیع، آدم‌هایی وجود دارند که باید برای آنها ارزشی قائل بود و آنها انسانند نه حیوان!...

ولی کسانی که دستگاههای تبلیغی دو اردوگاه افکارشان را استعمار کرده‌اند، می‌گویند: این کار محال است و راهی برای تحقق آن وجود ندارد، زیرا ما چنان نیرویی را نداریم که بتوانیم میان این دو اردوگاه نیروی سومی به‌وجود آوریم و بالاخره از اینجا و آنجا پامالتان خواهند کرد و بی‌طرف بودن نیز کافی نیست و ناگزیر یا باید به این و یا به آن بپیوندیم.

من می دانم که دستگاههای تبلیغی آنان، افکار این گروه را تسخیر کرده‌اند، اما نمی دانم چگونه ممکن است آدمی تا این حد خود را سست و زبون سازد و از اعلام بردگی و جماد بودن خود شرمنده نشود؟.

هیچ ارتشی نمی‌تواند در سرزمین دیگران بجنگد در صورتی که در داخله‌اش، مردم ذخایر و مؤنه‌اش را تلف کنند، خطوط و ارتباطات آنها را قطع کنند، بر ضد دشمن بکوشند، آسایش و راحتی را برایش

حرام کنند خواه از در مسالمت وارد شوند و آنها را به حال خود بگذارند و یا آنکه علیه آن حمله آغاز کنند، تا در عین آن که جنگ خارجی دارد، جنگ داخلی نیز داشته باشد و لشکر **آلمان پیروز**، دو مرتبه به سبب انقلابات و شورش‌های داخلی شکست خورد، قبل از آنکه در میدان جنگ شکست بخورد. و هیچ لشکری که با دشمنی داخلی مردم رو‌به‌رو شده باشد، خواه در جنگ‌های قدیم یا جدید، امنیت نخواهد داشت و جز افراد پست و در غفلت نگه داشته شده به غیر این معتقد نیستند. این ملت‌هایی که صدها میلیون نفرند، و موقعیت‌های استراتژیکی و منابع و ذخایر طبیعیشان برای تعیین پیروزی یا شکست هر جنگی نقش اساسی را به عهده دارد، همین ملت‌ها هر چه را که بخواهند می‌توانند انجام دهند و هرگفته‌ای غیر این بیهوده و نادرست است.

اسلام چه می‌گوید؟

اینها واقعیاتی از اوضاع و احوال زمان ما است که در اطراف ما جریان دارد، حال باید ببینیم که وظیفه ما از نظر اسلام، در برابر این واقعیات چیست و اسلام در این‌باره چه می‌گوید؟

۱ ـ اسلام با جهان‌بینی خود در مورد زندگی و صلح... این جنگ‌هایی را که بشریت در این روزها به‌وجود می‌آورد و اسبابی که بشریت را به سویش می‌کشاند و آتش‌افروزان آن را دشمن می‌دارد.

این جنگ‌ها چون به خاطر مبارزه با نام خدا و خواست‌ها و

هدف‌های عالی الهی است، از این رو به طور کلی چه از لحاظ انگیزه و چه از لحاظ واقعیت و چه از لحاظ نتیجه، مورد نفرت اسلام است.

روی همین جهت است که اسلام برای ما جایز نمی‌داند که به نیروهای «طاغوت» و ستمگران در زمین بپیوندیم و به آنها در گناه و تجاوز کمک نماییم:

«کسانی که ایمان دارند در راه خدا جهاد می‌کنند و کسانی که کافرند در راه «طاغوت» مبارزه می‌نمایند».[۱]

و شکی نیست که عوامل و اهداف این جنگ‌ها اعلای نام خدا نبوده و به هیچ وجه مبارزه در راه خدا نیست.

۲ـ اسلام به ما اجازه نمی‌دهد که دست‌هایمان را به سوی کسانی دراز کنیم که به مسلمان‌ها آزار و آسیب می‌رسانند و آنان را از خانه‌هایشان بیرون می‌نمایند و در بیرون‌کردنشان با هم همکاری دارند:

«قطعاً خداوند شما را از دوستی با کسانی که در راه دین با شما جنگیده‌اند و از سرزمین‌هایتان بیرون کرده و در بیرون‌کردنتان همدستی نموده‌اند، نهی می‌کند».[۲]

به طور مسلم انگلستان و آمریکا با همکاری روسیه شوروی، در بیرون‌کردنمان از فلسطین همدست بوده‌اند و از طرفی هر منطقه اسلامی در روی زمین خانه ماست و فرانسه نیز در آزار و جنگ با ما در

---

۱. نساء، آیه ۷

۲. ممتحنه، آیه ۹

شمال آفریقا شرکت داشته است و همه آنها در راه دین با ما جنگیده‌اند و همچنان می جنگند... علیهذا هر نوع تعاون و همکاری با یکی از این دولت‌ها چهارگانه از نظر اسلام حرام است و هر دولت عربی را که با آنها پیمان ببندد و یا همکاری کند از اسلام بیرون می داند، و مردم نه تنها وظیفه ندارند که در این کار حرام از آنها اطاعت کنند بلکه موظفند با تمام امکاناتشان از آن جلوگیری نمایند.

۳ـ اسلام بر ما فرض قرار داده که ظلم را از انسان‌ها دور کنیم و این کار را از ستمگرانی که بر ما ستم می‌کنند، آغاز نماییم و در روی زمین هیچ قسمتی از «استعمار» زشت‌تر نیست و اینک مظهر استعمار نسبت به وطن اسلامی ما، سه کشور متجاوز یعنی انگلستان، فرانسه و اسرائیل است.[۱]

بنابراین اسلام ما را دعوت می‌کند که با این دولت‌ها در همه جهات بجنگیم و به تمام نیرو در برابرشان بایستیم و آن قدر در این را مبارزه کنیم تا از این عدوان و ستم دست بردارند: «در راه خدا، با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، نبرد کنید».[۲]

۴ـ آنچه را که درباره این دولت‌های استعمارگر گفتیم درباره اجتماعات و افراد نیز صادق است بنابراین هر شرکت و مؤسسه مالی یا تجاری و... به هر نحوی از انحاء با این دولت‌ها همکاری کند از اسلام و امت اسلامی دور بوده و مخالف فرمان خدا عمل کرده است.

---

۱. این مطلب ناظر به تجاوز سه جانبه دولت‌های فوق به کشورهای عربی است.

۲. بقره، آیه ۱۹۰

این مقاطعه کارانی که برای لشکریان استعمار در هر منطقه‌ای غذا و مهمات تهیه می‌کنند، و این کارگرانی که برای آنها در اردوگاهها کار می‌کنند و یا در اسکله‌ها و فرودگاهها و غیره بارگیری می‌نمایند و این صاحبان تخصص‌ها که شرکت‌های استعماری برای نجاتشان از گرفتاریها استخدامشان می‌کنند... همه اینها به خدا و پیامبر و خودشان خیانت می‌کنند، و هرگاه دست‌هایشان را به سوی لقمه‌ای یا خدمتی یا کمکی یا اظهارنظری دراز می‌کنند معصیت خدا و پیامبر را انجام می‌دهند.

اسلام بر هر فرد و اجتماع و هرگونه حکومت و دولتی در هر منطقه‌ای از مناطق اسلامی فرض می‌داند که با نیروهای متجاوز و اشغالگر ستمگر مبارزه کنند و با همان نیرویی که آنان به جنگ مسلمین قیام کرده‌اند، در برابرشان نبرد نمایند و ما با آنان در جنگ دائم و همیشگی هستیم تا از عدوان و ستم بر ما و بر هر نقطه‌ای از سراسر روی زمین دست بردارند.

این همان نظر صریح و عالی و علاج‌گر اسلام در مورد راه نجات و صلح همه‌جانبه است اما اینکه چگونه باید این دکترین را در واقع زندگی پیاده کرد؟ پاسخ آن این است که در شرایط کنونی جهان، این کار تنها از آن راه ممکن است که امت اسلامی این دوگام به هم پیوسته را بردارد:

گام اول: بازگشت به سوی اسلام در داخل هر دولت کوچک و بزرگ اسلامی و استمداد هر قانونی از قرآن و اسلام و به اجرا درآوردن

اصول اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی اسلام و پیاده کردن روشهای تعلیم و تربیت و برنامه‌های زندگی در سایه طرز تفکر اسلامی.

گام دوم: جمع شدن همه این دولت‌های کوچک و بزرگ، چه در میدان سیاست بین‌المللی و چه در قسمت اقتصادی نظامی، زیر پرچم وحدت اسلامی.

وحدت و یکپارچگی آنها باید روی این اساس باشد که: ۱ ـ خواهان استقلال و آزادی کامل برای خود و مردمشان باشند و با هر کسی که به استقلالشان تجاوز کند بجنگند. ۲ ـ در برابر هر نوع تجاوز و استعماری در هر منطقه‌ای از جهان ایستادگی کنند.

و همین جمعیت همانند و متشکل و متحد است که می‌تواند پرچم نوینی را که نشانه طرز تفکر انسانی جدید و نجات‌دهنده انسانیت گمراه و بدبخت است، حمل نماید.

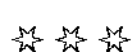
این وحدت هم‌بسته‌ای که از لحاظ جغرافیایی از سواحل اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام امتداد دارد و شامل: مراکش، تونس، الجزایر، لیبی، مصر، سوریه، لبنان، عراق، اردن، جزایر عربی، یمن، ترکیه، ایران، افغانستان، پاکستان و اندونزی و... می‌شود این بلوک اسلامی که تعداد نفوسش بیش از سیصدمیلیون نفر است[1] و دارای غنی‌ترین منابع نفت و مواد خام دیگر می‌باشد و از لحاظ استراتژیکی موقعیت خاصی نسبت به همه جهان دارد... آری همین بلوک می‌تواند ـ حتی با

---

۱. امروز آمار مسلمین متجاوز از ۷۵۰ میلیون نفر است. به کتاب جدیدالانتشار نگارنده به نام «دنیای اسلام» مراجعه شود... (مترجم)

نداشتن اسلحه کافی ـ دارای ارزش خاصی باشد و می‌تواند هر کدام از دو اردوگاه کمونیسم و امپریالیسم را پیش از جنگ وادار به تفکر کند که این منطقه وسیع، با همه امکاناتش در میان آنها قرار دارد و بدون خراب کردن و نابود کردن آن، نمی‌توانند با هم بجنگند و به سیاست استعماری خود در این منطقه ادامه دهند.

آری این کشورهای اسلامی در صورتی می‌توانند همه این کارها را انجام دهند که خود از خواب خرگوشی بیدار شوند و بتوانند در برابر تبلیغات دروغ هر دو اردوگاه، ایستادگی کنند و بدانند که چگونه زمامداران و بهره‌کشان این منطقه را مجبور کنند تا روش اسلامی خالصی اتخاذ نمایند و اقتصاد و امکاناتشان را منظم کنند و از استعمار اقتصادی که سردمداران و سرمایه‌داران بهره‌کش ـ که برای آنها وطن و ملیت و دین اهمیتی ندارد ـ به‌وجود آورده‌اند، رهایی یابند.



و البته، من این مطالب را تنها برای ملت‌ها و توده‌ها، نه استثمارگران و فئودالها، می‌نویسم و در سراسر روی زمین تنها به آنها ایمان و امید دارم.

خیرخواهان بشر در هر شرایطی که باشند و عوامل ناتوانی و تفرقه فشار و ذلت هر چه باشد، نباید ایمانشان را به ملت‌ها از دست بدهند، زیرا که آنها هر چه بخواهند می‌توانند انجام بدهند، می‌توانند برای زورمندان و هم‌پیمانانشان ایجاد مشکلات بنمایند و همواره

چنان برای اینها و آنها، ایجاد ناراحتی بکنند که نتوانند از آن دفاع کرده و پشتشان را از زیر بار آن خلاص نمایند.

و اینک وقت آن رسیده است که ملت‌ها به بازیگری‌های خیمه‌شب‌بازان و استثمارگران خاتمه داده سرنوشت‌شان را خود به دست گیرند و هر دست بازیگری راکه با منافع آنان بازی می‌کند، قطع نمایند. این که فلسطین قربانی رقابت‌های برخی از خانواده‌های حاکم عربی قرارگرفت، نه به این جهت بود که نیروی ملل عرب (هر چه که ضعیف بوده) از مقاومت در برابر مشتی یهود (هر چه که از ناحیه اردوگاه کمونیسم و امپریالیسم تقویت شده بوده) عاجز بوده است و اگر در آن زمان که این حادثه جانخراش پدید آمد، این ملت، بیدار بود هیچ‌گاه چنین فاجعه‌ای رخ نمی‌داد، اما در آن وقت پرچم‌های متفرق کشورهای اسلامی، پرچم‌های «ملی» ناتوان و پراکنده بود و همین ناتوانی و پراکندگی دولت‌های کوچک و خانواده‌های حاکم، بر آن را چنان نافذالکلمه قرار داده بود که ملت از ابراز هرگونه مخالفتی در برابر آن عاجز بود و در نتیجه پیش آمد آنچه که نمی‌بایست پیش بیاید.

و اینک تنها راه باقیماندهٔ نجات، بازگشت به زیر پرچم واحد اسلام است و امروز تنها همین پرچم، علامت رهایی است و کلمه اسلام آخرین کلمه‌ای است که مسلمانان، بلکه همهٔ انسانها را برای آزادی و امنیت و زندگی دعوت می‌کند و همگی بایستی دور آن جمع شوند.

فهرست اعلام

